تشييد المطاعن لكشف الضغائن

(ردّ باب دهم از كتاب تحفهٔ اثنا عشريّه)

علّامه محقّق سيّد محمّد قلی موسوی

نيشابوری كنتوری لكهنوی

(۱۱۸۸ ـ ۱۲۶۰ هـ. ق)

والد صاحب عبقات الأنوار

تحقيق

برات‌علی سخی داد، مير احمد غزنوی

غلام نبی باميانی

جلد پانزدهم

مطاعن عایشه

طعن ۱ ـ ۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

قال عزّ من قائل:

يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ
مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيراً.

سورة الأحزاب (۳۳): ۳۰.

ای همسران پیامبر هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذابش دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است.

سأل ابن عباس عن عمر: من المرأتان من أزواج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم اللتان قال الله لهما: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾؟

فقال: واعجبا لك يابن عباس! عائشة وحفصة.

قال الزهري: وكره والله - يعني عمر - ما سأله عنه ولم يكتمه.

ابن عباس گوید از عمر پرسیدم: آن دو همسر پیامبر ﷺ که خداوند دربارهٔ آنها فرموده: (اگر به سوی خدا توبه و بازگشت کنید قطعاً دل‌های شما انحراف پیدا کرده است) کدام یک از همسران پیامبر ﷺ هستند؟

عمر پاسخ داد: تعجب است از تو ای پسر عباس (که آنها را نشناسی، مراد از آن دو) عایشه و حفصه هستند.

ابن شهاب زهری گوید: به خدا سوگند عمر از این سؤال ناراحت شد، ولی مطلب را کتمان نکرد و پاسخ او را داد.

مراجعه شود به:

صحیح بخاری ۳ / ۱۰۴، و ۶ / ۱۴۸، سنن ترمذی ۵ / ۹۳، صحیح ابن حبان ۹ / ۴۹۲ و ۱۰ / ۸۵، مسند احمد ۱ / ۳۳، صحیح مسلم ۴/ ۱۹۲، سنن بیهقی ۷ / ۳۷، سنن دارقطنی ۴ / ۲۹، کنزالعمال ۲ / ۵۲۵، مسند الشامیین ۴ / ۲۶۲، تخریج الاحادیث والآثار ۴ / ۶۵، طبقات ابن سعد ۸ / ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، الثقات ابن حبان ۲ / ۸۴، تاریخ مدینة دمشق ۵۷ / ۲۱۲، عمدة القاری ۱۳ / ۱۶، ۱۸، جامع البیان ۲۸ / ۲۰۶، تفسیر سمرقندی ۳ / ۴۴۵، تفسیر ثعلبی ۹ / ۳۴۶، المحرر الوجیز ۵ / ۳۳۱، تفسیر قرطبی ۱۸ / ۱۸۸، تفسیر ثعالبی ۱ / ۵۷ و ۵ / ۴۵۱، تفسیر بغوی ۴ / ۳۶۴ ـ ۳۶۵، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۴۱۴، الدر المنثور ۶/ ۲۴۲، تفسیر آلوسی ۴۸ / ۱۵۲.

قال ابن عباس لعمر:

من المرأتان اللتان تظاهرتا على النبي صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم من أزواجه؟

فقال: تلك حفصة و عائشة.

ابن عباس از عمر پرسید:

آن دو همسر پیامبر ﷺ که با کمک یکدیگر پیامبر ﷺ را اذیت کردند، کدامند؟! عمر پاسخ داد: حفصه و عایشه.

مراجعه شود به:

صحیح بخاری ۶ / ۶۹ ـ ۷۱ و ۷ / ۴۶، صحیح مسلم ۴ / ۱۹۰، سنن دارقطنی ۴ / ۲۹، مسند احمد ۱ / ۴۸، مسند ابن راهویه ۴ / ۲۱، سنن نسائی ۶ / ۴۹۵، مسند ابو یعلی ۱ / ۱۷۶، جامع بیان العلم ۱ / ۱۱۲، طبقات ابن سعد ۸ / ۱۸۵، کنز العمال ۲ / ۵۳۳، فتح الباری ۹ / ۲۴۳، عمدة القاری ۱۹ / ۲۴۹ ـ ۲۵۳ و ۲۲ / ۱۹ ـ ۲۰، تفسیر سمعانی ۴۷۴/۵، المحرر الوجیز ۵ / ۳۳۱، تفسیر قرطبی ۱ / ۲۶ و ۱۸ / ۱۸۹، تفسیر ثعالبی ۵ / ۴۵۱، جامع البیان ۲۸ / ۲۰۷، تفسیر ابن کثیر ۴۱۵/۴، الدر المنثور ۶ / ۲۳۹.

نمونهٔ نسخه (ج)، خطی

من فرط الرقابة من الخصماء والحسد كذا انتهى **اقول** ونتر ... قول الصحابة الاخيار
الذين منهم علي بن ابي طالب عليه السلام دفن عثمان الى ثلثة ايام احتج الحسينين ما ثبت تقصيرهما
عليهما السلام في جميع الصحابة في ترك الدفن الذي هو واجب على الكفاية من ملاء عثمان واما ثبوت ان
الصحابة لم يدفنوا عثمان من عجيب دفنه فلان الامر ابين من ان يخفى ... آنچه گفته زيرا كه ...

[illegible]

... در تاريخ قتل عثمان
اختلاف است بعضى گفته اند كه در اوسط ايام تشريق قتلش واقع شده يعنى بتاريخ دوازدهم ذى حجه و بعضى
و بعضى گفته اند بروزى كشته شد كه هفده روز از ذيحجه باقى بود و بعضى تاريخ بيست و چهارم و بعضى ...
قول را كه ... روايت كرده ... اختلاف است بعضى جمعه گفته اند و بعضى ...
و بعضى دوشنبه شيخ عبدالحق دهلوى در رجال مشكوة گفته كان قتل عثمان رضى الله عنه في اوسط
ايام التشريق من سنة خمس وثلاثين وقيل يوم الجمعة لثمان عشرة خلت من ذي الحجة ... ليلة
السبت بين المغرب والعشاء ...
وقيل ... [illegible]

مطاعن ام المؤمنين عائشة [illegible]

طعن اول آنكه ... خدا تعالى ...
از براى ... از خانهاى خود منع فرموده و باستقرار در آن بيوت مطهره امر فرموده قوله تعالى وقرن
في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى پس در امر ... رسول را مخالفت
نموده و با لشكرى زياده بر شانزده هزار ... جمع بود ... جواب از ...
طعن آنكه ... عدم خروج از خانها ... آنحضرت صلى الله عليه و سلم
ازواج را بعد نزول اين آيه براى حج و عمره برآورد و در غزوات همراه مى برد و بزيارت والدين
... ايشان ... باطل ...
[illegible]

نمونهٔ نسخه (ألف)، سنگى

نمونۀ نسخه (ألف)، سنگی

محقّق محترم!

لطفاً قبل از مطالعه، به چند نکتهٔ ضروری توجه فرمایید:

۱. این کتاب، ردّ یه‌ای است بر باب دهم از کتاب تحفهٔ اثناعشریه، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمهٔ تحقیق گذشت.

۲. مؤلف‌ﷺ، در ابتدای هر بخش، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است. وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ‌گویی آن می‌پردازد.

۳. ایشان از نویسندهٔ تحفهٔ، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه‌صاحب) یاد می‌نماید.

۴. مشخصات مصادر و منابع ـ جز در موارد ضرورت ـ در آخرین جلد ذکر خواهد شد.

۵. سعی شده که در موارد مشاهدهٔ اختلاف میان مطالب کتاب با منابع، فقط به موارد مهم اشاره شود.

۶. مواردی که ترضّی (لفظ: رضي الله عنه)، و ترحّم (لفظ: رحمه الله یا رحمة الله علیه)، و تقدیس (لفظ: قدس سرّه) ـ چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع ـ بر افرادی که استحقاق آن را نداشته‌اند اطلاق شده بود؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف ـ یعنی سه نقطه (...) ـ استفاده شده است.

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل می‌باشد:

۱. نسخه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمهٔ تحقیق آمده است عبارت‌اند از:

[الف] رمز نسخهٔ چاپ سنگی مجمع البحرین.

[ب] رمز نسخهٔ چاپ حروفی پاکستان که ناقص می‌باشد.

[ج] رمز نسخهٔ خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیة والسلام که متأسفانه آن هم ناقص می‌باشد.

۲. رمز (ح) در پاورقی‌ها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) ونشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است.

۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست.

۴. به نظر می‌رسد (فـــــ) به صورت کشیده در حاشیه‌ها اشاره به (فائده) باشد، لذا در کروشه به صورت: [فائده] به آن اشاره شد.

۵. مواردی که تصلیه، تحیات و ترضّی با علائم اختصاری (ص)، (ع)، (رض)، نوشته شده بود، به صورت کامل: صلی الله علیه وآله، علیه‌السلام و رضي الله عنه آورده شده است.

در مواردی که نقل از عامّه بوده و به صورت صلوات بتراء نوشته شده بود، در کروشه [وآله] افزوده شده است.

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده‌ایم، نشانگر شمارهٔ صفحات بر طبق نسخهٔ [الف] می‌باشد.

۷. علامت * نشانهٔ مطالب مندرج در حواشی نسخه‌های کتاب می‌باشد که آنها را به صورت پاورقی آورده‌ایم.

مطاعن عایشه

طعن اول

جنگ جمل

قال:

مطاعن أُمّ المؤمنين عايشه

صديقه زوجهٔ محبوبهٔ مطهرهٔ رسول [صلی الله علیه وآله وسلم] ...

و آن ده طعن است [1]:

طعن اول:

آنکه آن مطهره از مدینه به مکه و از آنجا به بصره رفت حال آنکه خدای تعالی ازواج را از برآمدن از خانه‌های خود منع فرموده و بـه اسـتقرار در آن بیوت مطهره امر فرموده قوله تعالی: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الاولىٰ﴾ [2]، پس او را چه مناسب بود که ناموس رسول را محافظت ننمود، و در لشکری که زیاده بر شانزده هزار کس از اوباش و اراذل در آن جمع بودند برآمد.

---

۱. (و آن ده طعن است) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

۲. الأحزاب (۳۳): ۳۳.

جواب از این طعن آنکه : قرار در بیوت و عدم خروج از خانه‌ها اگر مطلق می‌بود، بایستی که آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم ازواج را بعدِ نـزول این آیه برای حج و عمره برنمی‌آورد [۱] و در غزوات هـمراه نـمی‌برد ، و بـه زیارت والدین و عیادت مریضان و تعزیت مردگان از اقارب ایشان [اذن] رفتن نمی‌داد، و هو باطل قطعاً.

پس معلوم شد که مراد از این امر و نهی، تأکید امر تستّر و حجاب است تا مثل چادرپوشان در کوچه و بازار هرزه گردی نکنند، <222> و سفر کردن منافی تستّر و حجاب نیست، زنان مخدره که در غایت تستّر و احـتجاب [۲] می‌باشند مثل خواتین بزرگ و بیگمات پادشاهی نیز در لشکرها برمی‌آیند [۳]، خاصه چون سفری باشد متضمن مصلحت دینی یا دنیوی مثل جهاد و حج و عمره، و این سفر نیز چون برای اصلاح ذات البین ، و تنفیذ حکم قصاص خلیفهٔ عادل ــ که به ظلم مقتول شده بود ــ واقع شد، مثل حج و عمره گردید، و اگر در این زمان هم در عرف عام کسی بگـوید کـه: فـلان زن خـانه‌نشین است،بیرون نمی‌آید، چه فهمیده می‌شود؟ انصاف باید کرد و غلط‌فهمی باید گذاشت.

---

۱. در [الف]: (نمی‌برآورد) آمده است که اصلاح شد .

۲. در [الف] اشتباهاً (احجاب) بود .

۳. در [الف]: (می‌برآیند) آمده است که اصلاح شد .

جواب دیگر : در کتب شیعه مشهور و متواتر است که در زمان خلافت ابوبکر صدیق چون غصب حقوق اهل بیت واقع شد حضرت امیر علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار کرده در محلات مدینه و مساکن انصار، خانه به خانه، در به در، وقت شب گردانید و طلب امداد و اعانت نمود.

در اینجا غور باید کرد که دختر در ناموس بودن اگر زیاده بر زوجه نباشد کمتر خود البته نخواهد بود، و از خانهٔ خود بر آمده به خانه‌های دیگر رفتن نسبت به آنکه از خانهٔ خود بر آید و در خیمه و خرگاه خود بماند و به خانهٔ دیگری نرود ، چقدر تفاوت دارد؟!

و مقدمه دو سه دیه [۱] مغصوبه ـ که ضرر قلیلی از آن به خود عاید می‌شود ـ و مقدمه قتل خلیفهٔ بر حق بی موجب ، و فساد و فتنه در میان امت ـ که ضرر آن عائد تمام دین است ـ باهم چه فرق دارد؟ چون آن امور موجب طعن نشدند، این امور چرا موجب طعن خواهد شد؟!

جواب دیگر : جمیع ازواج مطهرات ـ مثل اُم‌سلمه و صفیه که نزد شیعه مقبول و معتبرند ـ در حج و عمره برمی‌آمدند [۲]، بلکه اُم‌سلمه در این سفر نیز تا مکه معظمه شریک بود و می‌خواست تا همراه عایشه برآید، عمر بن ابی‌سلمه پسرش بنابر مصالح مرعیه خود مانع آمد.

---

۱. یعنی : ده و روستا ، اشاره است به باغ فدک .

۲. در [الف] (می‌برآمدند) آمده است که اصلاح شد .

چون خدای تعالی ازواج مطهرات را تجویز خروج ـ به آیین پرده و تستّر ـ فرموده باشد، دیگر طعن و تشنیع نمودن ژاژخایی محض است، قوله تعالی: ﴿یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لأَزْواجِك وَبَناتِك وَنِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذٰلِك أَدْنیٰ أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاٰ یُؤْذَیْنَ وَکٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً﴾ [1].

و در حدیث صحیح وارد [است] [2] که آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم بعد نزول این آیه فرمود: (وأُذن لکنّ أن تخرجن لحاجتکنّ).

آری شرط مسافرت زنان، وجود محرم است همراه ایشان، و در این سفر عبدالله بن الزبیر همشیره‌زادهٔ حقیقی وی همراه وی بود، طلحة بن عبیدالله [3] شوهر خواهرش بود، [یعنی شوهر] أم‌کلثوم بنت ابی‌بکر، و زبیربن العوام شوهر خواهر دیگر[ش] اسما بنت ابی‌بکر، و اولاد این هر دو نیز همراه.

و ابن قتیبه ـ که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاده از کتاب‌الله است ـ در "تاریخ" خود می‌نویسد:

لمّا بلغها بیعة علي [عليه السلام] أمرت أن یعمل لها هودج من حدید، وجعل فیها موضع الدخول والخروج، فخرجت وأبناء طلحة والزبیر معها.

---

۱. الأحزاب (۳۳): ۵۹.

۲. زیاده از مصدر.

۳. در [الف] اشتباهاً: (عبدالله) آمده است.

و نیز ازواج مطهرات پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] را جمیع رجال امت در محرمیت حکم پسران دارند، پس آنها را با هر یک از افراد امت خروج درست است، و همین است مذهب جمیع علمای امت، <223> و لهذا خلیفهٔ ثانی در عهد خود چون ازواج مطهرات [را][1] برای حج فرستاد، عثمان و عبدالرحمن بن عوف را همراه داد و گفت که: (إنکما ولدان بارّان لهنّ)، پس یکی از شما پیش‌سواری اینها باشد و یکی در عقب.

و با قطع نظر از این امور لفظ: ﴿وَلاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّةِ الاولىٰ﴾[2] صریح دلالت می‌کند بر آنکه از خروج مطلقاً منع نفرموده‌اند، بلکه از برآمدن بی‌پرده با زینت و زیور و اظهار لباس رنگین که رسم جاهلیت بود، پس نهی خود از تمسک ساقط گشت.

آمدیم بر امر ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾[3] و از سابق بارها معلوم شد که امر نزد شیعه متعین برای وجوب نیست تا در مخالفت آن محذوری باشد[4].

---

۱. زیاده از مصدر.
۲. الأحزاب (۳۳): ۳۳.
۳. الأحزاب (۳۳): ۳۳.
۴. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۰ ـ ۳۳۱.

أقول:

علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلى عليه‌الرحمه در كتاب "كشف الحق و نهج الصدق" در ضمن مطاعن صحابهٔ منحرفين از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بعضى مثالب عايشه را به نهجى كه طعن بر او و بر ديگر صحابه مذكورين به طريق عموم وارد تواند شد، ذكر كرده و غرض از آن تخصيص عايشه نيست.

و نصرالله كابلى در كتاب "صواقع" عبارت علامه حلى عليه‌الرحمه را متغير ساخته و از آنجا قطع نموده، بعد مطاعن عثمان ذكر نموده، و مضمون بعضى مطاعن از كلام قاضى نورالله ـ نوّرالله‌مرقده ـ برداشته و طعن دهم از جانب خود اضافه نموده، و **مخاطب** به ترجمه آن به تغيير يسير پرداخته، و ما در اينجا به جهت اثبات اين مطلب اول عبارت نصرالله كابلى را نقل مى‌نماييم، و آن اين است:

المطلب التاسع في إبطال شبهات الرافضة في مطاعن أُم المؤمنين عائشة؛ وهي عشرة:

الأول: إنّها خرجت إلى البصرة، وقد نهاها الله عن الخروج، وأمر[ها] بالاستقرار في منزلها، فقال سبحانه: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الاولىٰ﴾، فهتكت حجاب الله

ورسوله، وتبرّجت وسافرت في جحفل [۱] يزيد على ستة عشر ألفاً. [۲] انتهى.

و عبارت علامه حلى عليه‌الرحمه اين است:

وخرجت عائشة إلى قتال أمير المؤمنين عليه‌السلام، ومعلوم أنها عاصية بذلك، أمّا أولاً فلأنّ الله تعالى قد نهاها عن الخروج وأمر[ها] [۳] بالاستقرار في منزلها، فهتكت حجاب الله ورسوله، وتبرّجت، وسافرت في جحفل عظيم، وجمّ غفير يزيد على ستة [۴] عشر ألفاً. [۵] انتهى.

و نصرالله كابلى قول علامه عليه‌الرحمه را كه اين است: (ومعلوم أنها عاصية بذلك أمّا أولاً فلأنّ الله تعالى..) حذف نموده.

و **مخاطب** در ترجمه اين لفظ زياد كرده: (آن مطهره از مدينه به مكه و از آنجا به بصره رفت).

و به جاى قوله: (فهتكت حجاب الله ورسوله) گفته: (پس او را چه مناسب بود).

---

۱. في المصدر: (محفل).

۲. الصواقع، ورق: ۲۷۹ ـ ۲۸۰.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. في المصدر: (سبعة).

۵. نهج الحق: ۳۶۷ ـ ۳۶۸.

و تقریر طعن را از اول چنان ذکر کردن که جـواب بـه سـهولت مـیسر گردد [۱]، عادت این ناصبی است.

چون مقصود اصلی ما نقض کلام این ناصبی است ، لهذا به ردّ اقوال او پرداخته می‌شود.

پس بدان که آنچه گفته : مطاعن اُم‌المؤمنین عایشه صدیقه زوجه محبوبه مطهره رسول [ﷺ] ... ده است.

جوابش آنکه : به نزد شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام ، عایشه نه صدیقه بود، نه محبوبه آن حضرت، و نه مطهره از رجس **<224>** گناه، و نه طعن‌های او مقصور و محصور در ده است.

اما آنچه گـفته: قرار در بیوت و عدم خروج از خانه‌ها، اگر مـطلق مـی‌بود بایستی که آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم ازواج را بعد نزول این آیـه برای حج و غیره برنمی‌آورد [۲]، و در غزوات همراه نمی‌برد... الی آخر.

پس مردود است به اینکه عایشه خود اعتراف کرده که این مسیر او خلاف نصّ قرآنی که آیـه: ﴿وَقَـرْنَ فِي بُـيُوتِكُنَّ﴾ است بـود، پس تأویـلات بـارده *مخاطب* ـ که به تقلید خواجه کابلی ذکر کرده ـ از سر باطل باشد.

---

۱ . در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است .

۲ . در [الف] (نمی‌برآورد) آمده است که اصلاح شد .

ابن حجر در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" آورده:

قد أخرج الطبري ـ بسند صحيح ـ ، عن أبي يزيد المديني ، قال: قال عمار بن ياسر لعائشة ـ لمّا فرغوا من الجمل ـ : ما أبعد هذا المسير من العهد الذي عهد إليك ـ يشير إلى قوله تعالى: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ ـ فقالت: أبو اليقظان ؟! قال: نعم. قالت: والله إنك ما علمت تقول [1] بالحق. قال: الحمدلله الذي قضى لي على لسانك*.

حاصل آنکه طبری به سند صحیح از ابی‌یزید روایت نموده که گفت: فرمود عمار یاسر به عایشه ـ هرگاه که فارغ شدند از جنگ جمل که ـ: چقدر دور بود این سفر تو از عهدی که عهد کرده شد به سوی تو! ـ مرادش از این عهد قول خدای تعالی بود: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ یعنی قرار گیرید ای ازواج رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه‌های خود ـ گفت عایشه که: گوینده این حرف ابوالیقظان ـ یعنی عمار ـ است؟ عمار گفت: بلی. عایشه گفت: قسم به خدا من نمی‌دانستم که تو این کلمهٔ حق خواهی گفت [2]. عمار گفت: حمد و ثنا

---

۱. في المصدر: (لقوّال).

*. [الف] کتاب الفتن. [فتح الباری ۱۳ / ۴۹].

۲. ظاهراً ترجمهٔ عبارت چنین است: تا آنجا که من می‌دانم تو همیشه حقیقت را می‌گویی.

و بنابر آنچه در نسخهٔ چاپی آمده: بسیار حق‌گو هستی.

است مر خدای را که حکم فرمود برای من بر زبان تو. یعنی تو اقرار کردی که این مسیر تو خلاف عهد خدای تعالی بود. انتهی المحصل.

در این حدیث عایشه تصریح کرده که آنچه عمار گفته ـ که: این مسیر عایشه مخالف عهد قرآنی بود ـ حق گفته.

و در تفسیر "درّ منثور" مذکور است:

أخرج ابن أبي شيبه، وابن سعد، وعبد الله بن أحمد ـ في زوائد الزهد ـ، وابن المنذر، عن مسروق...، قال كانت عائشة... إذا قرأت: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ بكت حتّى يبلّ [1] خمارها. [2] انتهى.

این روایت هم صریح دلالت دارد بر آنکه عایشه می‌دانست که او مخالفت این آیه کرده لهذا در وقت قرائت آن بکا و زاری می‌نمود.

و در "روضة الأحباب" مذکور است:

و از ابوهریره... مروی است که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم در حجة الوداع زنان خود را با خود به حج برد، بعد از آنکه از ادای مناسک فارغ شدند و بازگشتند، فرمود: «این حجة الإسلام بود که گزاردید و از گردن شما ساقط شد، بعد از این باید که روی حصیر را غنیمت شمرید و از خانهٔ خود به عزم سفر هیچ جا مروید».

---

۱. في المصدر: (تبلّ).

۲. الدرّ المنثور ۵ / ۱۹۶.

و ابوهریره گوید: تمام زنان آن حضرت بعد از وی به حج رفتند الاّ سوده و زینب بنت جحش که گفتند: ما بعد از وی بر هیچ دابه سوار نشویم چنانچه ما را فرمود.[1] انتهی.

و نیز در تفسیر "درّ منثور" مذکور است:

أخرج عبد بن حميد ، وابن المنذر ، عن محمد بن سيرين - نُبِّئتُ: أنه قيل لسودة[2] رضي‌الله‌عنها زوج النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم : ما لك لا تحجّين ، ولا تعتمرين ، كما يفعل أخواتك ؟! فقالت: قد حججتُ، واعتمرتُ، وأمرني الله أن أقرّ في بيتي، فوالله <225> لا أخرج من بيتي حتّى أموت.

قال : فوالله ما خرجت[3] من باب حجرتها حتّى أُخرجتْ[4] بجنازتها[5].

---

۱. روضة الأحباب ، ورق : ۱۸۰ ـ ۱۸۱ .

و در جای دیگر نوشته : روایتی آنکه : با تمام زوجات مطهرات پردهٔ عصمت و طهارت گفت : «بر شما باد که گوشهٔ خانهٔ خود نگهدارید ، و خود را از نظر نامحرم مصون و مستور سازید ، چنانکه حق تعالی در شأن شما فرموده: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلأُولَىٰ﴾» . روضة الأحباب ، ورق : ۱۷۲ ـ ۱۷۳ .

۲. در [الف] اشتباهاً آمده : (يثبت أنه قال: سودة) ، از مصدر تصحیح شد .

۳. در [الف] اشتباهاً: (أخرجت) آمده است .

۴. در [الف] اشتباهاً: (أخرجها) آمده است .

۵. الدرّ المنثور ۵ / ۱۹۶ .

و نيز در آن مذكور است:

وأخرج أحمد، عن أبي هريرة...: أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال ـ لنسائه عام حجة الوداع ـ: «هذه، ثم ظهور الحصر»، قال: فكان كلهنّ يحججن إلاّ زينب بنت جحش وسودة بنت زمعة، وكانتا تقولان: والله لا تحرّكنا دابّة بعد إذ سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم [1].

از اينجا صريح واضح است كه: سوده و زينب ازواج رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خروج خود را از بيت خودشان [2] مخالف نصّ قرآنى و عصيان خدا مى‌دانستند.

و نيز ظاهر مى‌شود كه وراى نهى قرآنى حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هم ازواج خود را از سفر نهى فرموده بود، و گفته: «به هيچ جا به سفر مرويد»، و لهذا زينب و سوده به متابعت قرآن و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هرگز به سفرى نرفتند و از خانهٔ خود بيرون نشدند، پس عايشه در اين سفر مخالفت خدا و رسول صلى الله عليه وآله وسلم كرده باشد.

و اما آنچه گفته: پس معلوم شد كه مراد از اين امر و نهى تأكيد امر تستّر و حجاب است تا مثل چادرپوشان در كوچه و بازار هرزه‌گردى نكنند، و سفر كردن منافى تستّر و حجاب نيست.

---

۱. الدرّ المنثور ۵ / ۱۹۶.

۲. در [الف] (خودها) آمده است كه اصلاح شد.

پس معلوم است که این تأویل، صریح تحریف قرآن است از معنای حقیقی آن، و اجلاّی صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و ازواج آن حضرت بلکه خود عایشه ـ که اعلم به معاذیر نفس خود بود ـ و علمای اهل‌سنت از این آیه همان معنا فهمیده‌اند که شیعه می‌گویند.

و اگر فهم آنچه **مخاطب** گفته از آیه صحیح می‌بود، خود عایشه که محتاج‌تر از این ناصبی به القای عذر خود بود، چرا این معنا [را] ذکر نمی‌کرد؟! و به چه طور همان معنایی که شیعیان می‌گویند تسلیم می‌کرد؟!

ابن حجر در "فتح الباری" در شرح قول عمار: (تتبعونه أو إیاها) در کتاب الفضائل در فضائل عایشه گفته:

ولعلّه أشار إلى قوله تعالى: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾، فإنه أمر حقيقي خوطب به أزواج النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، ولهذا كانت أُم‌سلمة تقول: لا يحرّكني ظهر بعير حتّى ألق النبيّ صلى‌الله عليه [وآله]وسلم.

والعذر عن عائشة في ذلك أنها كانت متأوّلة [1] هي وطلحة والزبير، وكان مرادهم اتباع الإصلاح بين الناس، وأخذ القصاص من قتلة عثمان... [2].

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (مساوِ له) آمده است.

۲. فتح الباری ۷ / ۸۳ ـ ۸۴.

از اینجا معلوم شد که اُم‌سلمه ـ که از ازواج مطهرات رسول خدا ﷺ است ـ از این آیه همان معنا که شیعه می‌فهمند، می‌فهمید، و هرگز بعد رسول‌خدا ﷺ بر ظهر شتری سوار نشد تا آنکه وفات نمود.

و نیز ابن حجر همین معنا را تسلیم کرد و تغلیط آن نکرد، بلکه برای تأیید آن، قول اُم‌سلمه [را] آورد.

و عذری که از عایشه ذکر کرده، پس از آن هم معلوم می‌شود که عایشه و طلحه و زبیر نیز از آیه همین معنا می‌فهمیدند، لیکن چون سفر عایشه را موجب اصلاح بین الناس گمان می‌کردند، برای ضرورت مباح می‌دانستند.

و بطلان این عذر از آنچه گذشت و از آنچه می‌آید ظاهر است.

اما آنچه گفته: و این سفر نیز چون برای اصلاح ذات البین و تنفید حکم قصاص خلیفهٔ عادل ـ که به ظلم مقتول شده بود ـ واقع شد، مثل حج و عمره گردید.

پس مقدوح است به چند وجه:

اول: اینکه عجب اصلاح ذات البین بود که در آن **<226>** بسیاری از اجلاّی صحابه رسول خدا ﷺ و مسلمین به قتل آمدند؟! این را...[1] افساد ذات البین باید گفت یا اصلاح آن؟!

---

۱. در [الف] به اندازه یکی دو کلمه سفید است.

قتل یک مؤمن موجب دخول نار است، و عایشه باعث قتل هزارها از مسلمین و جمعی کثیر از اصحاب رسول خدا ﷺ شد، در "طرایف" مذکور است:

ولقد أعجبني حديث وقفتُ عليه في المغني [1]، وهي: أنّ امرأة من الكوفيات دخلت على عائشة، فقالت: يا أمّ المؤمنين! ما تقولين في امرأة قتلت ولدها عمداً، وهو مؤمن؟ فقالت: تكون كافرة؛ لأنّ الله يقول: ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً﴾ [2]، فقالت لها الكوفية: فما تقولين في أُم قتلت ستة عشر ألفاً من أولادها المؤمنين؟!

ففهمت عايشه عنها* فقالت عايشه: أخرجوا عدوة الله عنّي [3].

و علامه زمخشری در "ربیع الأبرار" این حکایت [را] به این عبارت آورده:

دخلت أُم أفعي العبدية على عائشة، فقالت: يا أُم المؤمنين! ما

---

۱. في المصدر: (المعنى).

۲. النساء (۴): ۹۳.

*. [الف] خ ل: أنها واقعتها [واقفتها] على قتل [من قتل] بطريقها وحربها في البصرة من الأخيار والصالحين.

۳. الطرائف: ۲۹۳.

تقولين في امرأة قتلت ابناً لها صغيراً؟ قالت: وجبت لها النار.
قالت: فما تقولين في امرأة قتلت من أولادها الكبار عشرين ألفاً؟!
قالت: خذوا بيد عدوة الله*.

و در "محاضرات" راغب اصفهانى چنين مذكور است:

ويروىٰ: أن امرأة قالت لعايشه...: ما تقولين في امرأة قتلت ابنها؟ قالت: هي في النار، قالت: فمن قتلت عشرين ألفاً؟! فقالت: دونك عني**.

دوم: آنكه تنفيذ حكم قصاص كار خليفهٔ عادل است نه كار زنان.

و نيز عادل بودن خليفهٔ مقتول و كشته شدن او به ظلم، غلط محض است، چنانچه سابقاً از اين، در ردّ جواب طعن دهم از مطاعن عثمان گذشت.

---

* . [الف] الباب التاسع عشر في الجواب [الأجوبة] المسكتة.
[ربيع الابرار ٦٠/٢].

** . [الف] قوبل على أصل المحاضرات فى الحدّ العشرين في آخر الحدّ. (١٢).
[انظر عيون الأخبار لابن قتيبة ١ / ٣٠٠، ومع الأسف لا توجد القصة في المحاضرات المطبوع المحرّف ..!

قال العلامة الأميني ـ بعد نقل قضية تأتي في مطاعن معاوية ـ: هذه القضية ذكرها الراغب في محاضراته المخطوطة الموجودة، وهكذا نقلت عنها في تشييد المطاعن ٤٠٩/٢ غير أن يد الطبع الأمينة! حرّفتها من الكتاب مع أحاديث التي ترجع إلى معاوية.
انظر: الغدير ١١ / ٧٩].

سوم: آنکه این سفر عایشه اگر مانند سفر حج و عمره، جایز بلکه مستحسن می‌بود، اجلاّی صحابه و ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او انکار نمی‌کردند؛ و انکار نمودن اجلاّی صحابه و ازواج این سفر عایشه را، به روایات ثقات اهل‌سنت ثابت و متحقق است، چنانچه از کتاب "فتح الباری" آنفاً گذشت که عمار یاسر - که به اقرار اهل‌سنت صادق اللهجه بود - بر این مسیر او انکار کرد.

و در مجلد سوم "روضة الاحباب" مذکور است:

روز دیگر جناب امیرالمؤمنین [علیه السلام]، زید بن صوحان را با معدودی چند به [سوی] عایشه فرستاد که: «بروید و با او بگویید که: آیا نفرموده تو را خدای تعالی که در خانهٔ خود باشی و از آنجا بیرون نیایی؟!» پس زید بن صوحان با رفقا به سوی عایشه رفتند و پیغام امیرالمؤمنین [علیه السلام] بدو رسانیدند، عایشه گفت: من هیچ جواب ندارم این سخنان را، چرا که از حجّت‌های علی بن ابی‌طالب عاجزم.[1] انتهی باختصار.

و بخاری در "صحیح" خود آورده:

عن أبي بكرة، قال: لقد نفعني الله بكلمة أيام الجمل، لمّا بلغ النبيّ [صلی الله علیه و آله] أن فارساً ملّكوا ابنة كسرى، قال صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «لن يفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة»*.

---

۱. روضة الأحباب، ورق ۳۵۴ - ۳۵۵.

*. [الف] کتاب الفتن. (۱۲). [صحیح بخاری ۸ / ۹۷].

یعنی نفع کرد خدای تعالی مرا در روز جنگ جمل به کلمه [ای] که فرموده بود حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم هرگاه که شنید که اهل فارس دختر کسری را پادشاه گردانیدند، فرمود آن حضرت که: «هرگز <227> رستگار نخواهند شد قومی که سپردند امر خود را به زنی».

ابن حجر در "فتح الباری" در شرح این حدیث گفته:

في رواية حميد: (عصمني الله) [1].

و این قول دلالت بر خطای عایشه در خروج می‌کند.

و نیز ابن حجر گفته:

نقل ابن بطّال، عن المهلب: أن ظاهر حديث أبي بكرة يوهم توهين رأي عائشة فيما فعلت [2].

یعنی ابن بطال از مهلب نقل کرده که: ظاهر حدیث ابی‌بکره ایهام می‌کند توهین رأی عایشه [را] در آنچه کرد.

و نیز ابن حجر گفته:

أخرج البزاز ـ من طريق زيد بن وهب ـ قال: بينا نحن حول حذيفة إذ قال: كيف أنتم، وقد خرج أهل بيت نبيّكم فرقتين يضرب بعضكم وجوه بعض بالسيف؟!

---

۱. فتح الباری ۱۳ / ۴۵.

۲. فتح الباری ۱۳ / ۴۷.

قلنا: يا أبا عبد الله ! فكيف نصنع إن أدركنا ذلك؟

قال: انظروا إلى الفرقة التي تدعو الى أمر علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فإنها على الهدى.[1] انتهى.

و اين قول حذيفه به صراحت تمام دلالت دارد كه فرقه ديگر كه در مقابله و مقاتله حضرت اميرالمؤمنين [عليه السلام] خروج كند، آن فرقه بر ضلالت و گمراهى باشد، وهو المطلوب.

و در "فتح البارى" مذكور است:

وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة ـ من طريق عمر بن الهَجَنّع ـ بفتح الهاء والجيم، وتشديد النون بعدها مهملة ـ عن أبي بكرة، وقيل له: ما منعك أن تقاتل مع أهل البصرة يوم الجمل؟ فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: يخرج قوم هلكىٰ لا يفلحون، قائدهم [امرأة][2] في الجنة[3].

و در "تذكرة خواص الامة" تصنيف سبط ابن الجوزى مذكور است:

لمّا عزمت عايشه إلى المسير نهتْها أُم سلمة، وقالت لها: يا هذه! إن حجاب الله لن يرفع، وما أنت ـ يا هذه! ـ وهذا الأمر؟! وقد تنازعتْه الأيدي، وتهافت فيه الرجال، وتسكينه أصلح

---

۱. فتح البارى ۱۳ / ۴۶.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. فتح البارى ۱۳ / ۴۶.

للمسلمين، واتق [1] على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من الافتضاح في زوجته! واتق [2] ما لم يبحه الله لك.

فلمّا رأتها لا تصغي إلى قولها، فقالت:

نصحتُ ولكن ليس للنصح قابل
ولو قبلتْ ما عنّفتْها العواذل

كأنّي بها قد أردت [3] الحرب رجلها
وليس لها إلاّ الترجّل راجل [4]

وقيل: إن أُم سلمة كانت بالمدينة، وإنّما كتبت إلى عائشة تنهاها؛ لأنه لمّا عزم علي [عليه السلام] على المسير قالت له أُم سلمة: يا أمير المؤمنين! لولا أني أخاف أن أعصي الله لخرجتُ معك، ولكن هذا ابني عمر ـ أعزّ عليّ من نفسي ـ فخذه معك.. فخرج معه، ولم يزل ملازمه، واستعمله على البحرين [5].

اين كلام أُم سلمة دلات صريحه دارد بر آنكه عايشه به اين سفر مخالفت رسول خدا صلى الله عليه وآله كرده و امر غير مباح را مرتكب شده.

و ابن ابى الحديد در "شرح نهج البلاغة" گفته:

---

١. في المصدر: (فاتقي).
٢. في المصدر: (واتقي).
٣. في المصدر: (ردّت).
٤. في المصدر: (راحل).
٥. تذكرة الخواص: ٦٧.

وروى هشام بن محمد الكلبي ـ في كتاب الجمل ـ: أن أُمّ سلمة كتبتْ إلى عليعليه‌السلام من مكة: أمّا بعد؛ فإن طلحة وزبير .. وأشياعهم ـ أشياع الضلالة ! ـ يريدون أن يخرجوا بعائشة إلى البصرة، ومعهم ابن الحزان [1] عبد الله بن عامر [ابن كريز] [2]، ويذكرون: أن عثمان قتل مظلوماً، وأنهم يطلبون بدمه، والله <228> كافيهم بحوله وقوته، ولولا ما نهانا الله عنه من الخروج، وأمرنا به من لزوم البيوت، لم أدع الخروج إليك والنصرة لك، ولكنّي باعثة نحوك ابني، [عدل نفسي] [3]، عمر بن أبي سلمة، فاستوص به ـ يا أمير المؤمنين! ـ خيراً.

قال: فلمّا قدم عمر على عليعليه‌السلام [عليه‌السلام] أكرمه، ولم يزل مقيماً معه حتّى شهد مشاهده كلّها، ووجّهه علي [عليه‌السلام] أميراً على البحرين، وقال ـ لابن عم له ـ: «بلغني أن عمر يقول الشعر، فابعث إليّ من شعره»، فبعث إليه بأبيات له أولها:

جزتك [4] أمير المؤمنين قرابة

رفعنا [5] بها ذكري جزاءً موفّرا

---

١. لم يرد في المصدر (ابن الحزان).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. در [الف] اشتباهاً: (حربك) آمده است.

٥. في المصدر: (رفعتُ).

فعجب علي عليه السلام من شعره، واستحسنه.

ومن الكلام المشهور ـ والكلام الذي قيل: أُمّ سلمة رحمها الله كتبت به إلى عائشة ـ: إنك جنّة بين رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] وبين أُمّته، وإن الحجاب دونك لمضروب على حرمته، قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه، وسكن عقيراك فلا تصحريها، ولو أذكرتُك قولة من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تعرفها، لنهشت بها نهش الرقشاء المطرقة، ما كنتِ قائلة لرسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] لو لفيك ناصّة لعودك [1] من منهل إلى منهل، قد تركتِ عهيداه، وهتكتِ ستره، إن عمود الدين لا يقوم بالنساء، وصدعه لا يرأب بهن، حماديات النساء خفض الأصوات وخفر الأعراض، اجعلي [2] قاعدة البيت قبرك حتّى تلقيه [3] وأنت على ذلك.

فقالت عائشة: ما أعرفني بنصحك، وأقبلني بوعظك [4]، وليس الأمر حيث تذهبين، ما أنا بعمية عن رأيك، فإن أقم ففي غير حرج، وإن أخرج ففي إصلاح بين فئتين من المسلمين.

---

١. في المصدر: (لقيك ناصّة قلوص قعودك).

٢. در [الف] اشتباهاً: (اجعلني) آمده است.

٣. في المصدر: (تلقينه).

٤. في المصدر (لوعظك).

وقد ذكر هذا الحديث أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة في كتابه المصنّف في غريب الحديث ـ في باب أُمّ سلمة على ما أورده عليك ـ قال: لمّا أرادت عائشة الخروج إلى البصرة أتتْها أُمّ سلمة، فقالت لها: إنك سدة بين محمد رسول الله [ﷺ] وبين أُمّته، وحجابك مضروب على حرمته، قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه، وسكن عقيراك فلا تصحريها، الله من وراء هذه الأمة، لو أراد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يعهد إليك عهداً علتِ علتِ، بل قد نهاك عن الفرطة في البلاد، إن عمود الإسلام لا يثأب بالنساء إن مال، ولا يرأب بهنّ إن صدع، حماديات النساء غضّ الأطراف، وخفر الأعراض، وقصد [1] الوهازة، ما كنت قائلة لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عارضك بعض [2] الفلوات ناصّةً قلوصاً من منهل إلى آخر، إن بعين الله مهواك، وعلى رسوله تردين، وقد وجّهت سدافته ـ ويروى سحاقته [3] ـ وتركتِ عهيداه، لو سرتُ مسيرك هذا ثم قيل لي: ادخلي الفردوس، لاستحييتُ أن ألقى محمداً عليه [وآله] السلام هاتكةً

---

١. في المصدر: (قصر).

٢. في المصدر (بعد).

٣. في المصدر: (سجافته).

حجاباً قد ضربه عليّ، اجعلي حصنك بيتك، ووقاعة الستر قبرك حتّى تلقيه [١] وأنت على تلك أطوع ما تكونين لله <229> إذا لزمته [٢]، وأنصر ما تكونين للدين ما حلت عنه، لو ذكّرتُك قولاً تعرفينه لنهشتِ [به] [٣] نهش الرقشاء المطرقة.

فقالت عائشة: ما أقبلني لوعظك، وليس الأمر كما تظنّين، ولنعم المسير مسير فزعتُ فيه إلى فئتان متناجزتان ـ أو قالت: مشاجرتان [٤] ـ إن أقعد ففي غير حرج، وإن أخرج فإلى ما لا بدّ لي من الازدياد [٥] منه.

تفسير غريب هذا الخبر:

السدة: الباب.

وقولها: (قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه).. أي لا تفسحيه [٦] وتوسّعيه بالحركة والخروج.

يقال: ندحت الشيء: إذا وسّعته، ومنه يقال: فلان في مندوحة

---

١. في المصدر: (تلقينه).

٢. في المصدر: (بالرقبة) بدل قولها: (إذا لزمته).

٣. الزيادة من المصدر.

٤. في المصدر: (متناحرتان).

٥. در [الف] اشتباهاً: (الازياد) آمده است.

٦. في المصدر (تفتحيه)، در [الف] اشتباهاً: (تفسيحه) آمده است.

عن كذب [١].. أي في سعة، تريد قول الله تعالى : ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾، ومن روى (تبدحيه) بالباء [٢]، فإنه من البداح، وهو المتسع من الأرض، وهو معنى الأول.

وقولها : (وسكن عقيراك)، من عقر الدار [٣] وهو أصلها، أهل الحجاز يضمّون العين، وأهل نجد يفتحونها، وعقيراء : اسم بني من ذلك على صيغة التصغير، ومثله ممّا جاء مصغّراً كالرميا [٤] والحميا، وهي سورة الشراب.

قال ابن قتيبة : ولم أسمع بـ: عقيراء إلاّ في هذا الحديث.

قولها : (فلا تصحريها).. أي لا تبرزيها وتجعليها بالصحراء، يقال : أصحر كما يقال : أنجد، وأسهل، وأحزن.

قولها : (الله من وراء هذه الأمة).. أي محيط بهم، وحافظ لهم، وعالم بأحوالهم، كقوله تعالى : ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾ [٥].

قولها : (عَلتِ عَلتِ).. أي جرتِ في هذا الخروج، وعدلت عن

---

١. في المصدر : (كذا).

٢. در [الف] اشتباهاً : (بابهاء) آمده است.

٣. در [الف] اشتباهاً : (الداره) آمده است.

٤. في المصدر (الثريا).

٥. البروج (٨٥): ٢٠.

الواجب، والعول: الميل والجور، قال تعالى: ﴿ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ [١].

ومن الناس من يرويه: عِلتِ عِلتِ ـ بكسر العين ـ أي ذهبت في البلاد، وأبعدت [في السير] [٢]، ويقال: عال فلان في البلاد.. أي ذهب وأبعد، ومنه قيل للذئب: عيال.

قولها: (عن الفرطة في البلاد).. أي عن السفر والشخوص، من الفرط وهو: السبق والتقدم، ورجل فارط إلى الماء.. أي سابق.

قولها: (لا يثأب بالنساء).. أي لا يردّ بهنّ إن مال إلى استوائه، من قولك: ثأب فلان إلى كذا.. أي عاد إليه.

قولها: (ولا يرأب بهنّ إن صدع).. أي لا يسدّ بهنّ ولا يجمع، والصدع: الشقّ.

قولها: (حماديات النساء)، يقال: حماداك أن تفعل كذا، مثل قصاراك أن تفعل كذا.. [٣] أي جهدك وغايتك.

و(غضّ الأطراف): جمعها.

و(خفر الأعراض)، الخفر: الحياء، والأعراض ـ جمع عرض ـ

---

١. النساء (٤): ٣.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. قسمت: (مثل قصاراك أن تفعل كذا) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده.

وهو الجسد، يقال: فلان طيّب العرض.. أي طيّب ريح البدن، ومن رواه الإعراض ـ بكسر الهمزة ـ جعله مصدراً من: أعرض عن كذا.

قولها: (وقصد [1] الوهازة)، قال ابن قتيبة: سألت عن هذا، فقال لي من سألتُه: سألتُ عنه أعرابياً فصيحاً، فقال: الوهازة: الخطوة، يقال للرجل: إنه لمتوهّز ومتويش [2]، إذا وطئ وطئاً ثقيلاً.

قولها: (ناصّة قلوصاً).. أي رافعة لها في السير، [و] [3]النصّ: الرفع، [و] [4]منه يقال: حديث منصوص.. أي مرفوع، [و] [5]القلوص من النوق: الشابة، وهي بمنزلة الفتاة من النساء.

و(المنهل): الماء ترده الإبل. <230>

قولها: (إن بعين الله مهواك).. أي إن الله يرى سيرك وحركتك.

والهوى: الانحدار في المسير من النجد إلى الغور.

---

١. في المصدر: (قصر).

٢. في المصدر: (متوهر).

٣. الزيادة من المصدر.

٤. الزيادة من المصدر.

٥. الزيادة من المصدر.

قولها: (وعلى رسوله تردين).. أي تقدمين في القيامة.

قولها: (وقد وجّهتِ سدافته)، السدافة: الحجاب والستر، هي من أسدف الليل، إذا ستر بظلمته، كأنّه أرخى ستوراً من الظلام، ويروىٰ بفتح السين، وكذلك القول في سحاقته [١] إنه يرویٰ بكسر السين وفتحها، والسدافة والسحاقة [٢] بمعنى.

ووجّهت.. أي نظمتها بالخرز، والوجيهة: خرزة معروفة، وعادة العرب أن تنظم على المحمل خرزات إذا كان النساء حولها.

[قولها] [٣]: (وتركتِ عهيداه)، لفظة مصغّرة مأخوذة من العهد مشابهةً لما سلف من قولها: (عقيراك)، و(حماديات النساء).

قولها: (ووقاعة الستر).. أي موقعه على الأرض إذا أرسلته، وهي الوقعة [٤] أيضا، وموقعة الطائر.

قولها: (حتّى تلقيه وأنت على تلك) .. أي [على] [٥] تلك الحال، فحذف.

---

١. في المصدر: (سجافته).

٢. في المصدر: (السجافة).

٣. الزيادة من المصدر.

٤. في المصدر: (الموقعة).

٥. الزيادة من المصدر.

قولها: (أطوع ما تكونين لله إذا لزمته)، (أطوع) مبتدأ، (وإذا لزمته) خبر المبتدأ، والضمير في (لزمته) راجع إلى العهد والأمر الذي أمرت به.

قولها: (انهشت نهش الرقشاء المطرقة).. أي بعضّك [١] ونهشك ما أذكره لك وأذكرت به، كما ينهشك أفعي رقشاء، [و] [٢] الرقش في ظهرها هو النقطة، والجرادة ـ أيضا ـ رقشاء، قال النابغة:

فبتّ وكأنّي ساورتني ضيلة [٣] من

الرقش في أنيابها السمّ ناقع

والأفعى توصف بالإطراق، وكذلك الأسد والنمر والرجل الشجاع، وكان معاوية يقول في علي عليه السلام: الشجاع المطرق، وقال الشاعر ـ وذكر أفعي ـ:

أصمّ أعمى ما يجيب [٤] الرقى من طول إطراق وإسباب [٥]

---

١. في المصدر: (لغضّك).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (ضئيلة).

٤. در [الف] اشتباهاً: (نحبّ) آمده است.

٥. في المصدر: (واسبات).

قولها: (فئتان متناجزتان).. أي تسرع كل واحد[ة] [۱] منهما إلى نفوس الأخرى، ومن رواه مشاجرتان أراد الحرب، وطعن النحور بالأسنة، ورشقها بالسهام.

وفزعت إلى فلان في كذا.. أي لذت به والتجأت إليه.

قولها: (إن أقعد ففي غير حرج).. أي غير إثم.

وقولها: (فإن أخرج فإلى ما لابدّ لي من الازدياد [۲] منه)، كلام من يعتقد الفضيلة في الخروج، أو يعرف موقع الخطأ ويصرّ عليه.* انتهى.

و ابوعبيد القاسم بن سلام در كتاب "غريب القرآن والحديث" در لغت (رقش) گفته:

في حديث أُم سلمة: أنها قالت لعائشة [۳]: (لو ذكّرتك قولاً تعرفينه نهشت نهش الرقشاء المطرق).

الرقشاء: الأفعي، سمّي بذلك لرقش في ظهرها، وهي خطوط ونقط [۴].

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. در [الف] اشتباهاً: (الازياد) آمده است.

*. [الف] در جزء سادس شرح كلامه عليه السلام بعد فراغه من حرب الجمل في ذمّ النساء. [شرح ابن ابى الحديد ۶ / ۲۲۰ ـ ۲۲۹].

۳. در [الف] اشتباهاً: (بعائشة) آمده است.

۴. مطلب در در كتاب "غريب القرآن والحديث" ابوعبيد القاسم بن سلام پيدا

و ابن اثیر صاحب "جامع الاصول" در "نهایه" در لغت (سده) گفته:

ومنه حديث أُم سلمة أنها قالت لعائشة ـ لمّا أرادت الخروج إلى البصرة ـ : (إنك سدة بين رسول الله صلى الله عليه [و آله]وسلم وأُمّته).. أي باب ، فمتى أُصيب ذلك الباب بشيء فقد دخل على رسول الله [صلى الله عليه وآله] في حريمه وحوزته، واستفتح ما حماه، فلا تكوني أنت سبب ذلك بالخروج <231> الذي لا يحب عليك ، فتوخّي [1] الناس [إلى] [2] أن يفعلوا مثلك [3].

و در لغت (ندح) گفته:

وفي حديث أُم سلمة قالت لعائشة : (قد جمع القرآن ذيلك ، فلا تندحيه).. أي لا توسّعيه وتنشريه ، وأرادت قوله تعالى: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ﴾ [4].

و در لغت (عقر) گفته:

نشد ، ولی همین عبارت در لسان العرب ۶ / ۳۰۵ آمده ، و مؤلف از نهایه ابن اثیر به زودی نقل خواهد نمود ، همچنین مراجعه شود به : غریب الحدیث ابن قتیبه ۲ / ۱۸۶، معانی الاخبار شیخ صدوق : ۳۷۸ ، بحار الأنوار ۳۲ / ۱۵۷ .

۱. في المصدر : (لا يجب عليك ، فتحوجي) .

۲. الزيادة من المصدر .

۳. النهاية ۲ / ۳۵۳.

۴. النهاية ۵ / ۳۵، والآية الشريفة في سورة الأحزاب (۳۳): ۳۳.

وفي حديث أُم سلمة أنها قالت لعائشة: (سكن الله عقيراك فلا تصحريها).. أي أسكنك بيتك، وسترك [١]، فلا تبرزيه.

وهو اسم مصغّر مشتق من عقر الدار.

قال القتيبي: لم أسمع بعقير إلاّ في هذا الحديث.

وقال الزمخشري: كأنّها تصغير العقرى ـ على فعلى ـ من عقر: إذا بقي مكانه لا يتقدّم ولا يتأخر فزعاً أو أسفا أو خجلاً، وأصله من عقرت به، إذا أطلت حبسه، كأنّك عقرت راحلته فبقي لا يقدر على الرواح [٢].

وأرادت بها [٣] نفسها.. أي سكن نفسك التي حقّها أن تلزم مكانها، ولا تبرز إلى الصحراء، من قوله تعالى: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ﴾ [٤].

و در لغت (صحر) گفته:

وحديث أُم سلمة لعائشه: (سكن الله عقيراك فلا تصحريها).. أي لا تبرزيها إلى الصحراء، هكذا جاء في هذا الحديث متعدياً

---

١. في المصدر: (ويترك فيه) بدل: (سترك).

٢. في المصدر: (البراح).

٣. في المصدر: (به).

٤. النهاية ٣ / ٢٧٤ ـ ٢٧٥.

على حذف الجارّ وإيصال الفعل، فإنه غير متعدٍّ [1].

و در لغت (عول) گفته:

وفي حديث أُم سلمة قالت لعايشه: (لو أراد رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم أن يعهد إليك علت).. أي عدلت عن الطريق وملت.

قال القتيبي: وسمعت من يرويه [عِلتِ] [2] بكسر العين، فإن كان محفوظاً فهو من: عال في البلاد يعيل: إذا ذهب.. إلى آخره [3].

و در لغت (فرط) گفته:

وفي حديث أُم سلمة قالت لعائشة: (أن رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم نهاك عن الفرطة في الدين).. يعني السبق والتقدّم ومجاوزة الحدّ [4].

و در لغت (ثوب) گفته:

وفي حديث أُم سلمة قالت لعائشة: (إن عمود الدين لا يثاب

---

۱. النهاية ۳ / ۱۲ ـ ۱۳.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. النهاية ۳ / ۳۲۲.

۴. النهاية ۳ / ۴۳۴.

بالنساء إن مال).. أي لا يعاد إلى استوائه، من ثاب يثوب إذا رجع [١].

و در لغت (حمد) گفته:

وفي حديث أُم سلمة: (حماديات النساء غضّ الأطراف).. أي غاياتهنّ ومنتهى ما يحمد منهنّ [٢].

و در لغت (غضّ) گفته:

ومنه حديث أُم سلمة: (حماديات النساء غضّ الأطراف) في قول القتيبي [٣].

و در لغت (خفر) گفته:

الخفر ـ بالفتح ـ: الحياء، ومنه حديث أُم سلمة لعائشة: (غضّ الأطراف وخفر الإعراض).. أي الحياء من كل ما يكره لهنّ.. أي ينظرن إليهن [٤]، فأضافت الخفر إلى الإعراض.. أي الذي تستعمله لأجل الإعراض.

---

١. النهاية ١ / ٢٢١.

٢. النهاية ١ / ٤٢٠.

٣. النهاية ٣ / ٣٧١.

٤. في المصدر: (أن ينظرن إليه).

ويروى: الأعراض ـ بالفتح ـ جمع العرض، أي إنهن يستحيين ويتسترن لأجل أعراضهن وصونها [1].

و در لغت (وهز) گفته:

وفي حديث أُم سلمة: (حماديات النساء غضّ الأطراف وقصر الوهازة) [..أي قصر الخطأ، والوهازة: الخطو، وقد توهّز يتوهّز، إذا وطئ وطئاً ثقيلاً، وقيل: الوهازة:] [2] مشية الحقرات فيه [3].

و در لغت (نصّ) گفته:

أصل النصّ: أقصى الشيء وغايته، ثم سمّي به ضرب من السير سريع، ومنه حديث أُم سلمة لعائشة: ما كنت قائلة لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عارضك ببعض الفلوات ناصّة قلوصاً <232> من منهل إلى منهل.. أي رافعة لا [4] في السير [5].

و در لغت (وجه) گفته:

وفي حديث أُم سلمة قالت لعائشة ـ حين خرجت إلى

---

۱. النهاية ۲ / ۵۳.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. في المصدر: (الخفرات) وبدون: (فيه). النهاية ۵ / ۲۳۲.

۴. في المصدر: (لها).

۵. النهاية ۵ / ۶۴.

البصرة ـ: (قد وجّهت سدافته).. أي أخذت وجهها ، وهتكت سترك فيه.

وقيل: معناه أزلت سدافة ـ وهي الحجاب ـ من مكانها الذي أُمرت أن تلزميه، وجعلتها أمامك [١].

و در لغت (سدف) گفته:

وفي حديث أم سلمة قالت لعائشة: (قد وجّهت سدافته) السدافة: الحجاب والستر، من السدفة: الظلمة، يعني أخذت وجهها، وأزلتها عن مكانها الذي أمرت به [٢].

و در لغت (وقع) گفته:

وفي حديث أُم سلمة قالت لعائشة: (اجعلي حصنك بيتك، ووقاعة الستر قبرك)، الوقاعة ـ بالكسر ـ: موضع وقوع طرف الستر [٣].

در لغت (نهش) [٤] گفته:

---

١. النهاية ٥ / ١٥٩.

٢. النهاية ٢ / ٣٥٥.

٣. النهاية ٥ / ٢١٥.

٤. كذا في [الف] والصحيح: (رقش).

وفي حديث أُم سلمة قالت لعائشة : (لو [1] ذكرتك قولاً تعرفينه نهشتني [2] نهش الرقشاء المطرق).

والرقشاء: الأفعي، سمّيت بذلك لرقش في ظهرها، وهو خطوط ونقط، وإنّما قالت: المطرق؛ لأن الحيّة تقع على الذكر والأنثى [3].

و صاحب "نهايه" ذكر اين حديث در مواضع ديگر نيز كرده [4].

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (لولا) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (نهشته) آمده است.

۳. النهاية ۲ / ۲۵۰.

۴. در كتاب النهاية ۱ / ۱۰۴ لغت (بدح) گويد:

في حديث أُم سلمة قالت لعائشة... : (قد جمع القرآن ذيلك فلا تبدحيه) من البداح، وهو المتسع من الأرض .. أي لا توسّعيه بالحركة والخروج.

و در النهاية ۲ / ۱۷۶ لغت (رأب) گويد:

ومنه حديث أُم سلمة لعائشة... : (لا يرأب بهن إن صدع)، قال القتيبي : الرواية صدع ، فإن كان محفوظاً فإنه يقال : صدعت الزجاجة فصدعت ، كما يقال : جبرت العظم فجبر ، وإلاّ فإنه صدع ، أو انصدع.

و همچنين مراجعه شود به:

الصحاح للجوهري ۱ / ۴۱۰ و ۳ / ۱۱۴۸ ، معجم مقاييس اللغة ۴ / ۹۵ ، مختار الصحاح : ۳۳۴ ، لسان العرب لابن منظور ۱ / ۲۴۷ ، ۳۹۸ و ۲ / ۴۰۷ ، ۶۱۳ و ۳ / ۳۱۲ و ۴ / ۲۵۴ ، ۴۴۳ ، ۵۹۷ و ۵ / ۴۳۱ و ۶ / ۳۰۵ و ۷ / ۹۸ ، ۱۷۲ ، ۳۶۸ و ۸ / ۴۰۳ و ۹ /

و محمد بن طاهر گجراتی در "مجمع البحار" نيز ذكر اين حديث كرده، چنانچه در لغت (ثوب) گفته:

وفي حديث أُم سلمة لعائشة: (إن عمود الدين إن مال لا يثاب بالنساء).. أي لا يعاد إلى استوائه. [۱] انتهى.

و مجدالدين فيروزآبادی در "قاموس" در لغت (سدف) گفته:

السدافة ـ ككتابة ـ: الحجاب، ومنه قول أُم سلمة لعائشة...: (قد وجّهت سدافته).. أي هتكت الستر.. أي أخذت وجهها. وقيل: أزلتها عن مكانها الذي أُمرت أن تلزميه، وجعلتها أمامك [۲].

و در لغت (ندح) گفته:

ندحه ـ كمنعه ـ: وسعه، ومنه قول أُم سلمة لعائشة: (قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه).. أي لا توسّعيه بخروجك إلى البصرة [۳].

⬅ ۱۴۸، ۲۱۳ و ۱۱ / ۴۸۷، تاج العروس للزبيدي ۲ / ۴ و ۴ / ۲۲۷ و ۵ / ۱۴۶ و ۶ / ۳۶۱ و ۷ / ۷۷، ۲۵۵ و ۹ / ۱۲۳، ۳۶۹ و ۱۰ / ۹۵، ۳۶۴ و ۱۲ / ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۴۵.

۱. مجمع بحار الأنوار ۱ / ۳۰۹ ـ ۳۱۰.

۲. القاموس المحيط ۳ / ۱۵۱.

۳. القاموس المحيط ۱ / ۲۵۲.

و در "صراح" در لغت (ندح) مذكور است:

وفي حديث أُم سلمة [أنها] [۱] قالت لعائشة: (قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه).. أي لا توسّعيه بالخروج إلى البصرة.

ويرویٰ: لا تبدحيه.. أي لا تفسحيه، من البداح، وهي المتّسع من الأرض [۲].

و در "صراح" در لغت (فرط) نيز ذكر اين حديث كرده [۳].

و شريشى در "شرح مقامات" در مقامهٔ رابعه و اربعين گفته:

قالت أُم سلمة لعائشة... : (ما كنت قائلة لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم عارضك ببعض الفلوات، ناصّة قلوصاً من سهل إلى آخر) [۴].

پس از اين كلام كه بودن آن از اُم‌سلمه به شهادت ابن قتيبه در "غريب الحديث" و ابن عبيد قاسم بن سلام در "غريب القرآن والحديث" و ابن اثير در "نهاية اللغة" و محمد بن طاهر گجراتى در "مجمع البحار" و مجدالدين فيروزآبادى در "قاموس" و ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد در

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر: (لا تبدحيه ـ بالباء ـ.. أي لا تفتحيه، من البدح، وهو العلانية)، انظر: صراح اللغة: ۸۸.

۳. عبارت از صراح اللغة: ۲۳۶ حدود ۱۰ صفحهٔ ديگر خواهد آمد.

۴. شرح مقامات حريرى ۴ / ۱۴۶.

"صراح" و شریشی در "شرح مقامات" ثابت شده، چند فوائد حاصل شد:

اول: آنکه عایشه در قرآن مأمور بود به عدم خروج، پس در خروج خلاف قرآن کرد و عاصیه شد، و تأویلات واهیهٔ **مخاطب** باطل گردید.

دوم: آنکه رسول خدا ﷺ <233> نیز عایشه را از رفتن در بلاد نهی و منع فرموده بود، پس عایشه در این خروج مخالفت خدا و رسول ﷺ و قرآن و سنت نمود.

سوم: آنکه از قول اُم‌سلمه: (إن عمود الإسلام لا یثاب بالنساء..) إلی آخره معلوم شد که جنگ و قتال کردن و هوس اصلاح بین الناس کار زنان نیست.

چهارم: از قول اُم‌سلمه که: (حمادیات النساء غضّ الأطراف..) إلی آخره ظاهر می‌شود که عایشه به آنچه زنان مأمورند ـ از غضّ اطراف، شرم و میانه‌روی ـ عمل نکرد.

پنجم: آنکه از قول اُم‌سلمه: (ما کنت قائلة لو أن رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم عارضك..) إلی آخره، واضح شد که عائشه در مسیر خود هتک ستر پیغمبر خدا ﷺ نمود و ترک عهد آن جناب کرد.

ششم: آنکه این فعل عائشه آنقدر قبیح و فظیع بود که اُم‌سلمه گفت که: اگر من راه تو می‌رفتم و بعدِ آن مرا امر به دخول جنت می‌کردند، شرم می‌نمودم که ملاقات پیغمبر کنم در حالی که هتک ستر آن جناب کرده باشم.

اما آنچه گفته: اگر در این زمان هم در عرف عام کسی بگوید که: فلان زن خانه‌نشین است بیرون نمی‌آید، چه فهمیده می‌شود؟ انصاف باید کرد و غلط‌فهمی باید گذاشت.

پس چونکه اجلاّی صحابه مثل عمار و ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله - مثل اُم‌سلمه و زینب و سوده بلکه خود عایشه - و اکابر اهل‌سنت مثل ابن حجر این غلط‌فهمی نگذاشتند و به آن گرفتار ماندند؛ شیعه به چه طور آن را خواهند گذاشت؟! انصاف باید کرد و غلط‌فهمی باید گذاشت.

اما آنچه گفته که: دختر در ناموس بودن اگر زیاده بر زوجه نباشد، کمتر البته نخواهد بود.

پس منقوض است به چند وجه:

اول: آنکه خطاب: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾[1] خاص به ازواج پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است، و بنات آن حضرت در این خطاب داخل نیستند.

و لازم نیست که علت حکم قرار گرفتن زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حفظ ناموس بوده باشد.

دوم: آنکه تشریف بردن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خانه‌های انصار به جهت تظلم و شکایت ابی‌بکر بوده، و دفع ضرر از نفس خود واجب عینی است.

---

١. الأحزاب (٣٣): ٣٣.

و در کشته شدن عثمان اگر ضرری به امت عاید می‌شد، صحابه بر آن اجماع نمی‌کردند، و آنچه به ضرورت واقع شود آن حکم البته عام نخواهد بود.

و طلب خون عثمان اگر ضروری می‌بود می‌بایست که حضرت امیرالمؤمنین [عليه السلام] ـ که به اعتقاد اهل‌سنت نیز در آن وقت خلیفه بر حق بود ـ و دیگر صحابه در آن قصور و فتور نمی‌نمودند.

و اهل‌سنت می‌گویند که: غرض از نصب خلیفه همین است که بر رعایا اجرای احکام حدود و قصاص نماید [1].

سوم: آنکه خروج حضرت زهرا عليها السلام از خانهٔ خود چون به اذن و همراهی حضرت امیرالمؤمنین و حسنین عليهما السلام بود، مجال شائبهٔ توهم نقصان در حفظ ناموس نبود.

اما آنچه گفته: جمیع ازواج مطهرات مثل اُم‌سلمه و صفیه ـ که نزد شیعه مقبول و معتبرند ـ در حج و عمره... الی آخر.

پس مقدوح است به اینکه بر آمدن اُم‌سلمه و صفیه برای حج و عمره بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله نزد شیعه هرگز مسلم نیست.

و همچنین شریک بودن اُم‌سلمه در این سفر با عایشه تا مکه ثابت نه.

---

۱. مراجعه شود به: الصواعق، ورق: ۲۲۳، تحفهٔ اثناعشریه: ۱۷۴، ۱۷۷.

و آنفاً از "فتح الباری" <234>منقول شد که اُم‌سلمه می‌گفت: (لا يحرّكني ظهر دابّة حتّى ألق النبيّ [ﷺ])، پس نسبت خروج از خانه به اُم‌سلمه محض افترا و دروغ باشد.

اما آنچه گفته: و چون خدای تعالی... الی آخر.

اقول: هرگاه عدم جواز سفر و حرمت آن بر ازواج رسول خدا ﷺ از کلام اُم‌سلمه و زینب و سوده و عبارت ابن حجر و روایت "روضة الاحباب" معلوم شده، باز تجویز آن مخالفت کلام الهی، و نسبت تجویز آن به خدای تعالی افترای بحت باشد.

اما آنچه گفته: وابن قتیبه که بر "تاریخ" او اعتماد شیعه زیاده از کتاب الله است!

پس کذب محض و بهتان صرف است، و وجه نقل نمودن شیعیان روایات ابن قتیبه را در مقام استشهاد ... [1] آن است، که اهل‌سنت را بر او اعتماد تمام است، چنانچه **مخاطب** در بعض مکاید خود در باب دوم این کتاب تصریح به آن نموده [2].

---

۱. در [الف] به اندازه چند کلمه سفید است.

۲. تحفهٔ اثناعشریه: ۴۰ (کید نوزدهم).

و عبارتى كه از ابن قتيبه نقل نموده، در آن عبارت تصرفى به كار برده، و اصل عبارت او در "كتاب" نصرالله كابلى و "احقاق الحق" چنين نقل شده:

ولمّا أتى عائشة خبر أهل الشام: أنهم ردّوا بيعة علي عليه السلام وأبوا أن يبايعوه، أمرت فعل [1] لها هودج من حديد، وجعل فيها موضع بعينها [2]، ثم خرجت ومعها الزبير، وطلحة، وعبد الله بن الزبير، ومحمد بن طلحة. [3] انتهى.

و نصرالله كابلى بعد از نقل اين روايت به تكذيب آن پرداخته، چنانچه گفته:

فهو من الأكاذيب، ومثل هذه الأخبار لا يعبأ به، فإنها لا إسناد لها، وإن ابن قتيبه لم يسمّ الذين ذكروا القصّة ولم يسند إليهم الخبر [4].

اما آنچه گفته: ولهذا خليفه ثانى... الى آخر.

پس مخدوش است به اينكه:

---

١. في المصدر: (فعمل).

٢. في المصدر: (عينيها).

٣. الصواقع، ورق: ٢٨٠، احقاق الحق: ٣٠٥، الامامة والسياسة ١ / ٥٢ (تحقيق الزيني)، ١ / ٧٢ (تحقيق الشيري).

٤. الصواقع، ورق: ٢٨٠.

اولاً: فعل عمر هرگز صلاحیت احتجاج ندارد خصوصاً بر شیعه.

و ثانیاً: به اینکه این فعل عمر خلاف قول خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود، پس در حقیقت ذکر فرستادن عمر ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله را طعنی در مطاعن او افزودن است که او با وصف نهی خدا و رسول صلی الله علیه و آله ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خروج، اذن رفتن [به آنها] داد، و ایشان را از خانه‌های‌شان به جای دیگر فرستاد.

و ثالثاً: به اینکه فرستادن خلیفه ثانی ازواج را برای حجّ به جهت اکثار و الحاح ازواج بود، و در اول در اذن دادن انکار کرده بود، و بعد اذن هم می‌گفت که: رأی من نیست که شما به حج بروید.

چنانچه ولی‌الله در "ازالة الخفا" آورده:

وفيه ـ أي في رياض النضرة ـ: عن المنذر بن سعد: أن أزواج النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم استأذنّ عمر في الحجّ، فأبىٰ أن يأذن لهنّ حتّى أكثرن عليه، فقال: سآذن لكنّ بعد العام، وليس هذا من رأيي، فقالت زينب بنت جحش: سمعت رسول الله صلى‌الله عليه [وآله] وسلم يقول عام حجة الوداع: «إنّما هو هذه الحجّة، ثم ظهور الحصر»، فخرجن غيرها، فأرسل معهنّ عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف، وأمرهما أن يسير أحدهما بين أيديهنّ والآخر خلفهنّ، ولا يسائرهنّ أحد، فإذا نزلن

فأنزلوهن شعباً، ثم كونا على باب الشعب لا يدخلن عليهنّ أحد، ثم أمرهما إذا طفن بالبيت لا يطوف معهنّ أحد إلاّ النساء، <235> فلمّا هلك عمر غلبن[۱] مَن بعده.* انتهى.

از این حدیث ظاهر است که عمر تجویز خروج ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حجّ نمی‌کرد، و هرگاه از او اذن خواستند انکار کرد، هرگاه اصرار و اکثار کردند ناچار به تأخیر و تعویق انداخت و تصریح کرد که: رأی من نیست که شما بیرون روید.

و زینب بنت جحش هم این خروج را جایز نداشت و برای حج نرفت، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ممانعت از خروج برای حجّ و استقرار در بیوت و لزوم ظهور حُصر و بواری نقل نمود.

و قول راوی: (فلمّا هلك عمر غلبن[۲] مَن بعده)، اشاره به امری که هست مخفی نیست.

اما آنچه گفته: و با قطع نظر از این امور لفظ: ﴿وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾ صریح دلالت می‌کند بر آنکه از خروج مطلقاً منع نفرموده... الی آخر.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (غلين) آمده است.

*. [الف] مآثر عمر، رعایت او صلهٔ اقارب آن حضرت. (۱۲). [ازالة‌الخفاء ۲/۸۰].

۲. در [الف] اشتباهاً: (غلين) آمده است.

پس بدان که این تأویل را فضل بن روزبهان در "ابطال الباطل" ذکر کرده [۱] و نصرالله کابلی آن را به پدر خود نسبت داده، چنانچه گفته: هکذا ذکره الشیخ الوالد في تعليقاته [۲].

و این تأویل مردود است به اینکه دلالت قوله تعالی: ﴿وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾ بر این معنا که از خروج مطلق نهی واقع نشده، در حیّز منع است؛ زیرا که حق تعالی شأنه اول امر کرده ازواج پیغمبر خدا ﷺ را به قرار و سکون در خانه‌ها، و امر مستلزم نهی از ضد آن است، پس خروج از خانه‌های معیّنه برای سکونت آنها منهی عنه باشد.

و مراد از قوله تعالی: ﴿وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ﴾، نهی از اظهار زینت جاهلیت است، نه نهی از خروج مع الزینة، و تأسیس اولی است از تأکید، پس قول پدر نصرالله کابلی: (وكان النهي عن التبرّج تأكيداً للأمر) [۳] باطل باشد.

و جمال‌الدین محدّث در کتاب "روضة الاحباب" آورده که:

عمار بن یاسر گفت: ای ابوموسی! عایشه به امری مأمور شده، و ما مأمور

---

۱. حيث قال: فذلك النهي مخصوص بالخروج مع التبرّج لا كلّ خروجٍ. (احقاق الحق: ۳۰۴)

۲. الصواعق، ورق: ۲۷۹ ـ ۲۸۰.

۳. الصواعق، ورق: ۲۷۹ ـ ۲۸۰.

گشته‌ایم به غیر آن: او از نزد خدای تعالی مأمور است به آنکه در خانهٔ خود ـ که رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم او را در آن خانه نشانده ـ قرار و ثبات گیرد و از آنجا بیرون نیاید، چنانچه حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾.* انتهی.

و در بعض روایات وارد است که مراد از تبرج جاهلیة اولی، خروج صفرا دختر شعیب زن موسی [عليه السلام] است که بر یوشع بن نون خروج کرده بود [1].

و قاضی نورالله شوشتری علیه الرحمه در مقام نقض قول فضل بن روزبهان فرموده:

وأمّا قوله: (إن ذلك النهي مخصوص بالخروج مع التبرّج)، فمردود بأن الله تعالى أمرهنّ أولاً بالسكون في بيوتهنّ لقوله: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾، ثم عطف على ذلك النهي عن التبرّج [2]، وهو إظهار الزينة، لا الخروج مع الزينة [3]، فأين في كلامه تعالى

---

* . [الف] خلافت جناب امیر [عليه السلام]، كلام در فرستادن شاهزاده امام حسن مجتبى عليه السلام [عليه السلام] به ناحيه كوفه. (۱۲). [روضة الأحباب، ورق: ۳۴۸ ـ ۳۴۹].

۱. كمال الدين: ۲۷، بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله: ۴۲۹، الخرائج والجرائح ۲ / ۹۳۴، نورالثقلين ۴ / ۲۶۹، تفسير شبّر: ۴۰۰، بحار الأنوار ۱۳ / ۳۶۸ و ۲۲ / ۵۱۳ و ۳۲ / ۲۸۱.

۲. زاد في المصدر: (بقوله: ﴿وَلاَ تَبَرَّجْنَ﴾، والتبرّج هو).

۳. لم يرد في المصدر: (لا الخروج مع الزينة).

لفظ (الخروج) حتّى يخصّ بما يكون مع إظهار الزينة. [1] انتهى.

و نیز حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تخصیص عایشه را از خروج در بلاد و تقدم بر عباد نهی فرموده، چنانچه در "صراح" مذکور است:

فرطة ـ بالضم ـ: اسم للخروج والتقدّم، وبالفتح: مرّة منه، مثل غُرفة وغَرفة، وحُسوة وحَسوة، ومنه قول أُم سلمة لعائشة: (إن رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم نهاك <236> عن الفرطة في البلاد). [2] انتهى.

و ابن ابی الحدید نیز این حدیث أُم‌سلمه را از ابن قتیبه نقل کرده، کما مرّ آنفاً [3].

و دلیل دیگر بر این معنا که عایشه در این سفر عاصیه بود آنکه ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

وقد قيل ـ في تأويل قول عائشة ـ: أنها [إنّما] [4] أتمّت في سفرها إلى البصرة إلى قتال علي [عليه السلام]، والقصر عندها إنّما يكون في سفر طاعة*.

---

١. احقاق الحق: ٣٠٥.

٢. صراح اللغة: ٢٣٦.

٣. حدود صفحه: ٢٠ همین طعن از شرح ابن ابی الحدید ٦ / ٢٢٠ گذشت.

٤. الزيادة من المصدر.

*. [الف] كتاب الصلاة باب في كم يقصر الصلاة. [فتح الباری ٢ / ٤٧١].

یعنی گفته شده است در تأویل فعل عایشه که: به درستی که او اتمام نماز کرد در سفری که به سوی بصره برای قتال امیرالمؤمنین علیه‌السلام نموده، و قصر نمودن نماز نیست مگر در سفر طاعت الهی و این سفر او سفر طاعت نبود، بلکه سفر معصیت [بود].

و جناب امیر علیه‌السلام نیز تصریح فرموده به اینکه عایشه در خروج از خانه خود عاصیه بود، چنانچه از نامهٔ آن جناب که از "تذکرة الخواص" سبط ابن الجوزی و "مطالب السؤول" و "فصول مهمه" منقول خواهد شد واضح است [1].

۱. در طعن دوم عایشه از تذکرة الخواص: ۷۰ ـ ۷۱، مطالب السؤول: ۲۱۲، الفصول المهمّة ۱ / ۳۸۷ ـ ۳۸۸ خواهد آمد.

طعن دوم

بغض و عناد با امیر مؤمنان علیه السلام

قال: **طعن دوم:**

آنکه عایشه سفر کرده برای خون عثمان حال آنکه او را با خون عثمان چه علاقه، وارث وی نبود و قرابتی با وی نداشت؛ پس معلوم شد که به جهت بغض امیرالمؤمنین علیه السلام [و] [1] کدورتی که با او داشت این همه فتنه برپا کرد، و سابق خود مردم را بر قتل عثمان تحریض می‌کرد و می‌گفت: (اقتلوا نعثلاً)، چنانچه ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده:

إن عائشة أتاها خبر بيعة علي [عليه السلام] ـ وكانت خارجة من المدينة ـ فقيل لها: قُتل عثمان وبايع الناس علياً [عليه السلام]، فقالت: ما أُبالي أن يقع السماء على الأرض، قتل ـ والله! ـ مظلوماً، وأنا طالبة بدمه..

فقال لها عبيد: أول من طعن عليه وأطمع الناس في قتله لأنتِ، ولقد قلتِ: اقتلوا نعثلاً فقد فجر، فقالت عائشة: قد ـ والله ـ

---

۱. زیاده از مصدر.

قلت وقال الناس، [وآخر قولي خير من أوله][1].

فقال عبيد ... : [عذرٌ ـ والله ! ـ ضعيف يا أُم المؤمنين ، ثم قال][2]:

فمنك البداء ومنك الغير ومنك الرياح ومنك المطر
وأنتِ أمرتِ بقتل الإمام وقلتِ لنا انه قد فجر[3]

جواب از اين طعن آنكه : خون خليفهٔ عادل حق جميع مسلمين است تخصيص به ورثه ندارد؛ زيرا كه خليفهٔ عادل نايب جميع مسلمانان است در حفظ اموال ايشان و تقسيم فیء و غنايم.

و عايشه كه ـ أم‌المؤمنين و حرم رسول‌صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم بود ـ چرا براى تنفيذ احكام الهى ـ كه عمدهٔ آنها قصاص است، خاصه قصاص همچو مظلومى كه به غير وجه شرعى با وصف خلافت و رياست كشته شده باشد ـ برنيايد[4]، و دست و پا نزند.

و حاشا كه عايشه را بغض على [عليه‌السلام] يا على [عليه‌السلام] را بغض عايشه در دل

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الامامة والسياسة ١ / ٥٢ ـ ٥٣ (تحقيق الزيني)، ١ / ٧١ ـ ٧٢ (تحقيق الشيري)

۴. در [الف] (نه بر آيد) آمده است كه اصلاح شد.

باشد، هر یکی از اینها فضائل و مناقب همدیگر روایت کرده‌اند:

أخرج الديلمي ، عن عائشة... [أنها][1] قالت: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم: «حبّ عليّ عبادة» [2].

وبر آمدن آن مطهره برای قتال امیر نبود ، محض برای اصلاح ذات البین و استیفاء قصاص از قتله عثمان ، و اخراج آنها از لشکر حضرت امیرعليه‌السلام بود تا طلحه و زبیر و دیگر صحابه که از مقولهٔ قاتلان عثمان متوهم شده گریخته بودند، به اطمینان خاطر رفیق حضرت امیرعليه‌السلام شوند و به اتفاق ایشان کار خلافت منتظم گردد، و <237> معاویه و دیگر بغات نیز سر حساب باشند.

و بالقطع از تواریخ معلوم است که قاتلان عثمان بعد از قتل آن مظلوم، طلحه و زبیر و دیگر صحابه را تخویف به قتل می‌نمودند و کلمات نفاق از آنها بر ملا ظاهر می‌شد.

و تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و او را (نعثل) گفتن همه از مفتریات ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و سمساطی است ، و این جماعت از کذابان مشهورند، و در واقعهٔ جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده‌اند که به اتفاق شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است.

سخت بی انصافی است که در حق عایشه صدیقه زوجهٔ محبوبهٔ

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. انظر ملحقات احقاق الحق ۱۷ / ۲۳۵.

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم شهادت خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم‌را بر طاق نهاده ، در پی اقوال کاذبهٔ اخوان الشیاطین چـندی از کوفیان بی‌ایمان برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم ، قوله تعالی: ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (١).

اهل‌سنت چه قسم این خبر ابن قتیبه در حق حضرت عایشه باور دارند، حال آنکه ترمذی و ابن ماجه و ابوحاتم رازی به طرق متعدده روایت کرده‌اند که عایشه... می‌گفت:

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم لعثمان: يا عثمان! لعلّ الله يقمّصك قميصاً، فإن رادّوك على خلعه فلا تخلعه لهم ـ ثلاثاً ـ (٢).

أقول:

علامهٔ حلی علیه‌الرحمه بعد از عبارت مذکور فرموده:

وأمّا ثانياً: فلأنها ليست وليّ دم عثمان حتّى تطالب بها، ولا لها حكم الخلافة، فبأيّ وجه خرجت للطلب؟!

وأمّا ثالثاً: فلأنها طلبت مِن غير مَن عليه الحقّ؛ لأن

---

١. النور (٢۴) : ٢۶.

٢. تحفهٔ اثناعشریه : ٣٣١ ـ ٣٣٢.

أمير المؤمنين عليه السلام لم يحضر قتله، ولا أمر، ولا واطأ عليه، وقد كرّر [عليه السلام] ذلك [1].

وأمّا رابعاً: فلأنها كانت تحرّض على قتل عثمان وتقول: (اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً)، فلمّا بلغها قتله فرحت بذلك، فلمّا قام أمير المؤمنين عليه السلام بالخلافة أسندت القتل إليه وطالبته بدمه؛ لبغضها له وعداوتها له!! [2]

ثم مع ذلك تبعها خلق عظيم، وساعدها عليه جماعة كثيرة أُلوفاً [3] مضاعفة، وفاطمة عليها السلام لمّا جاءت تطالب بحق إرثها الذي جعله الله تعالى [لها] [4] في كتابه العزيز، وكانت محقّة [فيه] [5] فلم يتبعها مخلوق، ولم يساعدها بشر. [6] انتهى.

حاصل معنای عبارت سابقه و لاحقه این است که: عایشه به قصد قتال حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام به طرف بصره رفت.

و در این رفتن به چهار وجه عصیان و نافرمانی الهی نمود:

---

۱. في المصدر: (ذكر ذلك كثيراً).

۲. في المصدر: (معه).

۳. في المصدر: (كثير الوقاء).

۴. الزيادة من المصدر.

۵. الزيادة من المصدر.

۶. نهج الحق: ۳۶۶.

اول: آنكه خداى تعالى شأنه ازواج پيغمبر [صلى الله عليه وآله وسلم] را امر فرموده كه در خانه‌هايى كه براى سكونت ايشان متعين بوده است، سكون و استقرار با وقار گيرند.

دوم: آنكه طلب خون عثمان را بهانهٔ خروج خود ساخته، حال آنكه ولايت دم عثمان او را حاصل نبوده، و نه استحقاق و لياقت خلافت داشت.

سوم: آنكه طلب خون عثمان از قاتلان او مى‌بايست، نه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه [نه] در وقت مقتول شدنش حاضر بود و نه حكم به قتلش نمود.

چهارم: آنكه عايشه قبل از كشته شدن عثمان مردم را بر قتل او تحريض <238> مى‌كرد و مى‌گفت: بكشيد اين ريش‌دراز را، و چون خبر كشته شدن او يافت فرحناک گرديد، باز چون شنيد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به امر خلافت قيام نمود، اسناد قتل عثمان به آن حضرت كرد، و مطالبهٔ خون او نمود به جهت بغض و عداوت كه به آن حضرت داشت.

پس‌تر بدان كه با وجود تحقق و ظهور اين عصيان و نافرمانى ، متابعت كردند او را خلق بى‌شمار، و مساعدت نمودند او را جماعت بسيار هزاران هزار؛ و حضرت فاطمه عليها السلام هرگاه مطالبه حق ارث خود كه از روى كتاب خدا ثابت است نمود و حق او ظاهر بود، هيچ مخلوقى متابعت او نكرد و مساعدت او ننمود.

و نصرالله کابلی از شروع این مطاعن کلام علامه علیه‌الرحمه را تغییر داده یک وجه از این وجوه اربعه را قطع کرده، مضمون آن را به زعم خود در تقریر طعن اول مذکور ساخته، و مضمون وجوه ثلاثه باقیه را نیز تغییر نموده در طعن ثانی به عبارتی آورده که **مخاطب** به ترجمهٔ آن پرداخته، و قول علامه حلی علیه‌الرحمه که این است: (ثم مع ذلك تبعها خلق عظيم..) إلى آخره [1] ـ که دلالت بر نا انصافی و بی تمیزی و طعن اصحاب می‌کرد ـ از میان انداخته.

و چون نقل کلام نصرالله [کابلی] در هر مقام مستلزم تطویل بسیار است، و فایدهٔ معتد بها به جز اثبات تدلیس و خیانت و سرقت **مخاطب**، متصور نه، بنابر آن از نقل آن در این موضع و مواضع دیگر اعراض نموده شد، فمن شاء الاطلاع فليرجع إلى كتابه [2].

اما آنچه گفته: جواب این طعن آنکه خون خلیفه، حق جمیع مسلمین است، تخصیص به ورثه ندارد.

---

۱. نهج‌الحق: ۳۶۶.

۲. الصواقع، ورق: ۲۷۹ ـ ۲۸۱.

لازم به تذکر است که سید العلماء حکیم سید حسین گریان کتاب "التمییز بین صواقع الکابلي وتحفة عبد العزیز" را در همین زمینه تألیف نموده، او اثبات کرده که مطالب "تحفه" از کتاب نصرالله کابلی سرقت شده است. (فهرست کتب شبهات و ردّیه‌های علمای شیعه در شبه قاره هند: ۱۴۸ ـ ۱۵۰، و صفحه: ۱۲۶ شماره: ۱۲۴، الذریعة ۴ / ۴۳۵)

پس منقوض است به آنچه اهل‌سنت می‌گويند: من لا ولي له فوليّه السلطان [۱] يعنى هر كه ولى ندارد پس ولى او سلطان است، و سلطان زمان [۲] در آن وقت ـ به اعتراف اهل‌سنت ـ حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بود، و عايشه نه ولىِ دم عثمان بود و نه خليفهٔ وقت، طلب نمودن او خون عثمان [را] مخالف نصّ صريح باشد.

و مع هذا اين حجت شيعه مأخوذ است از كلام جناب امير عليه‌السلام، پس ردّ آن ردّ است بر آن جناب.

در "مطالب السؤول" كمال‌الدين محمد بن طلحه شافعى مذكور است كه: جناب امير عليه‌السلام به عايشه نوشت:

«أمّا بعد؛ فإنك خرجت من بيتك عاصية لله تعالى ولرسوله، تطلبين أمراً كان عنك موضوعاً، ثم تزعمين أنك تريدين الإصلاح بين الناس، فخبّريني ما للنساء وقود العساكر؟! وإن زعمت أنك طالبة بدم عثمان، وعثمان رجل من بني أمية وأنت امرأة من بني تيم بن مرة، ولعمري إن الذي عرضك للبلاء، وحملك على

---

۱. تكرّر في كتب الحديث والفقه والتفسير وغيرها، قال العجلوني: (السلطان ولي من لا ولي له) رواه أصحاب السنن إلاّ النسائي عن عائشة مرفوعاً في حديث، وحسّنه الترمذي، وصحّحه ابن حبان، ورواه ابن ماجه عن ابن عباس وله طرق. انظر: كشف الخفاء ۱ / ۴۵۶.

۲. در [الف] اشتباهاً: (زنان) آمده است.

المعصية لأعظم إليك ذنباً من قتلة عثمان! وما غضبتِ حتّى أُغضبتِ، ولا هجتِ حتّى هُيّجتِ، فاتقي الله يا عائشة! وارجعي إلى منزلك، واسبلي عليك سترك [١]».

و نورالدين ابن الصبّاغ مالكى در "فصول مهمه" اين نامهٔ جناب امير عليه السلام رابه اين عبارت آورده:

«أمّا بعد؛ فإنك خرجت من بيتك تطلبين أمراً كان عنك موضوعاً، ثم تزعمين أنك لن تريدي إلاّ الإصلاح بين الناس، فخبّريني ما للنساء و قود العساكر؟! وزعمت أنك مطالبة بدم عثمان، وعثمان رجل من <239>بني أمية وأنت امرأة من بني تيم بن مرّة، لعمري إن الذي أخرجك لهذا الأمر، وحملك [عليه] [٢] لأعظم ذنباً إليك من كلّ أحد! فاتقي الله يا عائشة! وارجعي إلى منزلك، واسبلي عليك سترك [٣]».

اما آنچه گفته: زيرا كه خليفهٔ عادل نايب جميع مسلمانان است در حفظ اموال و تقسيم فيء و غنائم... الى آخر.

---

١. مطالب السؤول: ٢١٢.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الفصول المهمّة ١ / ٣٨٧ ـ ٣٨٨.

پس مدفوع است به اينكه كسانى كه به اين عقيده اعتقاد دارنـد، آنـها را نمى‌بايد كه در امور مذكوره بدون اذن امام مداخله نمايند، چنانچه نـصرالله كابلى در مقصد رابع "صواعق" در مقام اثبات وجوب نصب امام بر امت گفته:

وهو واجب على الأُمة ؛ [لأن النبيّ صلى الله عليه وآله فوّض أمر الخلافة إلى الأُمّة ، وحثّهم على إطاعة أولي الأمر .. و] [1] لأنّ الأمر بإقامة الحدود ، وسدّ الثغور ، وتجهيز الجيوش للجهاد ، ومحاربة الكفرة من أهل العناد .. وكثير من الأحكام المنوطة بصيانة الانتظام ، وحماية حوزة الإسلام ممّا لا يتمّ إلاّ بالإمام. [2] انتهى.

و **مخاطب** در باب هفتم همين كتاب گفته:

و نيز كارهاى مكلفين از اقامهٔ حدود و جهاد اعدا و تجهيز جيوش و تقسيم غنايم و ترويج احكام و غير ذلك وابسته به وجود رئيس عام است [3].

و فخرالدين رازى در "تفسير كبير" گفته:

أجمعت الأُمة على أنه ليس لآحاد الرعية إقامة الحدود على

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. الصواقع، ورق: ۲۲۳.

۳. تحفهٔ اثناعشريه: ۱۷۴.

الجناة، بل أجمعوا على أنه لا يكون [۱] إقامة الحدود على الأحرار الجناة إلاّ للإمام. [۲] انتهى.

اما آنچه گفته: حاشا که عایشه را بغض علی [عليه السلام] یا علی [عليه السلام] را بغض عایشه در دل باشد.

پس مردود است به اینکه: عایشه به این مرتبه بغض حضرت علی [عليه السلام] در دل داشت که اسم مبارک آن حضرت را بر زبان نمی‌آورد، چنانچه بخاری در احادیث کتاب الصلاة آورده که:

عایشه در وقت ذکر کردنِ کیفیتِ بیرون شدنِ حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از حجرهٔ خود در حالت مرض برای نماز به سوی مسجد، نام حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام از زبان خود نگفته، بلکه به لفظ (رجل) ـ که نکره است و دلالت بر شخصی معروف ندارد ـ تعبیر نموده، چون راوی این حدیث بعد از شنیدن از عایشه به نزد ابن عباس ذکر کرد، ابن عباس پرسید: عایشه نام آن رجل را ذکره کرده بود یا نه؟ آن مرد گفت: نه، ابن عباس گفت: هو علي بن أبي طالب [عليه السلام] [۳].

و ابن حجر در "فتح الباری" در ذیل شرح این قول گفته:

---

۱. في المصدر: (لا يجوز).

۲. تفسیر رازی ۱۱ / ۲۲۸.

۳. صحیح بخاری ۱ / ۱۶۲.

زاد الإسماعيلي: من رواية عبد الرزاق، عن معمر: لكن عائشة لا تطيب نفساً له بخير.

وابن اسحاق [۱] في المغازي، عن الزهري: ولكن [۲] لا تقدر أن تذكره بخير [۳].

يعنى اسماعيلى از روايت عبدالرزاق از معمّر نقل كرده كه: ابن عباس بعد از قول مذكور گفت كه: نفس عايشه خوش نمى‌شود از حضرت اميرالمؤمنين [عليه السلام] به ذكر خير.

و ابن اسحاق در كتاب "مغازى" اين زيادتى از زهرى روايت نموده كه: عايشه قدرت نمى‌دارد كه على عليه السلام را به خير ذكر كند.

و نيز عايشه وقتى كه خبر شهادت جناب امير عليه السلام شنيد، سرور و خوشى ظاهر كرد، و زياده از اين بغض چه مى‌باشد؟!

در "حياة الحيوان" مذكور است:

ولمّا انتهى إلى عائشة قتل علي رضي الله عنه [عليه السلام] قالت:

---

۱. في المصدر: (ولابن إسحاق).

۲. في المصدر: (ولكنها).

۳. فتح الباری ۲ / ۱۳۱، وانظر: عمدة القاری ۵ / ۱۹۲.

فألقت عصاها فاستقرّ [۱] بها النوى

كما قرّ عيناً بالإياب المسافر

انتهى [۲].

وإلقاء العصاكناية عن الاطمينان في الغريبين:

يقال للإنسان <240> إذا اطمأنّ بمكان وأجمع أمره: ألق عصاه. قال الشاعر:

فألقت عصاها واستقرّت بها النوى

كما قرّ عيناً بالإياب المسافر [۳]

و صاحب "انوار بدريه" از كتاب "تجارب الامم" نقل كرده:

ولمّا انتهى إلى عائشة قتل علي ﷺ [عليه السلام] قالت:

ألقت [۴] عصاها [۵] واستقرّت لها [۶] النوى

كما قرّ عيناً بالإياب المسافر

---

۱. في المصدر: (واستقرّ).

۲. حياة الحيوان ۱ / ۶۸.

و مراجعه شود به: مقاتل الطالبيين: ۲۶، طبقات ابن سعد ۴۰/۳، تاريخ طبرى ۱۱۵/۴، كامل ابن اثير ۳ / ۳۹۴، أنساب الاشراف: ۵۰۵، جواهر المطالب ۲ / ۱۰۴.

۳. انظر: غريب الحديث لابن سلام ۱ / ۳۴۴ و ۴ / ۲۹، خزانة الأدب ۷ / ۶.

۴. في المصدر: (فألقت).

۵. در [الف] اشتباهاً: (عصاه) آمده است.

۶. في المصدر: (بها).

فقالت: من قتله ؟ فقيل: رجل من مراد، فقالت:

فإن يك نائياً فلقد نعاه   نعاة ليس في فيها التراب [1]

و جناب امیر علیه السلام خود تصریح فرموده به اینکه: عایشه با آن جناب معادات نمود، و با معاندان آن جناب موافقت ساخت، چنانچه جمال‌الدین محدّث ـ که از مشایخ کبار اهل‌سنت است ـ در "روضة الاحباب" گفته:

کلام در بیان ملاقات نمودن جناب خلیفة المسلمین با عایشه امّ‌المؤمنین... و تحریض نمودن او را به رفتن مدینهٔ سکینه به موجب نصّ کتاب مبین و وصیت خاتم النبیین [صلی الله علیه وآله وسلم].

آورده‌اند که: بعد از واقعهٔ حرب جمل جناب ولایت شعار، وصایت آثار، هدایت‌دثار، خود به منزل عایشه تشریف [ارزانی] [2] فرمود، بعد از استیذان در آمدن مأذون گشت، [درآمده] [3] عایشه با بعضی از زنان اهل بصره نشسته بود و می‌گریستند، امیرالمؤمنین [علیه السلام] به رفق و نرمی کتاب [خطاب] [4] عتاب‌آمیز خواندن گرفت و گفت: «خطاب ربانی در شأن زنان پیغمبر آخر الزمان صلی‌الله علیه [وآله] وسلم این است: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾، تو متمسک

---

۱. الأنوار البدرية لكشف شبه القدرية للشيخ حسن بن محمد المهلبي الحلّي: ۲۱ ـ ۲۲، (نسخه عکسی، مرکز احیاء میراث اسلامی، شماره ۵۴۵)، ولاحظ: تجارب الأُمم ۱ / ۵٦۹.

۲. زیاده از مصدر.

۳. زیاده از مصدر.

۴. زیاده از مصدر.

شدی به شبهه، به خطایی که تو را رو نمود، و مرتکب امری شدی که مناسب حال تو نبود، و با وجود که قرب قرابت مرا با حضرت رسول صلی‌الله علیه [وآله]وسلم می‌دانستی، و از آن سرور مکرر شنیده بودی: «من کنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه» طریق معادات به من مسلوک داشتی، و با معاندان من عَلَم طریق مرافقت و موافقت افراشتی»[1].

اما آنچه گفته: عن عائشة... قالت: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم: «حبّ علي عبادة».

پس این روایت دلیل فضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، نه دلیل نفی بغض از عایشه؛ زیرا که گفته‌اند (الفضل ما شهدت به الأعداء)، یعنی فضیلت تمام، چیزی است که اعدا به آن فضیلت شهادت دهند.

و ابن تیمیه در جواب "منهاج الکرامه" در جواب امر عایشه به قتل عثمان و گفتن او (اقتلوا نعثلاً.. قتل الله نعثلاً) گفته:

وأیضاً؛ فما ظهر من عائشة وجمهور الصحابة وجمهور المسلمین من الملام لعلي أعظم ممّا ظهر منهم من الملام لعثمان، فإن کان هذا حجّة في یوم[2] عثمان فهو حجة في یوم[3] علي، وإن لم یکن حجة

---

۱. روضة الأحباب، ورق ۳۶۱ـ ۳۶۲.

۲. في المصدر: (لوم).

۳. في المصدر: (لوم).

في يوم [1] علي فليس حجة في يوم [2] عثمان.
وإن كان المقصود بذلك القدح في عايشة لمّا لامت عثمان وعلياً،
فعائشة مع جمهور الصحابة لكن يختلف درجات الملام. [3] انتهى.

و اين كلام صريح است در آنكه عايشه ـ خاک به دهانش ـ ملامت و عيب و طعن بر جناب امير عليه السلام نموده، و چون ملام عايشه بر عثمان امر به قتل او و گفتن: (اقتلوا نعثلاً .. قتل الله نعثلاً) بود كه از آن زياده [تر] طعن و عيب و مذمت و تحقير و تفسيق و تضليل نمی‌باشد. و ابن تيميه می‌گويد كه: ملامت عايشه بر جناب امير عليه السلام زياده از ملامت او بر عثمان بود. <241>

پس واضح شد كه عايشه ملعونه هيچ دقيقه در عيب و مذمت و تحقير جناب امير عليه السلام فرونگذاشته، پس با وصف چنين عداوت عايشه، از بغض او با آن حضرت انكار كردن، و روايت او فضائل آن جناب را ـ كه به الجاى قادر على الاطلاق اتماماً للحجة بر زبانش جاری فرموده ـ دليل مصافات او با آن حضرت آوردن، دليل كمال سفاهت و عناد و مباهتت و لداد است.

و از كلام ابن تيميه سه فايده ديگر هم ظاهر می‌شود:

---

۱. في المصدر: (لوم).
۲. في المصدر: (لوم).
۳. منهاج السنة ۴ / ۳۳۶.

اول: آنکه از کلامش ظاهر است که جمهور صحابه ـ یعنی اکثر ایشان ـ ملام و طعن بر جناب امیر علیه‌السلام نموده، روی خود را سیاه می‌نمودند.

پس ادعای محبت و اعانهٔ جمیع صحابه با اهل بیت ـ که اهل‌سنت از نهایت حماقت می‌کنند ـ باطل و دروغ محض است، و دعوی شیعه که اقل قلیل صحابه با اهل بیت مصافات و مصادقت داشتند صحیح است.

دوم: آنکه صدور ملامت و عیب از عایشه بر عثمان، نیز از کلامش واضح است که در مقام عذر گفته که: عایشه در این ملامت بر علی علیه‌السلام و عثمان شریک جمهور صحابه بوده.

سوم: آنکه از همین اعتذار و از کلام او که: (أعظم ممّا ظهر منهم من الملام لعثمان) صدور ملام از صحابه بر عثمان هم ظاهر است، و **مخاطب** در مطاعن عثمان نسبت هجو و ذم عثمان را به صحابه از راه جهل یا تجاهل افترا و کذب گفته.

اما آنچه گفته: و تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن، همه از مفتریات ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و سمساطی است.

پس باطل است به آنچه خود **مخاطب** در باب ثانی در بعض مکاید خود تصریح نموده که:

ابن قتيبه که عبدالله بن مسلم نام او است از معتبرين اهل‌سنت است [۱].

و آنچه در حق احمد بن اعثم کوفی از "لسان الميزان" در حاشيه نقل کرده: قال ياقوت: کان شيعياً [۲]، پس دليل عدم اعتبار اقوال ابن اعثم نمی‌تواند شد؛ زيرا که خود **مخاطب** در باب اول گفته که:

مراد از لفظ (شيعه) در تواريخ قديمه مثل "تاريخ واقدی" و غير آن، پيشوايان اهل‌سنت‌اند [۳].

و مع هذا ياقوت خارجی بوده، چنانچه سابق از اين در مبحث مطاعن عثمان اثبات نموده شد [۴].

و سمساطی "تاريخ طبری" را مختصر ساخته، و از طرف خود در اثنای ترجمه هيچ اضافه نکرده، چنانچه در نقض باب مکائد مذکور شده [۵].

و علاوه بر اين ديگر علمای اهل‌سنت که معتبر و ثقه‌اند نيز تحريض عايشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن نقل کرده‌اند، فقط ابن قتيبه و ابن اعثم و سمساطی به اين نقل خطا دار نيستند [۶].

---

۱. تحفهٔ اثناعشريه: ۴۰ (کيد نوزدهم).

۲. در حاشيه تحفه پيدا نشد، رجوع شود به لسان الميزان ۱ / ۱۳۸.

۳. تحفهٔ اثناعشريه: ۱۱.

۴. در طعن چهارم عثمان از وفيات الأعيان ۶ / ۱۲۷ ـ ۱۲۸ گذشت.

۵. تقليب المکائد: ۲۹۳.

۶. در [الف] (نه‌اند) آمده است که اصلاح شد.

در "انسان العیون في سیرة الأمین المأمون" تصنیف علی بن برهان‌الدین الحلبی الشافعی مذکور است که:

جناب امیر علیه السلام به سوی عایشه این نامه نوشت:

«أمّا بعد؛ فإنك قد خرجت من بيتك تزعمين أنك تريدين الإصلاح بين المسلمين، وطلبت ـ بزعمك ـ دم عثمان، وأنت بالأمس تؤلبين عليه فتقولين ـ في ملأ من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ: (اقتلوا نعثلاً فقد كفر .. قتله الله)، واليوم تطلبين بثاره، فاتقي الله، وارجعي إلى بيتك، واسبلي عليك سترك قبل أن يفضحك الله، ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله العلي العظيم [۱]». <242>

یعنی ـ بعد حمد و صلات ـ آنکه تو بیرون آمده‌ای از خانهٔ خود، و گمان فاسد می‌کنی که تو ارادهٔ اصلاح در میان مسلمین داری! و طلب کردی به گمان خود خون عثمان را، و حال آنکه تو دیروز تحریض بر قتل عثمان می‌کردی و می‌گفتی ـ در جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که ـ: (قتل کنید نعثل را به تحقیق که نعثل ـ یعنی عثمان ـ کافر شده است، قتل کند خدا عثمان را)، و تو امروز طلب خونش می‌کنی؟! پس خوف کن از خدا، و باز آی به خانهٔ خود، و بینداز بر خود پردهٔ خود، قبل از اینکه فضیحت کند تو را

۱. السیرة الحلبیة ۳ / ۳۵۶.

خدای تعالی، و نیست توانایی و قوت مگر به خدای بزرگ.

و ابوالمظفر شمس‌الدین یوسف سبط بن الجوزی در کتاب "تذکرة خواص الامة" گفته:

ثم إن عليّاً [عليه السلام] لمّا قارب البصرة [1] كتب إلى طلحة والزبير وعائشة ومن معهم كتاباً لتركيب [2] الحجّة عليهم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى طلحة والزبير [وعائشة، سلام عليكم! أمّا بعد؛ يا طلحة والزبير!] [3] قد علمتما أني لم أرد البيعة حتّى أُكرهتُ عليها، وأنتما [4] ممّن رضي بيعتي، فإن كنتما بايعتما طائعين فتوبا إلى الله، وارجعا عما أنتما عليه، وإن كنتما بايعتما مكرهين، فقد جعلتما لي السبيل عليكما بإظهاركما الطاعة وكتمانكما [5] المعصية، وأنت يا طلحة! شيخ المهاجرين! وأنت يا زبير! فارس قريش! ودفعكما هذا الأمر قبل أن تدخلا فيه كان أوسع لكما من خروجكما منه قبل إقراركما».

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (بالبصرة) آمده است.

۲. في المصدر: (لترتيب)، وهو الظاهر.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. في المصدر: (وأنتم).

۵. در [الف] اشتباهاً: (اكمانكما) آمده است.

«وأنت يا عائشة ! فإنكِ خرجت من بيتك عاصية لله ولرسوله، تطلبين أمراً كان عنك موضوعاً، ثم تزعمين أنك تريدين الإصلاح بين المسلمين، فخبّريني ما للنساء و قود الجيوش، والبروز للرجال ؟! [والوقوع بين أهل القبلة، وسفك الدماء المحترمة ؟!] [1] وطلبت ـ على زعمك ـ دم عثمان ، [وما أنت وذاك؟!] [2] وعثمان من بني أمية وأنتِ من تيم ؟!»

«ثم بالأمس تقولين في ملأ من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (اقتلوا نعثلاً ، قتله الله ، فقد كفر)، ثم تطلبين اليوم بدمه! فاتّقي الله وارجعي إلى بيتك، واسبلي عليك سترك، [والسلام] [3]». فما أجابوه بشئ*.

و نيز در "تذكرة خواص الامة" مذكور است:

وذكر ابن جرير، عن الميداني، قال: خرجت عائشة ـ وعثمان محصور ـ إلى مكة، فقدم عليها رجل ـ يقال له: أخفر [4] ـ، فقالت:

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. الزيادة من المصدر.

*. [الف] قوبل على أصله في حديث مسير علي عليه السلام إلى البصرة، في الباب الرابع، في خلافته. (۱۲) ر. [تذكرة الخواص: ۷۰ ـ ۷۱].

۴. في المصدر: (أخضر).

ما صنع الناس؟ فقال: اجتمع المصريون على عثمان فقتلهم، فقالت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُون﴾ [1]! أيقتل قوم جاؤوا يطلبون الحقّ وينكرون الظلم؟! والله لا نرضى بهذا.

ثم قدم آخر، فقالت: ما صنع الناس؟ فقال: قتل المصريون عثمان، فقالت: قتل عثمان [2] مظلوماً، والله لأطلبنّ بدمه! [فقوموا معي] [3] فقال عبيد بن أُم كلاب: لم تقولين هذا؟! فوالله لقد كنت تحرضين عليه وتقولين: (اقتلوا نعثلاً، قتله الله، فقد كفر)، فقالت: إنهم استتابوه، ثم قتلوه.

فقال عبيد بن أُم كلاب:

ومنك البكاء ومنك الغير
ومنك الرياح ومنك المطر
وأنت أمرت بقتل الإمام
وقلت لنا إنه قد كفر
فهبنا أطعناك في قتله
وقاتله عندنا من أمر

---

١. البقرة (٢): ١٥٦.

٢. جمله: (فقالت: قتل عثمان) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است.

٣. الزيادة من المصدر.

ولم يسقط السقف من فوقنا
ولم تنكسف شمسنا والقمر
وقد بايع الناس ذا تدرء
يزيل الشبا ويقيم الصعر
ويلبس للحرب أوزارها
وما من وفى مثل من قد غدر [۱]

<243> و در "حبيب السير" ـ كه به نزد **مخاطب** هم از كتب معتبره اهل‌سنت است، كما يدلّ عليه كلامه في مطاعن أبي بكر [۲] ـ مذكور است كه:

عايشه چون به سبب نقصان وظيفهٔ خود از عثمان رنجيده بود، مردم را بر قتل او تحريض و ترغيب نموده مى‌گفت: (اقتلوا نعثلاً، قتل الله نعثلاً). انتهى [۳].

و دركتاب "إتحاف الورى بأخبار أُم القرى" كه تصنيف حافظ نجم‌الدين عمر مكى شافعى است ـ چنانچه در "كشف الظنون عن أسامى الكتب والفنون" گفته: إتحاف الورى بأخبار أُم القرى للشيخ نجم الدين عمر بن فهد المكي [۴] ـ در وقايع سنة ست وثلاثين مسطور است:

---

۱. تذكرة خواص الأمة: ۶۶.
۲. تحفهٔ اثناعشريه: ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲ ((طعن سوم، چهارم و يازدهم ابوبكر).
۳. حبيب السير ۱ / ۵۱۴.
۴. كشف الظنون ۱ / ۷.

فيها اعتمرت أُمّ المؤمنين عائشة... وأمير المؤمنين عثمان بن عفان محصور، ثم خرجت من مكة تريد المدينة، فلمّا كانت بسرف لقيها رجل من أخوالها بني الليث ـ يقال له: عبيد بن أبي سلمة، وهو ابن أُم كلاب ـ، فقالت: مهيم [1]؟ فقال: قتل عثمان، وبقوا ثمانياً، قالت: ثم صنعوا ماذا؟ قال: أجمعوا على بيعة علي عليه السلام [عليه السلام]، فقالت: ليت هذه انطبقت على هذه، إن تمّ الأمر لصاحبك، ردّوني ردّوني [2]، فانصرفت إلى مكة وهي تقول: قتل عثمان ـ والله ـ مظلوماً، والله لأطلبنّ بدمه! فقال لها: ولم؟ والله إن أول من أمال حربه [3] لأنت، والله لقد كنت تقولين: (اقتلوا نعثلاً فقد كفر)، فقالت: إنهم استتابوه ثم قتلوه، وقد قلت وقد قالوا، وقولي الأخير خير من قولي الأول.

فقال لها ابن أُم كلاب:

فمنك البداء ومنك الغير

ومنك الرياح ومنك المطر

---

١. قال ابن الأثير: مهيم.. أي ما أمركم وشأنكم؟ وهي كلمة يمانية. انظر: النهاية ٤ / ٣٧٨.

٢. لم يتكرّر في المصدر: (ردّوني).

٣. في المصدر: (حرفه).

وأنت أمرت بقتل الإمام
وقلت لنا: إنه قد كفر
فهبنا أطعناك في قتله
فقاتله عندنا من أمر
ولم يسقط السقف من فوقنا
ولم تنكسف شمسنا والقمر
وقد بايع الناس ذا تدرء
يزيل الشبا ويقيم الصعر
ويلبس للحرب أثوابها
وما من وفىٰ مثل من قد غدر

انتهی*.

و جمال‌الدین محدّث در "روضة الاحباب" گفته:

و روایتی آنکه مردم شکایت بسیار از عثمان به نزد عایشه می‌آوردند که: وی سنت‌های نبویه محمدیه را زود ترک کرد، و امور محدثه را که در زمان حیات آن سرور نبود از منع حقوق مسلمانان، و ایثار و ترجیح بنی‌امیه، و قوی داشتن دست تعدی آن قوم بر مردم، و احتمال ناهنجاری [1] و گرفتاری

---

*. [الف] قوبل على أصل إتحاف الورى، ولله الحمد على ذلك. (۱۲). [اتحاف الوری ۲ / ۲۴ ـ ۲۵].

۱. در مصدر (کجرفتاری).

و اغماض از معايب و ناهموارى ايشان، و ايذاى [بعضى] [1] از اصحاب رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم براى خاطر جمعى از بنى‌اميه.

و از جمله افعال عثمان كه نزد اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم به غايت مستبعد نمود آنكه: حكم بن ابى‌العاص را كه عمّ عثمان و پدر مروان است، به واسطه آنكه آثار نفاق و شقاق و دغل و سوء ادب نسبت با حضرت نبوى [و] حركات شنيعه [قبيحه] [2] و امور خسيسه [3] <244> از او به ظهور مى‌آمد و اين معنا [4] از او نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم متحقق شد، او را از مدينه اخراج فرمود، و مردود و مطرود ساخت، و تا زمان حيات آن حضرت در ناحيه طايف به سر مى‌برد و زهره و ياراى آن نداشت كه پيرامون مدينه گردد، و در زمان ابوبكر و عمر نيز به اين دستور مى‌بود تا زمان عثمان در آمد، وى آن ملعون مطرود را رخصت دخول و اقامت در مدينه داد.

و ابوذر غفارى را كه زبان معجز بيان محمدى در شأن او به حديث: «ما أظلّت الخضراء ولا أقلّت الغبراء من [5] ذي لهجة أصدق

---

۱. زياده از مصدر.

۲. زياده از مصدر.

۳. در مصدر (خبيثه).

۴. در مصدر (معانى).

۵. در مصدر (على).

[ولا أوفیٰ] (۱) من أبي ذر» بر آن ناطق است برای خاطر معاویه از شام اخراج کرد، و بر (۲) آن نگذاشت که در مدینه طیبه توطن و اقامت کند، او را از مدینه به سوی ربذه ـ که ابغض مواضع نزد او بود ـ فرستاد تا بسر برد، و به آن اکتفا نکرده او را از جواب فتوای مسلمانان منع نمود.

بالجمله؛ بعضی از این امور مذکوره حامل و باعث شد عایشه را که در شأن عثمان می‌گفت: (لعن الله نعثلاً، وقتل الله نعثلاً).* انتهی.

و ابن اثیر جزری در "نهایة اللغة" گفته:

في مقتل عثمان: لا يمنعنّك مكان ابن سلام أن تسبّ نعثلاً.

كان أعداؤه يسمّونه: نعثلاً، تشبيهاً برجل من مصر، كان طويل اللحية، اسمه: نعثل.

وقيل: النعثل: الشيخ الأحمق، وذكر الضباع: ومنه حديث عائشة: اقتلوا نعثلاً، [قتل الله نعثلاً] (۳)، تعني عثمان، وهذا كان منها لمّا غاضبته، وذهبت إلى مكة (۴).

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. در مصدر (نیز).

*. [الف] قوبل على أصله، در خلافت جناب امیر علیه السلام. (۱۲). [روضة الأحباب، ورق: ۳۴۲ ـ ۳۴۳].

۳. الزيادة من المصدر.

۴. النهاية ۵ / ۷۹ ـ ۸۰.

و مجدالدين فيروزآبادى در كتاب "قاموس" گفته:

النعثل ـ كجعفر ـ: الذكر من الضباع، والشيخ الأحمق، ويهودي كان بالمدينة، ورجل لحماني [1] كان شبّه به عثمان إذا نيل منه. [2] انتهى.

و در "استيعاب" در ترجمه صخر بن قيس مذكور است:

صخر بن قيس، ويقال له: الضحاك بن قيس، وهو الأحنف بن قيس التميمي السعدي، يكنّىٰ: أبا بحر، قد تقدّم ذكر نسبه إلى تميم في باب الألف، أسلم على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ولم يره، ودعا له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حين قدم عليه وفد بني تميم، فذكروه له، وكان الأحنف عاقلاً، حليماً، ذا دين، وذكاء، وفصاحة، ودهاء، لمّا قدمت عايشة... البصرة، أرسلت إلى الأحنف بن قيس، فأبىٰ أن يأتيها، ثم أرسلت إليه [3] فأتاها، فقالت: ويحك يا أحنف! بم تعتذر إلى الله من تركك جهاد قتلة أمير المؤمنين عثمان؟! أمن قلّة عدد أو إنك لا تطاع في العشيرة؟ قال: يا أمّ المؤمنين! ما كبرت السنّ، ولا طال العهد، وإن عهدي بك عام أول تقولين فيه وتنالين منه! قالت: ويحك يا

---

۱. في المصدر: (لحياني).

۲. القاموس المحيط ۴ / ۵۹.

۳. لم يكن في المصدر: (فأبىٰ أن يأتيها، ثم أرسلت إليه).

أحنف! إنهم ماصوه موص الإناء، ثمّ قتلوه..

قال: يا أمّ المؤمنين!إني آخذ بأمرك وأنت راضية، وأدعه وأنت ساخطة!* انتهى.

خلاصه آنكه: هرگاه آمد عايشه در بصره، طلب كرد عايشه احنف بن قيس را، پس انكار كرد احنف از آمدن نزد عايشه، پس بار ديگر كسى را فرستاد عايشه به سوى احنف به طلب او، پس آمد احنف نزد عايشه، پس گفت عايشه: واى بر تو اى احنف! به چه چيزى **<245>** عذرخواهى جست به سوى خداى تعالى از ترك جهاد قاتلان عثمان؟! از قلّت عدد عذرى خواهى نمود، يا اينكه تو در قوم خود مطاع نيستى؟! گفت احنف كه: سن من و تو درازى نگرفته، و عهد من با تو طويل نشده، سال اول از لقاى من با تو است كه تو بر عثمان طعن مى‌كردى و او را دشنام مى‌دادى... الى آخر.

اما آنچه گفته: سخت بى انصافى است كه در حق حضرت عايشه صديقه، زوجه محبوبهٔ رسول صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم، شهادت خدا را بر طاق نهاده... الى آخر.

پس منقوض است به اينكه شهادت خدا و رسول او صلى‌الله‌عليه‌وآله را در حق عايشه ثابت نيست.

* . [الف] قوبل على نسخة ثانية. (١٢). [الاستيعاب ٢ / ٧١٥].

و مراد از (طیبات) در قول خدای تعالی: ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾ [۱] نعمت‌های بهشت‌اند نه ازواج دنیا و اگر نه لازم آید که ازواج نوح و لوط نیز از طیبات باشند، حال آنکه خدای تعالی شأنه فرموده: ﴿امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ﴾ [۲].

و همچنین لازم آید که فرعون ملعون از طیبین باشد ؛ زیرا که زوجه او حضرت آسیه مؤمنهٔ طیبه بوده است.

و تحریض عایشه بر قتل عثمان و دشنام دادن و بد گفتن او [را] علی بن برهان‌الدین حلبی شافعی و سبط بن الجوزی و صاحب "حبیب السیر" و صاحب "روضة الاحباب" و حافظ نجم‌الدین عمر مکی صاحب "اتحاف‌الوری" و ابن اثیر صاحب "نهایه" و واقدی و ابن عبدالبر نقل کرده و روایت نموده‌اند.

پس این علمای جلیل القدر خود را اخوان الشیاطین و کوفیان بی‌ایمان قرار دادن، از غرائب هفوات است! اگر شیعه چنین الفاظ در حق علمای اهل‌سنت گویند، ایشان به غیظ و غضب می‌آیند؛ و خود وقتی که از جواب عاجز می‌آیند به سبّ و شتم علمای خود پیش می‌آیند!!

---

۱. النور (۲۴): ۲۶.

۲. التحریم (۶۶): ۱۰.

بالجمله ؛ هرگاه چنین علمای معتبر و محدّثین جلیل‌الشأن این معنا [را] روایت کرده باشند؛ و آن را به قطع و یقین ذکر کرده؛ احتجاج شیعه به آن صحیح و برجا است خواه **مخاطب** و اولیائش ایشان را از اخوان الشیاطین خوانند و خواه از خلاّن المنافقین، گوشت خر دندان سگ!

اما آنچه گفته: چه قسم این خبر ابن قتیبه [را] در حق حضرت عایشه باور دارند، حال آنکه ترمذی و ابن ماجه و ابوحاتم به طرق متعدده روایت کرده‌اند که عایشه می‌گفت: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم... الی آخر.

پس مخدوش است به اینکه : اگر عایشه وقتی چنین گفته باشد و وقتی دیگر چنان، استبعادی ندارد، و خود محدّثین اهل‌سنت ـ که عباراتشان گذشته [1] ـ تصریح کرده‌اند که جناب امیر علیه السلام عایشه را به همین معنا الزام داده که: «تو سابقاً عثمان را کافر می‌گفتی و تحریض بر قتلش می‌نمودی، حالا چرا طلب خون او می‌کنی ؟!» [2]

صدور افعال متناقضه از عایشه ـ که معصوم نبوده ـ چه عجب است ؟!

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (گذاشته) آمده است.

۲. در همین طعن از مصادر ذیل گذشت: مطالب السؤول: ۲۱۲، الفصول المهمّة ۱ / ۳۸۷ ـ ۳۸۸، السیرة الحلبیة ۳ / ۳۵۶، تذکرة الخواص: ۷۰ ـ ۷۱.

هرگاه مصلحت در ثنا و مدح عثمان دید آن را ذکر کرد؛ و هرگاه از او غضبناک شد و مخالفت ورزید، قدح و جرح او کردن گرفت!

معاویه به اعتراف **مخاطب** قوادح جناب امیر علیه‌السلام ذکر می‌کرد، و خود مدح آن جناب هم می‌کرد.

و مع هذا عجب آن است که عایشه این حدیث مفتریٰ را ـ که **مخاطب** ذکر کرده ـ در وقت قتل عثمان ذکر نکرد و بعد او اظهار کرد، و هرگاه **<246>** نعمان اعتراض کرد که چرا این حدیث را در حیات عثمان ذکر نکردی؟! عذری واهی گفت که: من فراموش کرده بودم، چنانچه پدر **مخاطب** در "ازالة الخفا" آورده:

عن النعمان بن بشر [۱]، عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم: يا عثمان! إن ولاّك الله هذا الأمر يوماً فأرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذي قمّصك الله، فلا تخلعه.. يقول ذلك [ثلاث] [۲] مرّات، قال النعمان: فقلت لعائشة: ما منعك أن تعلّمي الناس هذا؟! قالت: أنسيته والله. أخرجه ابن ماجه [۳].

---

۱. في المصدر: (بشير).

۲. الزيادة من المصدر.

۳. ازالة الخفاء ۲ / ۲۳۷ ـ ۲۳۸.

طعن سوم

مرور بر چشمهٔ خواب

و اصرار بر مخالفت

قال: طعن سوم:

آنكه حضرت عايشه مخالفت رسول نمود ، و اصرار كرد بر مخالفت در واقعهٔ جمل، تفصيلش آنكه: نعيم بن حماد در "كتاب الفتن" و محمد بن مسكويه در "تجارب الامم" و ابن قتيبه در كتاب "السياسه" آورده‌اند كه:

چون لشكرعايشه... در راه به آبى رسيد كه آن آب را حوأب ـ بر وزن جعفر ـ مى‌گفتند، سگان آن مكان نباح آغاز نهادند، حضرت عايشه با محمدبن طلحه گفت كه: اين آب چه نام دارد؟ محمد بن طلحه گفت كه: اين آب را حوأب گويند، گفت كه: پس مرا برگردانيد، محمد بن طلحه گفت: چرا ؟ حضرت عايشه گفت: من از رسول صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم شنيده‌ام كه به ازواج خود مى‌گفت:

«كأني بإحداكنّ تنبحها كلاب الحوأب، فإيّاك أن تكوني يا حميراء!».

پس با وجود ياد كردن اين نهى ، اصرار بر مخالفت آن نمود و باز نگشت.

جواب از اين طعن آنكه : ارادهٔ رجوع از حضرت عايشه به موجب اين روايات هم ثابت شد، چنانچه در روايات اهل‌سنت مصرّح بها است كه فرمود:

(ردّوني .. ردّوني)، لیکن در روایات اهل‌سنت تتمهٔ این قصه چنین صحیح شده که: حضرت عایشه در باب مراجعت استادگی کرد و اهل عسکر در رجوع با وی موافقت نمی‌نمودند، با هم مطارحهٔ این امر بوده، در این اثنا مروان بن الحکم و دیگر مردم عساکر قریب هشتاد کس را از دهاقین گرد و نواحی [۱] شاهد آوردند که این آب را حوأب نام نیست و آب آبی دیگر است، پس عایشه پیشتر روانه شد. این است جواب طعن، موافق روایت.

اما به حسب درایت جواب دیگر دارد ، و آن ، آن است که در حدیث نهی از مرور بر آب واقع نیست و نه اشارتی به آن دارد، آنچه از این حدیث مستفاد می‌شود همین قدر است که یکی را از شما این مصیبت پیش خواهد آمد، و فی الواقع آن حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب خفّت حرم محترم رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم شد و کاری که مقصود بود یعنی اصلاح ذات البین سرانجام نیافت و مفت تقاتل مسلمین واقع شده ، و از حدیث زیاده بر این مستفاد نمی‌شود، پس از این حدیث نهی فهمیدن، بعد از آن مخالفت و اصرار بر مخالفت نسبت کردن از چه راه تواند بود؟!

علی الخصوص لفظ «إیّاك أن تکوني یا حمیراء!» در کتب معتبره اهل‌سنت وجودی ندارد.

---

۱ . در [الف](نواح) آمده است که اصلاح شد .

و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از آن باب است <247> که هر کسی از عقلا اهل و عیال و اولاد و ازواج خود را تحذیر می‌کند از آفات معلومة الوقوع یا مظنونة الوقوع مثل مخاوف طریق و سوء تدبیرات خانگی ، و این تحذیر نهی شرعی نمی‌شود، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم هم این قسم امور به عمل می‌آورد، تا وقتی که صریح نهی شرعی نباشد مخالفت آن را معصیت گفتن ناشی از کمال تعصب و عناد است.

و حضرت امیر[علیه السلام] را چون جناب پیغمبرصلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم شب هنگام به خانه‌اش تشریف فرموده، تقید نماز تهجد نمود، صریح در جواب گفت: (والله لا نصلّي إلاّ ما كتب الله لنا!) و جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم از آنجا برگشت و رانهای مبارک را می‌کوفت و می‌فرمود: ﴿وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً﴾ [1].

این مخالفت را با آن مخالفت باید سنجید ، و این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد، حال آنکه حضرت عایشه در این اصرار معذور بوده؛ زیرا که وقت خروج از مکه نمی‌دانست که در این راه چشمه حوأب نام واقع خواهد شد، و بر آن گذشتن لازم خواهد آمد، و چون بر آن آب رسیده دانست، ارادهٔ رجوع مصمم کرد، لیکن میسرش نشد؛ زیرا که کسی از اهل لشکر همراه او رفاقت در رجوع نکرد!

---

۱. الكهف (۱۸): ۵۴.

و در حديث نيز بعد از وقوع واقعه هيچ ارشاد نفرموده‌اند كه چه بايد كرد، ناچار به قصد اصلاح ذات البين ـ كه بلا شبهه مأمور به است ! ـ پيشتر روانه شد، پس حالت حضرت عايشه در اين مرور حالت شخصى است كه طفلى را از دور ديد كه مى‌خواهد در چاهى بيفتد، بى‌اختيار براى خلاص كردن او دويد، و در اثناى دويدن بى خبر محاذى نماز گزارنده مرور او واقع شد، او را در وقت محاذات اطلاع دست داد كه من محاذى نماز گزارنده‌ام، پس اگر بر عقب مى‌گردد [1] آن طفل در چاه مى‌افتد و اين مرور واقع شده را تدارك نمى‌تواند شد ، ناچار قصد خلاصى طفل خواهد كرد و اين مرور را در حق خود معفو خواهد شناخت [2].

أقول:

قاضى نورالله شوشترى در كتاب "احقاق الحق" در مقام نقض كلام ابن روزبهان گفته:

وأخرج أبو نعيم ـ في كتاب الفتن ـ، وابن مسكويه ـ في كتاب

---

۱. در [الف] اشتباهاً اينجا: (واو) آمده است .

۲. تحفهٔ اثناعشريه : ۳۳۲ .

لازم به تذكر است كه مثال فوق مبتنى بر آن است كه عبور كردن از روبروى نمازگزار حرام باشد، چنانكه عامه گويند .

رجوع شودبه : المغنى لابن قدامة ۲ / ۷۵ و غير آن .

تجارب الأمم ـ، وابن قتيبة ـ في كتاب السياسة والإمامة ـ: أنه لمّا انتهى عسكر عايشة إلى ماء الحوأب في بعض الطريق، نبحها كلاب الحوأب، فقالت لمحمد بن طلحة: أيّ ماء هذا؟ قال: هذا ماء الحوأب، قالت: فما أراني إلاّ راجعة، قال: ولِمَ؟ قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول لنسائه: «كأنّي بإحداكنّ قد ينبحها كلاب الحوأب، فإيّاك أن تكوني أنت يا حميرا». انتهى.

ومع ظهور خطأها وعصيانها من هذه القضية قد عاقها من الرجوع شدّة معاداتها لعلي عليه السلام، والتماس من كان من رؤساء الجمل سيما ابن أُختها عبد الله بن الزبير المجبول على عداوة أهل البيت الطاهرين من آل الرسول، حتّى روي أنه ترك أيام خلافته [1] الناقصة الصلاة على النبيّ ﷺ، فلمّا أنكروا <248> عليه ذلك أجاب بأن له أهل [2] سوء، إذا ذكروا باسمه شمخوا بأنوفهم!!

وبالجملة؛ بعد ظهور خطأ اجتهادها عليها من قضية كلاب الحوأب، كيف جاز لها الإصرار على ذلك؟! [3] انتهى.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (خلافة) آمده است.

٢. في احقاق الحق: (أُهيل).

٣. إحقاق الحق: ٣٠٥، وانظر كتاب الفتن لنعيم بن حماد: ٤٥، الامامة والسياسة ←

اما آنچه گفته: اراده رجوع از حضرت عایشه به موجب این روایات هم ثابت شد.

پس در روایت منقوله این الفاظ مذکور است: (قالت: ما أراني إلاّ راجعة).

و در بعضی روایات: (ما أظنّني) به جای (ما أراني) واقع است، و این قول اخبار از ظنّ به وقوع رجوع است، و بر فرض اینکه ارادهٔ رجوع کرده باشد، چون رجوع نکرد قول قاضی نورالله علیه‌الرحمه که این است: (قد عاقها من الرجوع شدّة معاداتها لعلي عليه السلام والتماس من كان من رؤساء الجمل..) إلى آخره به جای خود راست و درست باشد.

اما آنچه گفته: لیکن در روایات اهل‌سنت تتمهٔ این قصه چنین صحیح شده ... الی قوله: در این اثنا مروان بن الحکم و دیگر مردم عسکر قریب هشتناد کس را از دهاقین گرد و نواحی [1] شاهد آوردند که این آب را حوأب نام نیست... الی آخر.

➲ لابن قتيبة ۱ / ۶۰ (تحقيق الزيني)، ۱ / ۸۲ (تحقيق الشيري)، وأُشير إليه في تجارب الأمم لابن مسكويه ۱ / ۴۷۱ ـ ۴۷۲ (طبعة دار سروش) ۱ / ۳۰۲ (طبعة بيروت).. وغيرها.

۱. در [الف] (نواح) آمده است که اصلاح شد.

پس اگر غرض این است که هرگاه شاهدان شهادت دادند که این آب حوأب نیست، پس عایشه عاصیه نباشد و خلاف حکم پیغمبر نکرده باشد.

ردّ می‌کند این را آنچه **مخاطب** بعد این گفته که: چون بر آب حوأب رسیده دانست ، ارادهٔ رجوع مصمّم کرد، لیکن میسّرش نشد.

چه این قول **مخاطب** دلالت دارد بر اینکه عایشه را علم بود به اینکه این آب حوأب است؛ و چیزی که معلوم باشد، از شهادت شاهدان بر خلاف علم، نفی علم هرگز نمی‌شود، عالم را باید که حکم به تکذیب آن شاهدان نماید نه که بر گفته‌شان عمل نماید.

و در روایات اهل‌سنت تصریح آمده به اینکه: این شاهدان شهادت زور داده بودند، چنانچه در "تذکرة خواص الامة" تصنیف سبط بن الجوزی مذکور است:

ذكر ابن جرير ـ في تاريخه ـ: إن عائشة اشترت الجمل من رجل من عرينة بست مائة درهم وناقة.

قال ابن جرير ـ في تاريخه ـ: إن عائشة لمّا اشترته ، فمرّت على ماء يقال له: الحوأب ، فنبحتها كلابه ، فقالت: ما هذا المكان ؟ فقال لها سائق الجمل العرني: هذا الحوأب ، فاسترجعت ، وصرخت بأعلى صوتها، ثم ضربت عضد بعيرها ، فأناخته، ثم قالت: أنا ـ والله ! ـ صاحبة كلاب الحوأب! ردّوني إلى حرم الله ورسوله .. قالتها ثلاثاً .

قال ابن سعد ـ فيما حكاه عن هشام بن محمد الكلبي ـ: استرجعت، وذكرت قول رسول الله: «كيف بك إذا نبحتك كلاب الحوأب ؟!» فقال طلحة والزبير: ما هذا الحوأب، وقد غلط العرني.. ثم أحضرا خمسين رجلاً فشهدوا معهما على ذلك، وحلفوا!

قال الشعبي: فهي أول شهادة زور أُقيمت في الإسلام*.

و ابن ابى الحديد معتزلى در "شرح نهج البلاغه" گفته:

وروى الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس، وروى جرير بن يزيد، عن عامر الشعبي، وروى محمد بن إسحاق، عن حبيب بن عمير، قالوا ـ جميعاً ـ: لمّا خرجت عائشة وطلحة والزبير من مكة **<249>** إلى البصرة طرقت ماء الحوأب، وهو ماء لبني عامر بن صعصعة، فنبحهم[1] الكلاب فنفرت صعاب إبلهم، فقال قائل منهم: لعن الله الحوأب فما أكثر كلابها، فلمّا سمعت عائشة ذكر الحوأب، قالت: أهذا ماء الحوأب؟ قالوا: نعم، فقالت: ردّوني.. ردّوني.. فسألوها ما شأنها؟ ما بدا لها؟ فقالت: إني

---

* . [الف] الباب الرابع في خلافة علي [عليه السلام] في ذكر سير علي عليه السلام إلى البصرة. [تذكرة الخواص: ٦٨].

١. في المصدر: (فنبحتهم).

سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «كأنّي بكلاب ماء يدُعىٰ: الحوأب قد نبحت بعض نسائي» ثم قال : «إياك يا حميراء أن تكونيها».

فقال لها الزبير: مهلاً ـ يرحمك الله ـ فإنا قد جزنا ماء الحوأب بفراسخ كثيرة، فقالت: أعندك من يشهد بأن هذه الكلاب النابحة ليست على ماء الحوأب؟ فلفّق لها الزبير وطلحة خمسين أعرابياً، جعلا لهم جُعلاً، فحلفوا لها، وشهدوا: أن هذا الماء ليس ماء الحوأب، فكانت هذه أول شهادة زور في الإسلام، فسارت عائشة لوجهها.* انتهى.

---

* . [شرح نهج البلاغة ۹ / ۳۱۱ ـ ۳۱۰].

[الف] أيضاً در مسند عايشه: حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا يحيى، عن إسماعيل، قال: حدّثنا قيس، عن أبي سهلة، عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: ادعو إليّ بعض أصحابي، قلت: أبو بكر؟ قال: لا، قلت: عمر؟ قال: لا، قلت: ابن عمّك علي [عليه السلام]؟ قال: لا، قلت: عثمان؟ قال: نعم، فلمّا جاء، قال: تنحّي، فجعل يسارّه، ولون عثمان يتغيّر، فلمّا كان يوم [الدار]، وحُصر فيها قلنا: يا أمير المؤمنين! ألا تقابل [تقاتل]؟ قال: [لا]، إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عهد إليّ عهداً، وإني صابر نفسي عليه.

حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا يحيى، عن إسماعيل، حدّثنا قيس، قال: لمّا أقبلت عائشة بلغت مياه بني عامر ليلاً، نبحت الكلاب، قالت: أيّ ماء هذا؟ قالوا: ماء

و جمال‌الدین محدّث در "روضة الاحباب" گفته:

چون آفتاب برآمد عبدالله بن زبیر پنجاه مرد از سکان آن موضع آورد تا نزد عایشه گواهی دادند که: این آب حوأب نیست و لشکر از آب حوأب در اول شب بگذشتند!

و گویند: این گواهی اول شهادت دروغی بود که در اسلام به وقوع پیوست [1].

اما آنچه گفته: پس از این حدیث، نهی فهمیدن، بعد از آن مخالفت و اصرار بر مخالفت نسبت کردن از چه راه تواند بود؟

پس فهمیدن نهی از این حدیث از راه متابعت عایشه است که از این حدیث نهی فهمید، و وقتی که نام حوأب شنید استرجاع - که مشعر بر استعظام شناعت فعل او است - و آواز و شور کردن آغاز نهاد، و طلحه و

⊃ الحوأب، قالت: ما أظنّني إلاّ أني راجعة، قال بعض من كان معها: بل تقدمين فيراك المسلمون، فيصلح الله جلّ وعزّ ذات بينهم، قالت: إن رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال - ذات يوم -: «كيف بإحداكنّ ينبح عليها كلاب الحوأب؟!» انتهى.

مسند احمد بن حنبل [۶ / ۵۱ - ۵۲]. (۱۲).

[تذکر: روایت اولی جعلی است و مربوط به آخر طعن دوم می‌باشد که اشتباهاً در حاشیه این صفحه آمده است].

۱. روضة الأحباب، ورق: ۳۴۷ - ۳۴۸.

زبیر ـ که نزد اهل‌سنت از کملای مجتهدین هستند ـ نیز از این حدیث نهی فهمیدند؛ چه اگر از این حدیث نهی نمی‌فهمیدند، این تلبیس و تزویرِ تلفیقِ شهود زور چرا به عمل می‌آوردند؟! به عایشه همین می‌گفتند که: در این حدیث رسول‌خدا ﷺ نهی کجا کرده است که از این فعل خیر ـ که مثل حج و عمره است! ـ باز می‌آیی، و از اصلاح ذات البین دست بر می‌داری؟!

و نیز فهمیدن نهی از این حدیث از راه دلالت لفظ است؛ زیرا که قوله ﷺ: «إياك أن تكوني يا حميراء!» دلالت بر تحذیر مستلزم نهی از محذَّر منه دارد، و لهذا در اکثر احادیث در مقامِ صیغهٔ نهی، کلمه تحذیر استعمال و اطلاق یافته، چنانچه در "صحیحین" مذکور است که:

هرگاه که رسول خدا ﷺ معاذ را به یمن فرستاد، در ضمن وصایا به او فرمود: «إياك وكرائم أموالهم [1]».

و در "صحیح بخاری" در کتاب النکاح مذکور است:

إيّاكم والظنّ [2].

ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

قال الجمهور: هذا النهي للتحريم، وقال الخطابي: هذا النهي

---

۱. مراجعه شود به: صحیح مسلم ۱ / ۳۸، صحیح بخاری ۲ / ۱۳ و ۸ / ۱۶۴ (به لفظ: واتق كرائم أموال الناس)، مسند احمد ۱ / ۲۳۳، سنن نسائی ۲ / ۳۰، سنن دارمی ۱ / ۳۴۸، سنن بیهقی ۴ / ۱۵۷.

۲. صحیح بخاری ۶ / ۱۳۶.

للتأدّب، وليس بنهي تحريم يبطل العقد عند أكثر الفقهاء. [1] انتهى.

و مع هذا در اين حديث بنابر بعضى روايات به جاى كلمه تحذير، صيغه نهى واقع شده، چنانچه احمد بن محمد قسطلانى مصرى شافعى در كتاب "مواهب لدنيه" گفته:

وأخبر عليه [وآله] الصلاة والسلام بوقعة الجمل وصفين وقتال عائشة والزبير علياً [عليه السلام]، كما أخرجه الحاكم ـ وصحّحه ـ والبيهقي، عن أُم سلمة، قالت: ذكر **<250>** رسول الله ﷺ خروج بعض أُمهات المؤمنين، فضحكت عائشة، فقال: «انظري يا حميراء! أن لا تكوني..» *. إلى آخر الحديث.

اما آنچه گفته: على الخصوص لفظ: (إياك أن تكوني يا حميرا!) در كتب معتبره اهل‌سنت وجود ندارد.

پس بدان كه كتب ثلاثه مذكوره در كلام علامه شوشترى از كتب معتبره اهل‌سنت است.

و جمال‌الدين در "روضة الاحباب" ترجمه اين حديث به اين عبارت گفته:

---

۱. فتح البارى ۹ / ۱۷۱.

*. [الف] الفصل الثالث من المقصد الثامن. (۱۲) ر. [المواهب اللدنية ۳/۹۹ـ۱۰۰].

«گویا من می‌بینم یکی از زنان خود را که سگان حوأب بر او بانگ کنند، ای حمیرا! ترسان باش از آنکه آن زن تو باشی *».

و در "کنز العمال" ملا متقی مسطور است:

عن طاوس: ان رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم قال لنسائه: «أيّتكنّ [التي] (۱) تنبحها كلاب الحوأب (۲).. كذا وكذا، وإيّاك يا حميرا». نعيم بن حمّاد في الفتن، وسنده صحيح **.

و ابن حجر در "صواعق محرقه" گفته:

وقد أخبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم بوقعة الجمل وصفين وقتال عائشة والزبير علياً [عليه السلام]، كما أخرجه الحاكم، ـ وصحّحه ـ [و]البيهقي، عن أُم سلمة، قالت: ذكر رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم خروج إحدى أُمّهات المؤمنين، فضحكت عائشة، فقال: «انظري يا حميرا! أن لا تكوني» ثم التفت إلى علي [عليه السلام] [فقال] (۳): «إن وليّت أمرها شيئاً فارفق».

---

* . [الف] خلافت جناب امیر [عليه السلام] ذکر مکتوب فرستادن ام الفضل به جناب امیر عليه السلام. (۱۲). [روضة الأحباب، ورق: ۳۴۷ ـ ۳۴۸].

۱. الزيادة من المصدر.

۲. لم يرد في المصدر: (الحوأب).

** . [الف] كتاب الفتن. [كنزالعمال ۱۱ / ۳۳۴].

۳. الزيادة من المصدر.

وأخرج البزّاز [۱] وأبو نعيم ـ مرفوعاً ـ: «أيّتكنّ صاحبة الجمل الأحمر؟! تخرج حتّى تنبحها كلاب الحوأب، فتقتل حولها قتلى كثيرة! تنجو بعد ما كانت» [۲].

اما آنچه گفته: و حضرت امير عليه السلام را جناب پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم شب هنگام به خانه‌اش تشريف فرموده، تقيد نماز تهجد فرمود... الى آخر.

پس ـ بر فرض تسليم اين قصهٔ موضوعه ـ جوابش آنكه امر حضرت رسول‌خدا صلى الله عليه وآله به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به نماز تهجد، از اوامر مندوبه بود نه از اوامر مفروضه، چنانچه بخارى در "صحيح" خود اين حديث را در استدلال بر همين مطلب ذكر نموده [۳]؛ و تحذيرى كه به عايشه فرموده دلالت بر حرمت محذّر منه مى‌كند؛ زيرا كه رسول خدا صلى الله عليه وآله با اين تحذير اخبار از بغاوت [۴] صاحبة الحوأب هم داده، چنانچه در "تاريخ طبرى" و "روضة الاحباب" [۵] مسطور است.

---

۱. في المصدر: (والبزار).

۲. في المصدر: (تنجو بعد ما كادت لا تنجو). انظر: الصواعق المحرقة ۱ / ۳۴۸.

۳. باب تحريض النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم على صلاة الليل من غير إيجاب. انظر: صحيح بخارى ۲ / ۴۳.

۴. بغاوت: طغيان، سركشى و نافرمانى. رجوع شود به لغت نامه دهخدا.

۵. تاريخ طبرى ۳ / ۴۷۵، ۴۸۵ ـ ۴۸۶، روضة الأحباب، ورق: ۳۴۷ ـ ۳۴۸.

اما آنچه گفته: وقت خروج از مکه نمی‌دانست که در این راه چشمه‌ای که حوأب نام دارد واقع خواهد شد.

جوابش آنکه: مصنف تاریخ "حبیب السیر" از کتاب "مقصد اقصی" و دیگر کتب سیر و تواریخ نقل نموده که:

در ایامی که عایشه... ارادهٔ سفر بصره نمود، روزی به خانهٔ ام سلمه رفت و گفت که: طلحه و زبیر جهت طلب خون عثمان متوجه عراق عرب شده‌اند، من نیز با ایشان مرافقت می‌نمایم، تو نیز با ما موافقت فرمای و ابواب مخالفت نگشای. ام سلمه ـ رضي‌الله‌عنها ـ از شنیدن این سخنان مضطرب گشته گفت: ای عایشه! علو شأن و سُمُوّ مکان علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام را به تحقیق می‌دانیم، و قرب قرابت و خصوصیتش را نسبت به حضرت رسالت ـ علیه‌السلام والتحیة ـ معلوم داریم، به کدام تأویل در مقام خلاف آییم؟! و تو دیروز عثمان را به کفر نسبت می‌کردی و مردم را بر قتل او تحریص می‌نمودی؛ و امروز می‌گویی که: من طلب خون او می‌نمایم! تو را به خدا سوگند می‌دهم که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشنیدی <251> که فرمود: «اندکی از ایام و لیالی نخواهد گذشت که سگان آبی در عراق که آن را حوأب گویند بر یکی از زنان من بانگ کنند و آن زوجه من در میان فئهٔ باغیه باشد»، و از استماع این مقال من به مرتبه [ای] متغیر شدم که انائی که در دست داشتم بر زمین افتاد، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله التفات به من فرموده گفت: «چه می‌شود تو را ای اُم‌سلمه؟!» گفتم: یا رسول خدا [ص]! با وجود شنیدن این حدیث

چگونه تغیر به حال من راه نیابد؟! آن حضرت تبسم نموده، نظر همایون به جانب تو افکنده، فرمود: «گمان می‌برم که آن زن تو باشی یا حمیرا!» عایشه گفت: بلی چنین بود که بر زبان آوردی، من فسخ این عزیمت کردم که هیچ نعمتی بهتر از گنج سلامت نیست، چون عبدالله بن زبیر ـ که خواهرزادهٔ صدیقه بود و اُمّ‌المؤمنین او را به غایت دوست می‌داشت ـ از این قیل و قال خبر یافت، نزد عایشه رفت و گفت: اگر تو در این سفر با ما همراه [1] نباشی، من خود را هلاک سازم، سر و پابرهنه روی در صحرا و بیابان می‌نهم، چندان مکر و حیله به هم رسانید که بار دیگر عایشه عزم جزم کرده، به مرافقت مخالفانِ شاه مردان متوجه بصره شده.[2] انتهی.

و جمال‌الدین محدّث ـ که از اکابر مشایخ اهل‌سنت و ثقات محدّثین ایشان است و خود **مخاطب** در "رساله اصول حدیث" او را از مشایخ اجازهٔ خود شمرده، و نسخه صحیحه تاریخ "روضة الاحباب" تصنیف او را از بهترین سیر گفته [3] ـ در کتاب "روضة الاحباب" می‌فرماید:

ارباب سیر و تواریخ ـ رحمهم‌الله ـ آورده‌اند که: عایشه در مکه به خانهٔ ام‌سلمه رفت، چه وی نیز از مدینه به عزم حج گزاردن به مکه رفته بود، و هنوز به مدینه مراجعت ننموده بود، و بعد از تقدیم مراسمِ تسلیم و تحیت

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (همراهی) آمده است.

۲. حبیب السیر ۱ / ۵۲۵.

۳. تعریب العجالة النافعة (رسالهٔ اصول حدیث): ۵۵، ۱۰۰.

گفت: ای دختر ابو امیه! به درستی که اول ضعیفهٔ ضعیفه [۱] که مهاجرت در راه خدا و رسول ﷺ کردی و به واسطه شرف فراش حضرت رسالت‌پناه ﷺ عظیم‌الشأن و رفیع القدری، و از میان امهات مؤمنین به خواص و مزایا ممتازی، و پوشیده نباشد بر تو جماعتی از غوغائیان و مردم هر جایی به دار امیرالمؤمنین عثمان بن عفان خود را در انداخته، او را به قتل درآورده‌اند. و اکنون جمعی از هواداران و یاران خلیفهٔ مرحوم مظلوم و مقتول در صدد آن درآمدند که از قاتلان او انتقام کشند و ایشان را به قصاص رسانند، و مرا اخبار کردند که عبدالله بن کریز به طرف بصره صد هزار شمشیرزن معدّ و مهیا دارد [۲] که همهٔ ایشان برای واقعهٔ عثمان غضبناک و جمله طالبان خون او بی‌باک گشته‌اند، و من می‌ترسم که اگر مسلمانان را بر سر این قضیه محاربه و مقابله واقع شود بعضی از اهل اسلام بعضی دیگر را به قتل آرند، چه شود اگر در سیر به جانب بصره مرافقت با ما فرمایی شاید که خداوند تعالی به سبب ما اصلاح این امر نماید، و عقدهٔ تعویق از قصاص خون عثمان بن عفان به این جهت گشاید.

راوی گوید [۳]: پس ام سلمه به سخن در آمد و گفت: ای دختر ابوبکر! تو

---

۱. در مصدر: (طیبه).

۲. جمله: (عبد الله بن کریز به طرف بصره صد هزار شمشیرزن معدّ و مهیّا دارد) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده، و قسمتی که خوانا نبود از مصدر ثبت شد.

۳. جمله (راوی گوید) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

به خون بازخواست می‌کنی؟! و به خدا سوگند از اشدّ مردمان بودی از روی قهر و غضب و اعتراض بر وی، و او را به هیچ نام نمی‌خواندی مگر نعثل، و می‌گفتی: لعن الله نعثلاً.. [وقتل الله نعثلاً] .....[۱].

و روایتی آنکه: چون <252>ام سلمه مقدمات مذکوره از عایشه شنید، از روی تعجب و استبعاد آواز بلند برداشت، چنانکه آواز او به هر که در آن سرا بود رسید و گفت: تو طلب خون عثمان می‌کنی؟! دیروز بود که او را سبّ و شتم می‌کردی و به کفر منسوب می‌ساختی؛ و امروز امیرالمؤمنین و خلیفهٔ مقتول[۲] می‌گویی؟! و خود را در قضیهٔ او به صورت اهل تعزیت و مصیبت می‌نمایی، و موافقت می‌کنی با جماعتی که بر علی بن ابی‌طالب [عليه السلام] خروج می‌کنند، چه مناسبت با تو دارد طلب خود عثمان، و حال آنکه وی مردی است از بنی‌عبدمناف، و تو ضعیفه از بنوتیم بن مرّه![۳] ویحك ای عایشه متفق می‌شوی با طائفه [ای] که در مقام خروجند با علی بن ابی‌طالب [عليه السلام] که میان او و حضرت رسالت صلى الله عليه وآله سلسلهٔ اخوت [و] مصاهرت مستحکم و پسر عمّ رسول و زوج بتول و مرتبهٔ خلافت و رسالت و دراست در میان اهل روزگار او را مسلم است، و حال آنکه جمهور مهاجر و انصار و حضّار اصحاب مدینه با او بیعت نموده‌اند، و به خلافت و حکومت عامه اهل اسلام او را قبول فرموده‌اند.

---

۱. زیاده از مصدر، در [الف] به اندازه چند کلمه سفید است.

۲. در مصدر: (مظلوم).

۳. در [الف] اشتباهاً: (مروه) آمده است.

و در ایستاد و فصلی وسیع از فضائل و کمالات و خصائل و حالات علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر عایشه خواند.

عبدالله بن زبیر درِ سرای ام سلمه ایستاده بود و جمله سخنان او را که با عایشه می‌گفت به تفصیل می‌شنید، از بیرون سرای بانگ بر ام سلمه زد که: ای دختر ابوامیه! ما شناخته بودیم عداوت [۱] تو را به آل زبیر، کاش مادر مؤمنان عایشه استدعا نمی‌نمود مرافقت تو را در این سلوک و سیر [۲].

ام سلمه از درون سرای به جواب عبدالله مشغول گشته گفت که: تو و پدر تو او را می‌برید بر لب آب حوأب [۳] بعد از آن باز خواهید آورد وی را بی آب و تاب [۴]. گمان می‌بری مهاجر و انصار را که خشنود گردند به پدر تو زبیر و صاحب او طلحه، و علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] در سلک احیا باشد، و حال آنکه وی به قول پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم ولیّ هر مؤمن و مؤمنه بوده باشد، عبدالله بن زبیر گفت: ما این حدیث در هیچ ساعتی از ساعات از آن حضرت نشنیده‌ایم، ام‌سلمه گفت: اگر تو از آن حضرت نشنیده [ای]، خالهٔ تو که عایشه است شنیده، و اینک [۵] خالهٔ تو حاضر است بپرس که شنیده یا نه؟ و به تحقیق که

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (عداوتی) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (پسر) آمده است.

۳. در مصدر (حوأب) نیامده است.

۴. در [الف] (و تاب) خوانا نیست.

۵. در [الف] اشتباهاً: (اینکه) آمده است.

من شنيده‌ام از پيغمبرﷺ كه مى‌فرمود: «علي خليفتي عليكم في حياتي ومماتي، فمن عصاه فقد عصاني» اى عايشه! گواهى مى‌دهى كه از آن سرور چنين شنيده‌اى؟ عايشه گفت: آرى، آنگاه ام سلمه از روى نيک‌خواهى و نصيحت گفت: اى عايشه! بترس از خداى در نفس خود از امرى كه تو را رسول خداﷺ ترسانيده، مباش صاحب [۱] سگان حوأب.

و روايتى آنكه: عايشه را گفت: سوگند مى‌دهم تو را به خداوند تعالى كه از پيغمبرﷺ نشنيده‌اى كه فرمود: «بسى نگذرد از شب‌ها و روزها كه سگان حوأب بر يكى از ازواج من صياح و نباح [۲] كنند و آن زن كه او را اين واقعه پيش آيد در ميان اهل بغى و فساد و فتنه و عناد باشد»، در آن زمان كه حضرت اخبار از اين معنا فرمود، من انائى در دست داشتم از غايت اضطراب و قلق كه مرا دست داد اناء از دست من بيفتاد، آن سرور به جانب من التفاتى فرمود و موجب اضطراب و سبب افتادن اناء پر آب از من پرسيد؟ گفتم: يا رسول‌الله [ص]! <253> اضطراب و قلق من از خوف آن است كه مبادا آن زن من باشم، آن حضرت تبسمى فرموده، به جانب تو نگاهى كرده گفت: «گمان مى‌برم كه آن زن تو باشى اى حميرا!»، [و] [۳] عايشه، ام سلمه را در روايت اين حديث تصديق نمود، آنگاه ام سلمه با عايشه گفت: بايد كه قريب نيايى

---

۱. در مصدر: (صاحبه).

۲. در مصدر (و نباح) نيامده است.

۳. زياده از مصدر.

به طلحه و زبیر و گمان نبری که اگر وبال و نکال این امر به تو از خدای جبار متوجه گردد ایشان در دفع آن نفعی به تو توانند رسانید، پس عایشه بسیار ملول و بی‌حضور [۱] و از آن داعیه [واهیه] [۲] پشیمان و با فتور از مجلس ام‌سلمه برخاست، و از نفس خود در فسخ ... [آن] [۳] عزم [۴] عذری می‌جست وبهانه می‌خواست، عبدالله بن الزبیر چون این فتور و قصور از امّ‌المؤمنین عایشه مشاهده فرمود، فریاد بر آورد که: یا اماه! اگر تو به این لشکر توجه نفرمایی من خود را مقتول و از صف احیا معزول و بر زمرهٔ اموات موصول می‌سازم، یا آنکه سر در بیابان و صحرا می‌نهم، سراسیمه و دیوانه خود را در میان سباع می‌اندازم!!

مردم در میان آمدند و به شفاعت و التماس بسیار عایشه را تسکین دادند، اُمّ‌المؤمنین از فرط محبتی که با عبدالله داشت باز بر سر حرف اول رفت، و از تصدی آن مهم متقاعد نشد [۵].

اما آنچه گفته: زیرا که وقت خروج از مکه نمی‌دانست که در این راه چشمهٔ حوأب نام واقع خواهد شد و بر آن گذشتن لازم خواهد آمد، چون بر آب رسیده

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (محصور) آمده است.

۲. زیاده از مصدر.

۳. زیاده از مصدر، در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است.

۴. در مصدر (عزم) نیامده است.

۵. در [الف] اشتباهاً: (شد) آمده است، روضة الأحباب، ورق: ۳۴۴ـ ۳۴۵.

دانست، ارادهٔ رجوع مصمم كرد، ليكن ميسرش نشد؛ زيرا كه كسى از اهل لشكر همراه او رفاقت در رجوع نكرد.

پس مردود است :

اولاً: به اينكه عايشه را واقع شدن حوأب در اين راه قبل از خروج معلوم شده بود، و ام سلمه او را بر اين معنا تنبيه كرده، چنانچه آنفاً از "حبيب السير" و "روضة الاحباب" منقول شده.

و ثانياً: به اينكه بر عايشه واجب بود كه خودش رجوع مى‌كرد، او را از مرافقت اهل لشكر چه كار بود، مثلاً اگر شخصى جماعتى را همراه گرفته براى قتل مؤمنى يا سرقت مالى يا ديگر فعل حرام رود و در راه متنبه شود و ارادهٔ رجوع كند و از آن جماعت كسى در رجوع با او مرافقت نكند، پس اين شخص را جايز نخواهد شد كه به جهت عدم مرافقتشان رجوع ننمايد، و به جهت قتل مؤمن يا ديگر امر حرام برود.

و مع‌هذا اگر عايشه رجوع مى‌كرد و مردم از رفتن او براى قتال جناب امير عليه السلام مأيوس مى‌شدند، غالباً مرافقت او مى‌كردند .

اما آنچه گفته: و در حديث نيز بعد از وقوع واقعه هيچ ارشاد نفرموده‌اند كه چه بايد كرد... الى آخر.

پس كسى كه ادنى شعورى مى‌دارد بر او مخفى نيست كه غرض حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله از قول: «كأنّي بإحداكنّ قد نبحتها كلاب الحوأب، فإياك أن

تکوني أنت یا حمیرا!» اخبار است از واقعهٔ جمل، و نهی عایشه از قتال جناب امیر علیه‌السلام، چنانچه اهل‌سنت گفته‌اند که: آن حضرت به این قول اخبار از واقعه جمل فرمود.

و ام سلمه به این قول آن حضرت، بر عایشه بر منع از خروج برای قتال جناب امیر علیه‌السلام احتجاج نمود.

و مؤید این معنا است خاتمهٔ این روایت که در "صواعق" و غیر آن واقع است: «فتقتل حولها قتلی کثیره [۱]».

و در "تاریخ طبری" و "روضة الاحباب" صریح اخبار از بغاوت [۲] عایشه مذکور است [۳].

و **مخاطب** هم از این حدیث همین معنا فهمیده **<254>** چنانچه گفته:

در حدیث نهی از مرور بر آب واقع نیست و نه اشارتی به آن دارد، آنچه از این حدیث مستفاد می‌شود همین قدر است که یکی از شما را این مصیبت پیش خواهد آمد، و فی الواقع این حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب خفّت حرم محترم رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم شد و کاری که مقصود بود ـ

---

۱. الصواعق المحرقة ۱ / ۳۴۸.

۲. بغاوت: طغیان، سرکشی و نافرمانی. رجوع شود به لغت نامه دهخدا.

۳. تاریخ طبری ۳ / ۴۷۵، ۴۸۵ ـ ۴۸۶، روضة الأحباب، ورق: ۳۴۷ ـ ۳۴۸ به توضیحی که از مؤلف حدود ۸ صفحه قبل گذشت.

یعنی اصلاح ذات البین ـ سرانجام نیافت و مفت تقاتل مسلمین واقع شد.[۱] انتهی.

لیکن چونکه از مقدمات و لوازم قتال جناب امیر علیه السلام بود ـ مرور بر آب حوأب ـ لهذا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر آن فرموده، پس واضح شد که: مرور بر آب حوأب که حرام شد به همین جهت که از مقدمات قتال جناب امیر علیه السلام بود، نه اینکه فقط همین (مرور) حرام بود و قتال جناب امیر علیه السلام جایز!!

پس گمان کردن این ناصبی که مقصود بالذات از نهی همین (مرور) بود، و آن هرگاه واقع شد حالا رفتن برای قتال جناب امیر علیه السلام جایز باشد، و این قتال جناب امیر علیه السلام را اصلاح ذات البین نامیدن، و برای این فعلِ عایشه، مثالی واهی غیر مطابق برای فریب عوام تراشیدن، ناشی از خبط و تعصب است.

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۲.

طعن چہارم

غارت بیت المال بصرہ

قال : طعن چهارم:

آنكه لشكر عايشه... چون به بصره رسيد بيت المال را نهب كردند و عامل حضرت امير را كه عـثمان بـن حـنيف انـصارى بـود ـ صـحابى رسـول عليه [وآله] السلام ـ به اهانت اخراج كردند.

جواب از اين طعن آنكه : اين چيزها به امر و رضاى عايشه واقـع نشـد، چنانچه بعد از وقوع اين واقعه در ارضاى خاطر عثمان بن حـنيف بـيش از مقدور سعى فرمود و عذرها خواست.

و مثل اين واقعه نيز از لشكريان حضرت امير [عليه السلام] ـ كه مالك اشـتر و غيره بودند ـ در كوفه نسبت به ابوموسى اشعرى و احراق خانهٔ او و نـهب متاع او به وقوع آمده؛ اگر محل طعن است در هر دو جاست و اگر نيست در هردوجانيست.

و معهذا فرق هم هست؛ زيرا كه بيت المال حق جميع مسـلمين است، و طلحه و زبير در اول امر ، عثمان بن حنيف را پيغام كرده بودند كه همراه ما جمع كثير از مسلمين براى طلب قصاص خليفهٔ مقتول فراهم آمده‌اند و زاد كه آورده بوديم تمام شد، اگر اموال بيت المال نزد ما حـاضر آرى، در مـيان

اينها تقسيم نماييم، چون عثمان بن حنيف سر باز زد و مستعد قتال شد، بلكه مردم لشكر را از در آمدن به شهر بصره ممانعت نمود، و علف و دانه و آذوقه بر لشكريان بند نمود، و قريب بود كه لشكر به سبب فقدان قوت آدم و چاروا [1] تلف شود، ناچار مدافعت اين واقعهٔ صعب نمودند، و چون اوباش لشكر و اجلاف عرب كه ـ كما ينبغي ـ محكوم كسى نمى‌باشند در شهر به اين وضع درآمدند، بيت المال را كه حق خود مى‌دانستند نهب كردند.

در اين صورت چه جاى ملامت و عتاب تواند شد، وبعد اللتيا والتي كسى از اهل‌سنت معتقد عصمت عايشه و طلحه و زبير نيست، چه جاى آنكه معتقد عصمت تمام لشكر ايشان باشند تا صدور اين امور از لشكريان مخلّ اعتقاد ايشان باشد، هرگاه صدور قتل طلحه و زبير و اهانت عايشه كه از لشكريان حضرت امير عليه السلام واقع شد مخلّ اعتقاد ايشان نشده باشد <255> و مرتبهٔ اين اشخاص معلوم است كه نزد اهل‌سنت نسبت به عثمان بن حنيف حكم آسمان تا زمين دارد، صدور اين امور چرا مخلّ اعتقاد ايشان شود؟!

عن جحش بن زياد، عن صبي، قال: سمعت الأحنف بن قيس يقول: لمّا ظهر علي [عليه السلام] على أهل الجمل [2]، أرسل إلى عائشة: «ارجعي إلى المدينة [وإلى بيتك] [3]» قال: فأبت، قال: فأعاد

---

١. چاروا: چارپا، مركب سوارى. رجوع كنيد به لغت‌نامه دهخدا.

٢. في المصنّف: (البصرة).

٣. الزيادة من المصنف.

إليها الرسول: «والله لترجعنّ أو لأبعثنّ إليك نسوة من بكر بن وائل معهنّ شفار حداد، يأخذنك بها»، فلمّا رأت ذلك خرجت. رواه أبو بكر بن أبي شيبة [في المصنف][1].

أقول:

آنچه **مخاطب** در تقرير اين طعن گفته ترجمه عبارتى است كه نصرالله كابلى در كتاب "صواقع" ذكر نموده[2]، و در عبارت علامه حلى عليه الرحمه در ضمن مطاعن عايشه مضمون اين طعن مذكور نيست، اما چون فضل بن روزبهان در جواب كلام علامه عليه الرحمه كه در نقض جواب طعن دوم مذكور شد گفته كه: خروج عايشه و طلحه و زبير براى طلب قاتلان عثمان بود، قاضى نورالله شوشترى عليه الرحمه به جهت دفع اين جواب اين عبارت گفته:

من المشهور المسطور في كتب الجمهور: أن عايشة وطلحة والزبير خرجوا من مكة إلى بصرة، ونهبوا بيت مال المسلمين، وقتلوا جمعاً[3] من عمّال علي [عليه السلام]، وأخرجوا عامله عثمان بن

---

۱. الزيادة من تحفة إثناعشريه: ۳۳۲ ـ ۳۳۳، وانظر: المصنف ۸ / ۷۲۰.

۲. الصواقع، ورق: ۲۸۱.

۳. در [الف] اشتباهاً: (جميعاً) آمده است.

حنيف الصحابي الأنصاري على الشناعة [1] المذكورة في تلك الكتب، وكل ذلك ممّا يكذّب قول الناصب: (إنهم كانوا طالبين لقتلة عثمان)، لظهور أنه لو كان غرضهم ذلك دون أخذ الخلافة يوجب [2] عليهم التوجه إلى المدينة، وطلب القتلة من علي عليه السلام هناك. [3] انتهى.

و ترجمه آخر كلام قاضى عليه الرحمه كه اين ناصبى ذكر نكرده اين است: و همه اين امور از آن جنس است كه تكذيب مى‌كند قول دشمن اهل‌بيت عليهم السلام را كه: (عايشه و طلحتين طلب قاتلان عثمان مى‌كردند)، يعنى اگر مقصود ايشان طلب قاتلان عثمان مى‌بود، نهب بيت المال نمى‌كردند و عثمان‌بن حنيف را ـ كه صحابى بود ـ به كمال شناعت و اهانت از بصره بيرون نمى‌كردند.

و نصرالله كابلى صدر اين كلام را ذكر نموده، متوجه جواب آن شده [4]، و **مخاطب** به متابعت او به ترجمه آن اقتصار كرده، پس آنچه در جواب آن گفته، جواب كلام قاضى نورالله ـ نوّرالله مرقده ـ نباشد.

---

۱. في المصدر: (الحالة الشنيعة)، وهو الظاهر.

۲. في المصدر: (لوجب).

۳. إحقاق الحق: ۳۰۴.

۴. الصواقع، ورق: ۲۸۱.

اما آنچه گفته: این چیزها به امر و رضای عایشه واقع نشده.

پس مدفوع است به اینکه در کتاب "تذکرة خواص الامه" تصنیف سبط ابن الجوزی ـ که از اعاظم اهل‌سنت است ـ مذکور است:

ثمّ إن طلحة والزبير اغتالا عثمان بن حنيف في ليلة مظلمة، وكان بالمسجد في جماعة، فأوطأه الأرجل، ونتفوا شعر وجهه، فما التجوا[1] فيه شعرة، وأرسلوا إلى عائشة يستشيرونها فيه، فقالت: اقتلوه. فقالت لها: امرأة ناشدتك الله في عثمان! فإنه صاحب رسول الله [صلّى الله عليه وآله]، فقالت: اخبوه* ، واضربوه، وانتفوا شعر رأسه ولحيته وحاجبيه وأشفار عينه.. ففعلوا، ونهبوا بيت مال البصرة، وقتلوا سبعين رجلاً من المسلمين لغير جرم، فهم أول من قتل في الإسلام ظلماً.** انتهى. <256>

پس از این عبارت صریح معلوم شد که عایشه اولاً حکمِ قتل عثمان بن حنیف داده بود، لیکن به سبب منع کردن زنی باز آمد و به ضرب و حبس عثمان و نتف اشعار او حکم داد؛ و در دیگر امور شنیعه مثل نهب بیت المال

---

۱. في المصدر: (أبقوا).

* . [الف] خ ل: (احبسوه).

** . [الف] قوبل على أصله في الباب الرابع في خلافة علي عليه السلام. (۱۲) ر.

[تذكرة الخواص: ۶۹].

و قتل جمعی از مسلمین چونکه انکار عایشه منقول نیست، معلوم شد که راضی بر آن باشد.

و امر به قتل عثمان [ابن حنیف] و ضرب و اهانت او، تأیید رضا [1] و امر او به این افعال می‌کند.

و در "معارف" ابن قتیبه مذکور است:

قال ابن إسحاق: إن عثمان لمّا قتل، بويع علي بن أبي‌طالب [عليه السلام] بيعة العامة في مسجد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وبايع له أهل البصرة، وبايع له بالمدينة طلحة والزبير، وكانت عائشة خرجت من المدينة حاجّة، وعثمان محصور، ثم صدرت عن الحجّ، فلمّا كانت بسرف لقيها الخبر بقتل عثمان وبيعة علي [عليه السلام]، فانصرفت راجعة إلى مكة، ولحق لها [2] طلحة والزبير ومروان بن الحكم وعبد الله بن عامر بن كريز ويعلى بن منبه عامل اليمن، فلمّا تتامّوا [3] بمكة تشاوروا بما [4] يريدون من الطلب بدم عثمان، وهمّوا بالشام لمكان معاوية بها، فصرفهم

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (رضای) آمده است.

۲. في المصدر: (بها)، وهو الظاهر.

۳. در [الف] اشتباهاً: (تناموا) آمده است.

۴. في المصدر: (فيما).

عبد الله بن عامر عن ذلك إلى البصرة، فتوجّهوا إليها، فأخذوا عثمان بن حنيف عامل علي [عليه السلام] بها، فهجموا بقتله [1]، ثم حبسوه، وقتلوا خمسين رجلاً كانوا معه على بيت المال وغيره من أعماله، وأحدثوا أحداثاً.. إلى آخره*.

و در کتاب "استیعاب" ابن عبدالبر در ترجمه حکیم مذکور است:

جاء عبد الله بن الزبير في ليلة ذات ريح وظلمة وبرد شديد، ومعه جماعة من عسكرهم، فطرقوا عثمان بن حنيف في دار الإمارة، فأخذوه، ثم انتهوا إلى بيت المال، فوجدوا ناساً من الزطّ يحرسونه، فقتلوا منهم أربعين رجلاً، وأخذوا ما في بيت المال، وأرسلوا بما فعلوه من أخذ عثمان [وأخذ ما في بيت المال] [2] إلى عائشة يستشيرونها في عثمان بن حنيف، وكان الرسول إليها أبان بن عثمان، فقالت عائشة: اقتلوا عثمان بن حنيف، فقالت لها امرأة: نشدتك الله ـ يا أُمّ المؤمنين! ـ في عثمان وصحبته لرسول الله [صلى الله عليه وآله] فقالت: ردّوا أباناً.. فردّوه، فقالت: احبسوه، ولا تقتلوه [3].

---

١. لم ترد في المصدر: جملة (فهجموا بقتله).

*. [الف] ذكر خلافة علي عليه السلام. [المعارف: ۲۰۸].

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الاستيعاب ١ / ٣۶٨.

و در "كنز العمال" در ضمن روايتى طويل مذكور است:

فقام إليه رجل فقال: [يا أمير المؤمنين !] [۱] أخبرنا على ما قاتلت طلحة والزبير ؟ قال: «قاتلتُهم على نقضهم بيعتي، وقتلتهم شيعتي من المؤمنين: حكيم بن جبل [۲] العبدي من عبد القيس، والسايحة، والأساورة، بلا حقّ استوجبوه منهما، ولا كان ذلك لهما دون الإمام، ولو أنهما فعلا ذلك بأبي بكر وعمر لقاتلاهما».

«ولقد علم من هاهنا من أصحاب محمد صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم أن أبا بكر وعمر لم يرضيا ممّن امتنع من بيعة أبي بكر حتّى بايع وهو كاره، ولم يكونوا بايعوه بعد الأنصار، فما بالي فقد بايعاني طائعين غير مكرهين، ولكنهما طمعا مني في ولاية البصرة واليمن، فلمّا لم أُولّهما، وجاءهما الذي غلب من حبّهما للدنيا وحرصهما عليها <257>خفت أن يتخذا عباد الله خولاً، ومال المسلمين لأنفسهما، فلمّا زويتُ ذلك عنهما، وذلك بعد أن حربتهما [۳] واحتججت عليهما» [٤].

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر: (الجبلة).

۳. في المصدر: (جرّبتهما).

٤. كنزالعمال ۱٦ / ۱۹۱ ـ ۱۹۲.

و مخفی نیست که قتل نمودن طلحه و زبیر این جماعتی کثیر قریب چهل کس را از حارسان بیت المال و شیعیان جناب امیر علیه السلام ـ که آن حضرت اسمای ایشان بیان فرموده ـ و نهب نمودن مال بیت المال را، فسق و فجور صریح و از اعظم کبایر و مآثم است که دلالت بر کمال خبث نفس و شقاوت ایشان دارد.

و توبه هم از آن بدون از رضای اصحاب حقوق مقبول نیست.

و اگر این امور به استحلال بود ـ چنانچه اهل‌سنت با آن متفوه می‌شوند ـ پس کافر شدند که حرمت قتل مسلم بدون وجوه موجبه قتل بالقطع از شرع ثابت است.

و همچنین است حرمت تصرف در بیت المال بدون اذن امام.

در کتاب "مشکاة" به روایت ابی‌هریره مسطور است:

قال: أهدیٰ رجل لرسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] غلاماً يقال له: مدعم، فبينما مدعم يحطّ رحلاً لرسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم إذ أصابه سهم عابر فقتله، فقال الناس: هنيئاً له الجنة، فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «كلاّ والذي نفسي بيده إن الشملة التي أخذها يوم خيبر من المغانم ـ لم تصبها المقاسم ـ لتشتعل عليه ناراً»[1].

---

۱. مشکاة المصابیح ۲ / ۱۱۷۰.

و ملا على قارى در شرح اين حديث گفته:

قال الطيبي: قوله: «ان الشملة..» إلى آخر، جواب عن قولهم: (هنيئاً له الجنة)، مشعر بأنهم قطعوا على أنه الآن في الجنة، يتنعّم فيها، وأدخل (كلاّ) ليكون ردعاً لحكمهم، وإثباتاً لما بعده.

وينصره الرواية الأُخرى: «إني رأيته في النار»، وقوله: «ناراً» تميز، وفيه مبالغة.. أي الشملة اشتعلت وصارت بجملتها ناراً [۱].

و تتمه حديث كه منقول شده اين است:

فلمّا سمع ذلك الناس جاء رجل بشراك أو شراكين إلى النبيّ [صلى الله عليه وآله وسلم] فقال: «شراك من نار أو شراكان من نار» [۲].

و ملا على قارى در شرح آن گفته:

.. أي يعذّب بهما حال كونهما مجعولين من النار أو بمقدارهما منها.

وفيه لتهديد عظيم، ووعيد جسيم في حق من يأكل من المال الذي يتعلق به حق المسلمين كمال الأوقاف، وكذا مال بيت المال، فإن التوبة مع الاستحلال أو ردّ حقوق العامة متعذر أو متعسر [۳].

---

۱. مرقاة المفاتيح ۷ / ۵۱۷.

۲. مشكاة المصابيح ۲ / ۱۱۷۰.

۳. در [الف] اشتباهاً: (متعذراً و متعسراً) آمده است.

قال النووي: فيه تنبيه على المعاقبة بهما إمّا بنفسهما .. أي يغلي بهما وهما من نار، أو هما سببان لعذاب النار.

وفيه غلظ تحريم الغلول، وأنه لا فرق بين قليله وكثيره في التحريم حتّى الشراك [1].

پس از اینجا به کمال وضوح ثابت گردید که کسی که تصرف در مال بیت‌المال بدون اذن امام نماید داخل جهنم می‌گردد، پس طلحه و زبیر که نهب بیت‌المال نمودند، بلا شبهه در جهنم داخل شدند.

و توبه هم از ایشان واقع نشده، و چه قسم واقع می‌شد که هنوز اولیای ایشان وجوه جواز این فعل شنیعشان می‌تراشند.

اگر توبه می‌کردند، شناعت آن فعل به اقرارشان ثابت می‌شد و اولیایشان چرا آن را جایز می‌کردند؟!

و اگر توبه هم کرده باشند پس بدون **<258>** ارضای اصحاب حقوق کی مقبول است؟! و آن بالیقین از ایشان واقع نشده، و اگر ارضای ایشان هم می‌خواستند به قول قاری متعذر بود، پس بلا شک ایشان مثل دیگر خائنان داخل نار شدند.

و صحبت رسول خدا ﷺ چنانچه غلام آن جناب را به جهت صدور ادنی خیانتی ـ یعنی اخذ کسای قبل قسمت ـ نافع نگردید؛ طلحه و زبیر را با

---

۱. مرقاة المفاتيح ۷ / ۵۱۸، وانظر: شرح مسلم للنووي ۲ / ۱۲۹.

وصف صدور اين ظلم صريح و خيانت فضيح [و] ديگر شنائع ـ از قتل شيعيان جناب امير عليه السلام و مقابله با آن جناب كه به مراتب كثيره اشنع از فعل غلام رسول خدا صلى الله عليه وآله است ـ چگونه نافع خواهد شد؟!

اما آنچه گفته: بعد از وقوع اين واقعه در ارضاى خاطر عثمان بن حنيف بيش از مقدور سعى فرموده و عذرها خواست.

پس چون حواله به كتابى نكرده، قابل اعتماد نباشد.

و نصرالله كابلى با اين همه زور و شور اين مضمون را در ضمن اجوبه ذكر ننموده [1].

اما آنچه گفته: و مثل اين واقعه نيز از لشكريان حضرت امير كه مالك اشتر و غيره بودند در كوفه نسبت به ابوموسى اشعرى و احراق خانه و نهب متاع او به وقوع آمده... الى آخر.

پس مردود است به اينكه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اتفاق اهل‌سنت در آن وقت خليفه و امام وقت بود، و عايشه و لشكر او در هيچ وقتى از اوقات استحقاق خلافت نداشتند.

و نيز به نزد اهل‌سنت تمامى اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله عدول بودند و تعظيم هر يک واجب است، و هرگاه كه عثمان كشته شد و مردم با حضرت

---

۱. الصواقع، ورق: ۲۸۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت بیعت کردند، آن حضرت ابوموسی اشعری را از امارت کوفه معزول نکرد و به دستور زمان عثمان برقرار داشت.

و چون طلحه و زبیر، عثمان بن حنیف عامل آن حضرت را به آن اهانت و خواری از بصره اخراج کردند، آن حضرت به قصد جنگ آنها از مدینه بیرون شد، و هاشم بن عتبه را به نزد ابوموسی در کوفه فرستاد، و نوشت که: «مسلمین را به نزد ما باید فرستاد، و تو از اعوان ما باش».

ابوموسی به ازای آن احسان، مردم کوفه را از نصرت آن حضرت منع نمود و خود بغاوت [1] ورزید، بعد از آن، آن حضرت اولاً عبدالله عباس و ثانیاً امام حسن علیه السلام و عمار یاسر را برای نصیحت به مردم کوفه فرستاد، و ثالثاً مالک اشتر را متعین فرمود که ابوموسی اشعری را از امارت کوفه معزول سازد، چنانچه ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

ذكر عمر بن شيبة والطبري ـ بسنديهما إلى ابن أبي ليلى ـ قال: كان علي [عليه السلام] أقرّ أبا موسى على إمرة الكوفة، فلمّا خرج من المدينة أرسل هاشم بن عتبة بن أبي وقاص إليه أن: «أنهض من قبلك من المسلمين، وكن من أعواني على الحقّ»، فاستشار أبو موسى السائب بن مالك الأشعري، فقال: اتبع ما أمرك به، قال: إني لا أرى ذلك.. وأخذ في تخذيل الناس عن النهوض إليه،

---

۱. بغاوت: طغیان، سرکشی و نافرمانی. رجوع شود به لغت نامه دهخدا.

فكتب هاشم إلى علي [عليه السلام] بذلك، وبعث بكتابه مع فحل [1] بن خليفة الطائي، فبعث علي [عليه السلام] عمار بن ياسر والحسن بن علي [عليهما السلام] يستنفران الناس، وأمّر قرطة [2] بن كعب على الكوفة، فلمّا قرأ كتابه على أبي موسى، <259> اعتزل، ودخل الحسن [عليه السلام] وعمار المسجد. [3] انتهى.

و در "صحيح بخارى" مذكور است:

حدّثنا بدل بن المحبر، (نا) شعبة، أخبرني عمرو، قال: سمعت أبا وائل يقول: دخل أبو موسى وأبو مسعود على عمار ـ حيث بعثه علي [عليه السلام] إلى أهل الكوفة يستنفرهم ـ فقالا: ما رأيناك أتيت أمراً أكره عندنا من إسراعك في هذا الأمر منذ أسلمت!

فقال عمار: ما رأيت منكما ـ منذ أسلمتما ـ أمراً أكره [عندي] [4] من إبطائكما عن هذا الأمر.. إلى آخر الحديث [5].

و در روايت شقيق بن سلمه كه در "صحيح بخارى" مذكور است: جواب عمار به اين عبارت منقول است:

---

١. في المصدر: (محل).

٢. في المصدر: (قرظة).

٣. فتح الباری ١٣ / ٤٨ ـ ٤٩.

٤. الزيادة من المصدر.

٥. صحيح بخارى ٨ / ٩٨.

فقال عمار: يا أبا مسعود! وما [1] رأيت منك ولا من صاحبك هذا شيئاً ـ منذ صحبنا رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ـ أعيب عندي من إبطائكما في هذا الأمر.* انتهى.

و مصنف "روضة الاحباب" گفته:

اهالی کوفه چون خبر قدوم مالک اشتر شنیدند، جمله بر در قصر الاماره جمع شدند و در آن هجوم و ازدحام اکثر متاع و اموال [ابو] موسی به تاراج و غارت رفت، و بعضی از اهالی کوفه به التماس بسیار برای ابوموسی یک شب از مالک اشتر مهلت طلبیدند که سرای دیگر برای خود پیدا کند که آنچه باقی مانده است از اموال به آنجا منتقل سازد [2].

و در "فصول مهمه" مذکور است:

فقام إليه الحسن بن علي ـ رضي‌الله‌عنهما ـ [عليهما السلام] فسكّته، وقال: «اعتزل عملنا أيها الشيخ! لا أُم لك!» فقال: أمهلني** هذه العشية، فقال: «هي لك». *** انتهى.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (ودما) آمده است.

*. [الف] كتاب الفتن في باب أجل، باب: إذا أنزل الله بقوم عذاباً. (١٢) ر. [صحیح بخاری ٨ / ٩٨].

۲. روضة الأحباب: ، ورق: ۳۵۰.

**. [الف] خ ل: (أجّلني).

***. [الف] خلافت علی عليه السلام. [الفصول المهمة ۱ / ۳۹۴].

و احراق خانه ابوموسی ثابت نیست، و هدم دار او بعد خروج از کوفه و رفتن به مکه واقع شده.

و عایشه و احزاب او را نه اختیار عزل عثمان بن حنیف بود و نه اختیار تعزیر او؛ پس فرق و تفاوت در هر دو جا واضح باشد.

اما آنچه گفته: بیت المال حق جمیع مسلمین است.

پس مقدوح است به اینکه چون طلحه و زبیر و همراهیان ایشان از جمله باغیان بودند و از حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام ـ که به اجماع مسلمین امام وقت بود ـ بغاوت [1] ورزیدند و نکث بیعت نمودند، ایشان را در بیت المال حقی نبوده باشد.

و مع هذا تقسیم غنایم که در بیت المال مجتمع می‌شود، تعلق به امام وقت دارد، و هیچ یک از مسلمین را نمی‌رسد که در مال مشترک جمیع مسلمین بدون قسمت و بدون اذن امام تصرف نماید، و لهذا نصرالله کابلی گفته:

يحتمل أن يكون أخذ المال بظنّ الاستحقاق [2].

و عادت این ناصبی است که آنچه اسلاف او به طریق احتمال ذکر کرده‌اند، آن را به طریق جزم و حتم ذکر می‌نماید!

---

۱. بغاوت: طغیان، سرکشی و نافرمانی. رجوع شود به لغت نامه دهخدا.

۲. الصواقع، ورق: ۲۸۱.

قوله: هرگاه صدور قتل طلحه و زبیر... الی آخر.

اقول: صدور قتل طلحه و زبیر به پاداش مثل همین افعال واقع شده، چنانچه جناب امیر عليه السلام ارشاد نموده.

و هم ایشان ابتدا به قتال کردند، مدافعتشان واجب بود.

و صدوراین افعال از عایشه در پاداش کدام امر بود که او را بر قتل جناب امیر عليه السلام اینها را قیاس می‌کند؟!

قوله: صدور این امر چرا مخلّ اعتقاد ایشان باشد؟

اقول: واقعی اعتقاد اهل‌سنت مثل وضوی بی‌بی تمیز است که با وجود صدور نواقض کثیره خللی <260> در آن پیدا نمی‌شود![1]

---

۱. اشاره است به کلام شیخ بهایی در کتاب نان و حلوا:

حکایة علی سبیل التمثیل:

بود در شهر هری بیوه‌زنی	کهنه رندی حیله سازی پرفنی
نام او بی‌بی تمیز خالدار	در نمازش بود رغبت بیشمار
با وضوی صبح خفتن می‌گزارد	نامرادان را بسی دادی مراد
کم نشد هرگز دواتش از قلم	بر مراد هر کسی می‌زد رقم
در مهم سازی اوباش و رنود	دائماً طاحونه‌اش در چرخ بود
از ته هر کس که برجستی به ناز	می‌شدی فی الحال مشغول نماز

←

کمال تعجب است که اگر عایشه و اتباع او مرتکب اهانت و تذلیل و تحقیر و بغض و ایذای اکابر صحابه شوند اصلاً موجب قدحشان نشود؛ و اگر شیعه بغض و اهانت آن صحابه بکنند ـ که به نزدشان از معادیان اهل بیت بودند ـ ایشان را اهل‌سنت کافر و فاسق دانند!

و روایتی که از ابوبکر بن ابی‌شیبه نقل کرده، ربطی به ما نحن فیه ندارد مگر آنکه غرضش اثبات اهانت نمودن جناب امیر علیه السلام عایشه را باشد، و آن ضرری به شیعه ندارد.

مع هذا در آن روایت ایعاد است، و وصول اهانت از جناب امیر علیه السلام به عایشه مذکور نیست، مگر آنکه ایعاد را هم در اهانت داخل داشته باشد.

پس می‌گویم که: هر اهانتی که به عایشه رسید، عایشه مستحق آن بود به وجه آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب امیر علیه السلام را به قتال ناکثین که اهل

هر که آمد بر من کن دعا / او به جای دست بر می‌داشت پا
بابها مفتوحة للداخلین / رجلها مرفوعة للفاعلین
گفت با او رندکی کای نیک‌زن / حیرتی دارم در این کار تو من
زین جنایتهای پی در پی که هست / هیچ ناید در وضوی تو شکست
نیت و آداب این محکم وضو / یک ره از روی کرم با من بگو
این وضو از سنگ و رو محکم‌تر است / این وضو نبود سد اسکندر است

(کلیات آثار و اشعار فارسی شیخ بهائی، نان و حلوا: ۱۶۵ ـ ۱۶۶).

جمل‌اند حکم فرموده بود [۱]، و بر حقیت آن جناب، نصوص ارشاد کرده [۲].

و نیز جناب امیر علیه السلام [عایشه را] امر به رجوع به مدینه کرده بود که این معنا بر او به حکم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله واجب بود، و هر کسی که ترک واجب نماید و از امتثال آن امتناع ورزد، اگر اهانت به او رسانند موجب طعن نیست.

پس این فعل جناب امیر علیه السلام را بر فعل عایشه ـ اعنی نهب بیت المال و اهانت و اخراج عامل جناب امیر علیه السلام که بلا شک گناه کبیره و فسق صریح بود و اصلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن امری نکرده و هرگز عامل آن جناب مصدر امری نشده که مستحق این اهانت باشد، و اگر مصدر چنین امر هم می‌شد [تصدّی] سزای آن متعلق به امام بود نه به عایشه ـ قیاس کردن، سفاهتی بیش نیست.

---

۱. در بسیاری از مجلدات ملحقات احقاق الحق روایات آن را از کتب عامه نقل کرده است، به خصوص ۶ / ۳۷، ۵۹ ـ ۷۸ و ۱۶ / ۴۴۰ ـ ۴۴۶ و ۳۱ / ۳۲۶ ـ ۳۳۷.

۲. روایات آن از کتب عامه در طعن دوم عمر حدود صفحه: ۷۵ ـ ۷۹ گذشت.

طعن پنجم

افشای اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله

قال: طعن پنجم:

آنکه عایشه افشای سرّ پیغمبر نمود به موجب نصّ قرآنی که: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلىٰ بَعْضِ أَزْوٰاجِهِ حَدِيثاً فَلَمّٰا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمّٰا نَبَّأَهٰا بِهِ قٰالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذٰا قٰالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾ [1].

جواب آنکه افشای سرّ به اتفاق مفسرین حفصه نموده است که آن حضرت را با ماریه قبطیه بر فراش خود از درز دروازه دید، و آن حضرت او را فرمود که:

«إني حرّمت مارية على نفسي، فاكتمي عليّ ولا تفشيه».

پس حضرت حفصه رفت و به کمال فرحت و سرور که از شنیدن تحریم ماریه او را دست داد، از حفظ سرّ آن جناب غفلت ورزیده، با عایشه این بشارت را اظهار نمود، و به این تقریب معاملهٔ آن جناب را با ماریه نیز ذکر کرد، و چنان گمان کرد که آن حضرت کتمان سرّ ماریه را ـ که از درز دروازه دیده ـ فرموده است نه قصهٔ تحریم را.

---

۱. التّحریم (۶۶): ۳.

پس نسبت افشای این سرّ به عایشه محض تهمت و افترا است.

و آنچه از حفصه به وقوع آمده نیز مخلّ اعتقاد اهل‌سنت در حق او نیست؛ زیرا که اگر امر برای وجوب باشد نه ندب، نهایت کار [آنکه] [۱] معصیت خواهد بود، و آیهٔ: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ [۲] صریح دلالت می‌کند که از این معصیت توبه مقبول است، و بالاجماع ثابت است که حفصه توبه نمود و مقبول شد، چنانچه تا آخر عمر در ازواج مطهرات داخل بود و بشارات یافت.

در "مجمع البیان" طبرسی ـ که از معتبرترین [۳] تفاسیر شیعه است ـ می‌گوید:

قيل: إن رسول الله <261> صلى الله عليه [وآله] وسلم قسّم الأيام بين نسائه، فلمّا كان يوم حفصة قالت: يا رسول الله! إن لي إلى أبي حاجة، فأذن لي أن أزوره.. فأذن لها، فلمّا خرجت أرسل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى جاريته مارية القبطية، أُم إبراهيم، وقد كان أهداها المقوقش [۴]، فأدخلها بيت حفصة، فوقع عليها، فأتت حفصة فوجدت الباب مغلقاً، فجلست عند

---

۱. زياده از مصدر.

۲. التّحريم (۶۶): ۴.

۳. در [الف] اشتباهاً: (معتبرين) آمده است.

۴. في مجمع البيان: (الموقس)، وفي التحفة: (المقوقس).

الباب، فخرج رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم ووجهه يقطر عرقاً، فقالت حفصة: إنّما أذنت لي من أجل هذا، أدخلت أمتك بيتي، ثم وقعت عليها في يومي وعلى فراشي! أما رأيت لي حرمة وحقّاً؟! فقال صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «أليس هي جاريتي؟! قد أحلّ الله ذلك لي.. اسكتي، وهي حرام عليّ، ألتمس بذلك رضاكِ، ولا تخبري ذلك امرأة منهنّ، وهو عندكِ أمانة»، فلمّا خرج رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قرعت حفصة الجدار الذي بينها وبين عائشة، فقالت: ألا أُبشّركِ؟! ان رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قد حرّم عليه أمته مارية، وقد أراحنا[1] الله منها، وأخبرت عائشة بما رأت، وكانتا متصافتين[2] متظاهرتين على سائر أزواجه.

فنزلت: ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾[3]..

فاعتزل نساءه[4] تسعة وعشرين يوماً، وقعد في مشربة أُمّ

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (أرضنا) آمده است.

۲. في التحفة: (متصادقتين).

۳. التّحريم (۶۶): ۱.

۴. في مجمع البيان: (فطلّق حفصة، واعتزل سائر نسائه).

إبراهيم مارية حتّى نزلت آية التخيير [1].

وقيل: إن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم خلا يوماً لعائشة مع جارية القبطية، فوقفت حفصة على ذلك، فقال لها رسول‌الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «لا تعلمي عائشة بذلك»، وحرّم مارية على نفسه، فأعلمت حفصة عائشة، واستكتمتها [2] إيّاه، فأطلع الله نبيّه على ذلك، وهو قوله تعالى: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً﴾ [3]، يعني حفصة [4].

ولمّا حرّم مارية القبطية أخبر حفصة أنه يملك من بعده أبو بكر وعمر، فعرّفها بعض ما أفشت من الخبر، وأعرض عن بعض: أن أبا بكر وعمر يملكان بعدي.

وقريب من ذلك ما رواه العياشي بالإسناد، عن عبد الله بن عطاء المكّي، عن أبي جعفر عليه‌السلام إلاّ أنه زاد في ذلك:

«ان كلّ واحد منهما حدّثت أباها بذلك، فعاتبهما في أمر مارية

---

۱. في مجمع البيان: (عن قتادة والشعبي ومسروق).
۲. در [الف] اشتباهاً: (واستكتمها) آمده است.
۳. التّحريم (۶۶): ۳.
۴. في مجمع البيان: (عن الزجاج وقال:..).

وما أفشتا[1] علیه من ذلك، وأعرض أن یعاتبهما في الأمر الآخر». [2] انتهی.

و از این روایت صریح معلوم شد که افشای سرّ حفصه نموده بود، نه عایشه. و حفصه هم بنابر کمال فرحت و شادی با عایشه گفت، و قصد عصیان پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم و افشای سرّ او نداشت، از جهت غلبه سرور و فرحت امساک سرّ نتوانست نمود.

و نیز معلوم شد به موجب روایت عیاشی از امام باقر علیه‌السلام ـ که عمدهٔ اخباریین شیعه است ـ معلوم بودن خلافت شیخین به آن جناب و ترک عتاب نمودن بر افشای آن نیز صریح دلالت بر رضا می‌کند، والحمد لله علی وضوح الحجّة.

و چون خلافت شیخین آن جناب را به وحی معلوم بوده، دیگر نصّ بر خلافت حضرت امیر علیه‌السلام نمودن مخالفت حکم الهی کردن است.

و انبیا <262> خلاف تقدیر الهی دعا نمی‌کنند چه جای عزل و نصب خلافت، قوله تعالی: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾ [3].

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (أفشاه) آمده است.

۲. مجمع البیان ۱۰ / ۵۶.

۳. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۳ ـ ۳۳۵، و آیه مبارکه در سورهٔ هود علیه‌السلام (۱۱): ۷۶ ـ ۷۵.

أقول:

علامه حلّی علیه‌الرحمه گفته:

وأفشت سرّ رسول الله صلى الله عليه وآله كما حكاه الله تعالى، وروى الحميدي في الجمع بين الصحيحين: أنّ عمر خليفة أبيها شهد بذلك. انتهى [1].

و از منسوب بودن افشای سرّ به حفصه، نفی آن از عایشه نتوان کرد؛ زیرا که از مقررات و مسلمات است که إثبات شيء لا يدلّ على نفي ما سواه.

و در روایت عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام -که این ناصبی نقل نموده- این عبارت موجود است:

«إنّ كلّ واحد منهما حدّثت أباها بذلك، فعاتبهما في أمر مارية وما أفشتا عليه من ذلك [2]».

یعنی: به درستی که: هر یک از آن هر دو زن حدیث کردند پدر خود را به این معنا، پس عتاب کرد آن حضرت هر دو زن را در امر ماریه، و آنچه افشا کردند هر دو بر آن حضرت از این امر.

و در "تفسیر علی بن ابراهیم" مذکور است:

---

۱. نهج الحق: ۳۷۰.

۲. الرواية من الجزء المفقود من تفسير العياشي، وروي عنه في بحار الأنوار ۲۳۰/۲۲، ومجمع البيان ۱۰ / ٥٦، والصافي ٥ / ۱۹۴، ونور الثقلين ٥ / ۳۷۰.. وغيرها.

فأخبرت حفصة عائشة في يومها بذلك ، وأخبرت عائشة أبابكر [۱].

يعنى: پس خبر كرد حفصه عايشه را در روز نوبت او، و خبر كرد عايشه ابوبكر را.

وقوله تعالى: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [۲] به جهت صيغه تثنيه نيز دلالت بر وقوع گناه از هر دو زن مى‌كند.

و در "صحيح مسلم" مذكور است:

عن ابن عباس رضي الله عنه ؛ قال: لم أزل حريصاً أن أسأل عمر... عن المرأتين من أزواج النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم اللتين قال الله عزّ وجلّ: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ حتّى حجّ عمر وحججت معه، فلمّا كنا ببعض الطريق عدل عمر وعدلت معه بالاداوة [۳]، فتبرّز، ثمّ أتاني فسكبت على يديه فتوضأ، فقلت: يا أمير المؤمنين! من المرأتان من أزواج النبيّ [صلى الله عليه وآله وسلم] اللتان قال الله عزّ وجلّ لهما: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ ؟ قال

---

۱. تفسير القمى ۲ / ۳۷۶.

۲. التّحريم (۶۶): ۴.

۳. اداوة: مطهره، قمقمه، ظرف آب، آفتابه. رجوع شود به لغت‌نامه دهخدا، الصحاح للجوهرى ۶ / ۲۲۶۶.

عمر: واعجبا لك يابن عباس! ـ قال الزهري: كره ـ والله! ـ ما سأله عنه، ولم يكتمه ـ قال: هي حفصة وعائشة*.

و قاضى نورالله شوشترى ـ نوّرالله مرقده ـ گفته:

وأمّا ما ذكره من أنّ إفشاء سرّ رسول الله صلى الله عليه وآله منسوب إلى حفصة بلا خلاف [بين المفسّرين والمحدّثين] [1]، فلا ينافي مشاركة عائشة معها، كما صرّحوا به أيضاً، وإنّما خصّ المصنف الكلام هاهنا بعائشة؛ لكون المقام مقصوراً في [ذكر] [2] أحوالها دون حفصة، وإلاّ إفشاء السرّ قد وقع منهما، كما نطق به الآية والرواية.. إلى آخر الكلام [3].

اما آنچه گفته: پس نسبت افشاى اين سرّ به عايشه محض تهمت و افترا است!

پس اگر اين امر افترا است، عمر هم در اين افترا و تهمت شريک شيعيان است، و نيز معاذالله! لازم مى‌آيد كه كلام الهى هم افترا است.

---

* . [الف] كتاب النكاح، [باب بعد] باب [ان] تخيير امرأته لا يكون طلاقاً. (١٢). [صحيح مسلم ١٩٢/٤].

١ . الزيادة من المصدر.

٢ . الزيادة من المصدر.

٣ . احقاق الحق: ٣٠٧.

اما آنچه گفته: اگر امر برای وجوب باشد نه ندب، نهایت کار معصیت خواهد بود.

پس مدفوع است به اینکه: افشای سرّ آحاد مسلمین ممنوع و مذموم و حرام است، چه جای افشای سرّ سید المرسلینﷺ، و بر افشای احد الزوجین سرّ دیگری را ـ بالخصوص ـ مذمت **<263>** شدید واقع شده، چنانچه در "صحیح مسلم" در کتاب النکاح مسطور است:

حدّثنا أبو بکر بن أبي شیبة، حدّثنا مروان بن معاویة، عن عمر بن حمزة العمري، حدّثنا عبد الرحمن بن سعد، قال: سمعت أباسعید الخدري یقول: قال رسول الله [ﷺ]: «إن من أشرّ الناس عند الله منزلةً یوم القیامة الرجل یفضي إلی امرأته وتفضي إلیه، ثم ینشر سرّها»[1].

و در کتاب "ترغیب و ترهیب" مذکور است:

عن أبي هریرة[2]... قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم: «إن من شرّ الناس عند الله منزلة یوم القیامة الرجل یفضي إلی امرأته أو تفضي إلیه، ثم ینشر أحدهما سرّ صاحبه».

وفي روایة: «من أعظم الامانة عند الله یوم القیامة الرجل

---

۱. صحیح مسلم ۴ / ۱۵۷.

۲. في المصدر: (عن أبي سعید).

يفضي إلى امرأته أو تفضي إليه، ثمّ ينشر سرّها»[1].

و **مخاطب** افشای سرّ را در باب چهارم از قوادح قبول روایت دانسته، و در اینجا می‌چاود[2] که افشای سرّ جایز است!

راست گفته‌اند که: دروغگو را حافظه نباشد! در باب چهارم می‌گوید:

و نیز صحیح اطلاق کنند بر روایات آن کس که افشای سرّ امام نموده، و خیانت در امانت او به کار برده، مثل: ابی‌بصیر، وسیجيء ما له.[3] انتهی.

این کلامش دلالت دارد بر آنکه: افشای سرّ امام موجب فسق و جرح راوی است و باعث عدم وثوق، پس حیف! صد حیف! که حضرات اهل‌سنت بر روایات عایشه و حفصه ـ که بر افشای سرّ سید الرسل صلی الله علیه و آله جرأت کردند ـ به چه وجه اطلاق صحیح کنند و آن را معتبر پندارند؟!

و مع‌هذا امر خدا و رسول او صلی الله علیه و آله مجرّد از قرینه محمول است بر وجوب، و در این مقام چون صیغه امر را با صیغه نهی از ضدّ آن مقرون گردانیده فرمود: «فاكتمي، ولا تفشيه[4]»، به یقین معلوم شد که: کتمان این سرّ آن

---

۱. الترغيب والترهيب ۳ / ۶۱.

۲. چاویدن: فریاد کردن گنجشگ وقتی که دست بر آشیانهٔ او دراز کنند، جیرجیر کردن، نالیدن و بانگ کردن مرغ از بیم یا از دوری بچه و جز آن. به طریق استعاره بانگ کردن سایر حیوانات و انسان را گویند. رجوع شود به لغت‌نامه دهخدا.

۳. تحفهٔ اثناعشریه: ۱۱۴.

۴. گذشته از مصادر شیعه در بسیاری از مصادر عامه نیز آمده است، مراجعه

حضرت واجب و افشای آن حرام است.

و علاوه بر این آنکه هرگاه به زعم او افشای سرّ معصیت نبود، اطلاق معصیت بر آن چرا می‌کند؟![1]

اما آنچه گفته: آیه: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى ٱللَّهِ﴾ صریح دلالت می‌کند که از این معصیت توبه قبول است.

پس مخدوش است به اینکه: کلام علامه حلی علیه‌الرحمه در این مقام در قبول توبه و عدم آن نیست تا اینکه گفتگو در اینجا جاری تواند شد.

اما آنچه گفته: و بالاجماع ثابت است که: حفصه توبه نمود و مقبول شد.

پس در حیّز منع است، مدعی را باید که دلیلی بر آن اقامت نماید، و آنچه قاضی القضات عبدالجبار معتزلی در کتاب "مغنی" برای اثبات این مطلب ذکر کرده، سید مرتضی علم الهدی ـ کما ینبغي ـ به دفع آن پرداخته، هر کسی که خواسته باشد به کتاب "شافی" رجوع نماید[2].

⊃ شود به: عمدة القاری ۱۳ / ۱۹، الکشاف ۴ / ۱۲۴، تفسیر نسفی ۴ / ۲۵۸، تفسیر رازی ۳۰ / ۴۱، السیرة الحلبیة ۳ / ۴۰۳.

۱. اشاره است به کلام او: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى ٱللَّهِ ..﴾ صریح دلالت می‌کند که از این معصیت توبه قبول است.

۲. در مغنی و شافی مطبوع پیدا نشد.

و دعوى اجماع بر وقوع توبه باطل محض است؛ زيرا كه شيعه در اين اجماع داخل نيستند.

اما آنچه گفته: چنانچه تا آخر عمر در ازواج مطهرات داخل بود.

پس در ازواج داخل بودن حفصه، دليل وقوع توبه از او نمى‌تواند شد؛ زيرا كه در ميان هر دو امر ملازمه متحقق نيست، و كسى كه به آن قائل شود اقامهٔ دليل بر او واجب است.

اما آنچه گفته: در "مجمع البيان" طبرسى ـ كه معتبرترين تفاسير شيعه است ـ <264> مى‌گويد: قيل: إن رسول‌الله صلى الله عليه وآله... الى آخر.

پس مقدوح است به اينكه: اين روايت از كتب اهل‌سنت منقول است نه از كتب شيعه، چنانچه لفظ: (قيل) دلالت بر مجهوليت يا ضعف قائلش مى‌كند.

و روايتى كه از عياشى از امام محمد باقر عليه السلام نقل كرده و گفته:
إنّه زاد في ذلك: «انّ كلّ واحد منهما حدّثت أباها بذلك [1]».

آن روايت البته نزد شيعه معتبر است و موافق مطلب شيعه، چنانچه معلوم شد.

---

١. تقدّم أن الرواية من الجزء المفقود من تفسير العياشي، وروي عنه في بحار الأنوار ٢٢ / ٢٣٠، مجمع البيان ١٠ / ٥٦، الصافى ٥ / ١٩٤، نور الثقلين ٥ / ٣٧٠ وغيرها.

اما آنچه گفته: معلوم بودن خلافت شيخين به آن جناب... الى آخر.

پس مخدوش است به اينكه در قوله عليه السلام: «إنّه يملك من بعده أبو بكر وعمر»، مراد آن حضرت تملّك ايشان به طريق تغلب است نه به طريق استحقاق، و در ملك و خلافت تفاوت بسيار است؛ و لهذا عمر از صحابه مى‌پرسيد كه: (أنا ملك أم خليفة؟) [1].

و قاضى نورالله شوشترى عليه‌الرحمه در "احقاق الحق" براى دفع اين توهم گفته:

ربّما يتوهم الناظر فيما رويناه ـ من إخبار النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لحفصة بأنّ أبا بكر وعمر يملكان بعده ـ أنّ ذلك ناظر إلى الخلافة، فقد ثبت النصّ على خلافتهما، وتمّ الدست [2] لأهل السنة.

فنقول: لا كلّ سوداء تمرة، ولا كلّ حمراء خمرة، فإن النظر نظران: نظر بادٍ، ونظر تحقيق وسداد، والنظر البادي كثيراً ما يخطي في البادي [3]، والله الهادي، فليتأمل الفطن:

---

١. رجوع شود به: كنز العمال ١٢ / ٥٦٧، الطبقات الكبرى ٣ / ٣٠٦، تاريخ الطبرى ٣ / ٢٩٧، إزالة الخفاء: ١ / ٢٢٧.

٢. في المصدر: (الدسّ)، وهو الظاهر.

٣. في المصدر: (المبادي).

أولاً: إن الملك مقابل للخلافة والإمامة في لسان الشرع.. [1]
إلى آخر ما قال، وقد تركنا ذكر تمام كلامه خوفاً عن ملال الناظر من الإطناب، ومن أراد الاطلاع عليه فليرجع إلى ذلك الكتاب.

و ترک عتاب بر ایشان هرگز دلالت بر رضا نمی‌کند، بلکه چون عتاب مستلزم اشاعهٔ آن سرّ بود، از این باعث از عتاب بر آن - بنابر مصلحت - اعراض فرمود.

---

١. كما ورد في الحديث من أن (الخلافة بعدي ثلثون سنة، ثم يكون بعد ذلك الملك) وهذا الحديث ذكره ابن حجر المتأخر في صواعقه [١ / ٦٥]، وقال: أنه أخرجه أحمد عن سفينة وأخرجه أيضا أصحاب السنن وصححه ابن حبان وغيره. انتهى.

وأيضاً؛ لو كان المراد به الخلافة الثابتة من الله تعالى ورسوله لأظهرها النبي صلى الله عليه وآله قبل ذلك لأبي بكر وعمر وقررها بعده لهما مع أنه لم يتحقق شيء من ذلك اتفاقاً.

وأيضاً؛ لو كان المراد به الخلافة لاحتجّ به أبو بكر يوم السقيفة أو أحد من متأخري أهل السنة الذين تكلفوا لإثبات النصّ له بالأدلة الواهية سيما هذا الناصب الغريق المتمسك بكل حشيش. انظر: احقاق الحق: ٣٠٧.

طعن ششم

حسادت بر حضرت خدیجه علیها السلام

قال: طعن ششم:

آنکه عایشه خود گفته است:

ما غِرتُ علی أحد من نساء النبيّ صلی‌الله‌علیه [و آله]وسلم ما غِرتُ علی خدیجة، وما رأیتُها [1] قطّ، ولکن کان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه [و آله]وسلم یکثر ذکرها.

جواب از این طعن آنکه: غیرت و رشک کردن جبلّت زنان است، در امور جبلّیه مؤاخذه نیست، آری اگر به مقتضای غیرت، قولی یا فعلی مخالف شرع صدور یابد، آن وقت ملامت متوجه می‌شود.

و در حدیث صحیح وارد است که: یکی از امهات المؤمنین که در خانهٔ او آن جناب تشریف داشتند و خاتون دیگر از ازواج مطهرات برای آن جناب طعامی لذیذ ساخته فرستاد، غیرت کرد و طبقی را که در آن طعام بود از دست خادمهٔ آن خاتون دیگر گرفته بر زمین زد که طبق هم شکست و طعام هم

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (رأیتنا) آمده است.

ریخت! آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم خود بـه نـفس نـفیس بـرای حرمت طعام ـ که نعمت الهی است ـ برخاست و طعام را از زمین می‌چید و می‌فرمود که: «غارت أُمّکم».

در آن وقت عتابی و توبیخی در حق اُمّ المؤمنین نفرمود، و دیگر امتیان را در حق آن امهات خود چه لایق که در این قسم امور هدف سهام طعن خود سازند؟! معاذالله من ذلك.

و جایی که در کتب امامیه حسد حضرت آدم ابوالبشر و رشک بردن او بر منازل ائمه [علیهم السلام] مروی و منقول <265> باشد اینقدر غیرت عایشه را چه جای شکایت خواهد بود [1].

أقول:

علامه حلی علیه‌الرحمه گفته:

وقد روى الحميدي في الجمع بين الصحيحين، عن عائشة قالت: ما غِرتُ على أحد من نساء النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم ما غرت على [2] خديجة، وما رأيتها قطّ، ولكن كان يكثر [3]

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۵.

۲. لم ترد (على) في المصدر.

۳. في المصدر: (يكرّر).

ذكرها، وربّما ذبح الشاة ثمّ يقطعها أعضاءً، ثمّ يبعثها في صدائق خديجة، فربّما قلت له: كأنّما لم يكن في الدنيا امرأة إلاّ خديجة، فيقول: «إنها كانت [لي] [1] وكان لي منها ولد» [2].

قالت عائشة: وأمره ربّه ـ أو جبرئيل ـ أن يبشّرها أنّ خديجة لها بيت في الجنة من الفضّة [3].

وأجمع المسلمون على أنّ خديجة من أهل الجنة، وعائشة قاتلت أمير المؤمنين عليه السلام بعد الإجماع على إمامته، وقتلت بسببها نحو من ستّة عشر ألف صحابي وغيره من المسلمين.

و نيز گفته:

ونقل الغزالي سوء صحبتها لرسول الله [صلّى الله عليه وآله] فقال: إنّ أبا بكر دخل يوماً على النبيّ صلّى الله عليه وآله وقد وقع منها في حق النبيّ [صلّى الله عليه وآله] أمر

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. أقول: روى جمع كثير من العامة كلام عائشة في غيرتها على خديجة، فانظر مثلاً: صحيح البخاری ۴ / ۲۳۰ ـ ۲۳۱، و ۶ / ۱۵۸، و ۷ / ۷۶، و ۸ / ۱۹۵، مسند أحمد ۵۸/۶، ۲۰۲، ۲۷۹، صحيح مسلم ۷ / ۱۳۳ ـ ۱۳۴، سنن ابن ماجة ۱ / ۱۴۳، سنن الترمذی ۳ / ۲۴۹ و ۵ / ۳۶۶، سنن البيهقی ۷ / ۳۰۷، سنن النسائی ۵ / ۹۴، ۲۹۰، المعجم الكبير للطبرانی ۲۳ / ۱۱ ـ ۱۲، الاستيعاب ۴ / ۱۸۲۳ .. وغيرها.

۳. دو سطر گذشته در مصدر مطبوع نیامده است.

مكروه، فكلّفه النبيّ [صلى الله عليه وآله] أن يسمع ما جرى ويدخل بينهما، فقال لها رسول الله [صلى الله عليه وآله]: «تكلّمين أو أتكلّم؟» فقالت: بل تكلّم، ولا تقل إلاّ حقّاً!

فلينظر العاقل إلى [هذا] [1] الجواب، وهل كان عنده عليه السلام إلاّ الحق؟! وينظر في الفرق بين خديجة وعائشة، وقد أنكر الجاحظ ـ من أهل السنة ـ في كتاب الإنصاف غاية الإنكار على من يساوي عائشة بخديجة أو يفضّلها [عليها]. [2] انتهى.

از ملاحظه این کلام واضح است که: غرض علامه حلی علیه‌الرحمه از ذکر روایتی که این ناصبی صدر آن را نقل نموده و از نقل تتمهٔ آن اعراض ورزیده، اثبات تفضیل حضرت خدیجه بر عایشه و نفی مساوات در میان هر دو است، و روایت مذکوره را از باب مقدمات این مطلب گردانیده، و **مخاطب** از غایت خیانت ـ که در جبلّت او است ـ صدر روایت را طعنی به استقلال قرار داده تا جوابی که نوشته به زعم او درست تواند شد!

و صاحب "جامع الاصول" این حدیث را در فضائل حضرت خدیجه ذکر نموده و گفته:

وفي أُخرى: وكان إذا ذبح الشاة يقول: «أرسلوا بها إلى

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. الزيادة من المصدر، انظر: نهج‌الحق: ۳٦۹ ـ ۳۷۰.

أصدقاء خديجة» قالت: فأغضبته [۱] يوماً ، فقلت: خديجة [عجوز] [۲]! فقال: «إنّي رزقت حبّها» [۳].

يعنى در روايتى ديگر وارد است كه: بود رسول خداﷺ وقتى كه ذبح مى‌كرد گوسفندى را مى‌گفت: «بفرستيد آن را به سوى زنانى كه با خديجه دوستى داشتند». عايشه گفت: من روزى آن حضرت را در غضب آوردم و گفتم كه: خديجه [پيرزنى بود] [۴]! فرمود كه: «به درستى كه من روزى كرده شدم محبت او را».

وفي أُخرى: قالت: استأذنت هالة بنت خويلد، أُخت خديجة، على رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، فعرف استيذان خديجة فارتاح [۵] لذلك، فقال: «اللهم هالة بنت خويلد»، فغرت، فقلت: وما تذكر من عجوز من عجائز قريش، حمراء الشدقين، هلكت في الدهر، قد أبدلك الله خيراً <266> منها.

أخرجه البخاري ومسلم.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (ما غضبة) آمده است.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. جامع الأصول ۹ / ۱۲۲.

۴. زياده از مصدر ترجمه شد.

۵. في المصدر: (فارتاع).

ولمسلم: قالت: ما غرتُ على امرأة ما غرتُ على خديجة لكثرة ذكره إيّاها.. وما رأيتها قطّ، وقالت: لم يتزوّج على خديجة حتّى ماتت.

وفي رواية الترمذي: ما غرت على أحد من أزواج النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ما غرت على خديجة، وما لي[١] أن أكون أدركتها، وما ذاك إلاّ لكثرة ذكر رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لها، وإن كان ليذبح الشاة فيتبع[٢] بها صدائق خديجة، فيهديها لهنّ.

وفي أُخرى له: ما حسدت امرأة ما حسدت خديجة، وما تزوجّني رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم إلاّ بعد ما ماتت، وذلك أن رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم بشّرها ببيت في الجنة من قصب - يعني قصب اللؤلؤ - لا صخب فيه ولا نصب.[٣] انتهى.

و ترجمه روايت اخيره اين است: عايشه گفت: حسد نكردم زنى را آنچه حسد كردم من خديجه را، و حال آنكه تزويج نكرد مرا مگر بعد اينكه

---

١. في المصدر: (بي).

٢. في المصدر: (فيتتبع).

٣. جامع الأصول ٩ / ١٢٢.

خدیجه فوت شده بود، و سبب این حسد آنکه بشارت داد خدای تعالی او را به خانه [ای] در بهشت از قصب ـ یعنی: قصب مروارید ـ که نیست در آن شور و آواز [۱] [و] نه رنج.

و در "روضة الاحباب" به روایت عایشه مسطور است:

و نوبتی هاله خواهر خدیجه بر در خانه آمد، و بر سبیل استیذان در خانه را بکوفت، پس [از] [۲] استیذان خدیجه را یاد کرد، و مضطرب و فزع ـ و به روایتی آنکه: پر فرح و مسرور ـ گشت، و گفت: «بار خدایا! این را هاله گردان»، من غیرت بردم و گفتم: چند یاد عجوزی از عجائز قریش کنی که از غایت پیری دندان در دهن وی نمانده و عمر خویش گذرانیده بود، حق تعالی عوض بهتر از او به تو داد، حضرت در غضب شد چنانکه موی پیش سر وی در حرکت آمد، و فرمود: «به خدا سوگند که بهتر از وی هیچ زن خداوند تعالی به من نداد، ایمان آورد وقتی که همه مردم کافر بودند، و راست‌گویی داشت مرا وقتی که همهٔ مردم تکذیب من کردند، و مواسات نمود به مال خود به آن وقتی که همهٔ مردم مرا محروم می‌داشتند، و خداوند تعالی مرا از وی فرزندان داد». گوید ـ یعنی عایشه ـ با نفس خویش گفتم که: دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نکنم. [۳] انتهی.

---

۱. یعنی: سر و صدا.

۲. زیاده از مصدر.

۳. روضة الأحباب: ، ورق: ۱۸۰.

و از اين روايات ظاهر است كه عايشه اغضاب رسول خدا ﷺ نموده، و اغضاب نبىّ به تصريح اين ناصبى كفر است [۱].

و نيز ظاهر است كه: عايشه حسد حضرت خديجه نمود، و ذكر رسول خدا ﷺ او را، و فرستادن پارۀ گوشت به خانه‌هاى زنانى كه با خديجه دوستى داشتند، و خوش شدن آن حضرت به آمدن هاله، بر عايشه شاق و گران آمد و خواست كه چنين رعايت حقوق او را ترک نمايد، و بلا شبهه اين معنا بغض و حسد حرام است.

اما آنچه گفته: غيرت و رشک جبلّت زنان است و بر امور جبلّيه مؤاخذه نيست... الى آخر.

پس بدان كه اين جواب مأخوذ است از قول صاحب "ابطال الباطل" و آن اين است:

ما ذكر من حديث الفضل كان من باب غيرة النساء، وهل يؤاخذن [۲] بها؟! [۳]

و قاضى نورالله ـ نوراللهمرقده ـ در جواب آن گفته:

---

۱. تحفۀ اثناعشريه: ۲۷۸.

۲. در [الف] اشتباهاً: (يؤاخذون) آمده است.

۳. احقاق الحق: ۳۰۸.

نعم يؤاخذن [۱] بها بعد ما سمعن قوله تعالى: ﴿يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ..﴾ [۲] إلى آخر الآية. <267>
ولولا اتقاؤهنّ عن مثل ذلك فما وجه امتيازهن عن النساء المحصنات؟ [۳] انتهى.

و نيز حسد بلا شک حرام و معصيت است، و عايشه به اقرار خود حسد حضرت خديجه نموده، و خود ناصبى مقرّ است كه اگر به مقتضاى غيرت قولى يا فعلى مخالف شرع صدور يابد ، ملامت متوجه مى‌شود، پس بر عايشه ملامت متوجه خواهد شد.

اما آنچه گفته: در حديث صحيح وارد است كه يكى از امهات المؤمنين كه در خانهٔ او آن جناب تشريف داشتند و خاتون ديگر... الى آخر.

پس بدان كه آن أمّ‌المؤمنين عايشه و آن خاتون ديگر صفيه بود، و **مخاطب** به جهت اخفاى فضيحت عايشه ، نام او نبرده، چنانچه ابى‌على يحيى بن عيسى‌بن جزله الحكيم البغدادى در "مختار مختصر كتاب تاريخ بغداد" خطيب اين قصه چنين نقل كرده:

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (يؤاخذون) آمده است.
۲. الأحزاب (۳۳): ۳۲.
۳. احقاق الحق: ۳۰۸.

قالت حسرة : سألت عائشة زوج النبيّ [ﷺ] ، فقلت : هل كنتنّ تغرن على نبيّ الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم ؟ فقالت : شديداً ! ولقد رأيتني يوماً بعثتْ إليه صفية بإناء فيه طعام ـ وهو عندي وفي يومي ـ فما هو إلاّ أن بصرت بالإناء قد أقبل حتّى أخذتني رعدة شديدة كادت أن يغلب عليّ، فلمّا وصل الإناء إليّ حيث أنا[1] صدمته بيدي ، فكفأتُه على الأرض، فرماني رسول الله [ﷺ] ببصره ، وعرفت الغضب في طرفه ، وذهب عني ما كان قد خامرني ، وقلت : أعوذ بالله من غضب رسوله .. فسكن غضبه ، فقلت : ماكفارة ما أتيته يا رسول الله ؟ قال : «إناء كإنائها ، وطعام كطعامها ، ترسلين بها[2] إليها». [3]انتهى .

اما آنچه گفته : توبيخى در حق آن اُمّ‌المؤمنين نفرمود.

پس دانستى كه حضرت رسول خدا ﷺ بر اين فعل عايشه غضب فرموده.

اما آنچه گفته: و جايى كه در كتب اماميه حسد حضرت آدم ابوالبشر... الى آخر.

---

۱. في المصدر :(أناله) .

۲. في المصدر :(أو قال : تبعثين به) .

۳. تاريخ بغداد ۴ / ۳۵۶ ، وانظر : مسند أحمد ۶ / ۲۷۷ .

پس مراد از لفظ (حسد) در آنجا غبطهٔ مجوّزه است نه حسد محظور که به معنای ابتغای زوال نعمت از محسود است، به خلاف حسد و غیرت عایشه به دلیل آنکه عایشه به حضرت رسول خدا ﷺ گفت:

ما تذكر عجوزاً من عجائز قريش حمراء الشدقين، هلكت في الدهر ،فأبدلك الله خيراً منها [1].

و این کلام او دلالت می‌کند بر اینکه غرض آن بود که آن حضرت از اکثار ذکر خدیجه باز ماند، و نیز این عیب کردن او [2] ازرا و غیبت حرام است.

---

۱. انظر : صحیح البخاری ۴ / ۲۳۱، صحیح مسلم ۷ / ۱۳۴ ، السنن الکبری للبیهقی ۷ / ۳۰۷.. وغیرها.

۲. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

طعن هفتم

اعتراف به معصیت بودن جنگ با امیرمؤمنان علیه السلام

قال: طعن هفتم:

آنکه عایشه... در آخر حال می‌گفت که:

قاتلت علیّاً، لوددت أني کنت نسیّاً منسیّاً.

جواب آنکه این روایت به این لفظ صحیح نشده، صحیح اینقدر است که هرگاه که یوم الجمل را یاد می‌فرمود آنقدر می‌گریست که معجر مبارکش به اشک تر می‌گشت به سبب آنکه در خروج عجله فرمود و ترک تأمل نمود و از پیشتر تحقیق نفرمود که آب حوأب در راه واقع است یا نه، تا آنکه این قسم واقعهٔ عظمیٰ رو داد.

و در کتب صحیحه اهل‌سنت این لفظ از حضرت امیر‌علیه‌السلام مروی و صحیح است که: چون شکست بر لشکر امّ المؤمنین افتاد و مردم از طرفین مقتول شدند و حضرت امیر‌علیه‌السلام قتلی را ملاحظه فرمود رانهای خود را کوفتن گرفت و می‌فرمود که:

يا ليتني متّ قبل هذا، وكنت نسيّاً منسيّاً. <268>

و اگر از عايشه هم اين عبارت ثابت شود، از همين قبيل ندامت خواهد بود كه در اين قسم خانه‌جنگيها هر دو جانب را رو مى‌دهد.

و اين از كمال انصاف طرفين، و رجوع به حق، و معرفت مراتب همديگر مى‌باشد، چه بلا است كه اين را در مطاعن مى‌شمارند؟! اگر اصرار بر آن مى‌نمودند چه خوبى داشت! (۱)

أقول:

آنچه گفته: اين روايت به اين الفاظ صحيح نشده.

پس جوابش آنكه: سبط بن الجوزى در "تذكرة خواصّ الأمة" گفته:

قال هشام: فكانت بعد الجمل تبكي وتقول: ليتني كنت نسياً منسياً! (۲)

---

۱. تحفهٔ اثناعشريه: ۳۳۵.

۲. تذكرة الخواص: ۸۰.

وذكروا: أن يوم الجمل ذكر عند عائشة، فقالت: والناس يقولون يوم الجمل؟ قالوا لها: نعم، فقالت: وددت أني لو كنت جلست كما جلس صواحبي، وكان أحب إليّ من أن أكون ولّدت من رسول الله بضع عشرة كلّهم مثل عبد الرحمن بن الحارث بن هشام أو مثل عبد الله بن الزبير..!

. . . .

انظر: أسدالغابة ٢٨٤/٣، مجمع‌الزوائد ٢٣٨/٧، تاريخ‌مدينةدمشق ٢٧٤/٣٤.. وغيرها.

روى إسحاق بن راهويه أنها كانت إذا قرأت الآية : ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ .. ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٣٢] بكت بكاءً شديداً حتّى تبلّ خمارها . راجع : مسند ابن راهويه ٤١/٢ ، الطبقات الكبرى ٨ / ٨١، وتاريخ الإسلام للذهبي ٤ / ٢٥٣ .. وغيرها.

وقال : وكانت تحدث – أولاً – نفسها أن تدفن في بيتها ، فقالت : إني أحدثت بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم حدثاً ، ادفنوني مع أزواجه .. فدفنت بالبقيع .

وقال الذهبي : وتعني بالحدث ، مسيرها يوم الجمل .

انظر : مسند إسحاق بن راهويه ٢ / ٤٣ .

وروى ابن سعد ـ أيضاً ـ أنها قالت عند وفاتها : إني قد أحدثت بعد رسول الله صلى‌الله عليه [وآله]وسلم فادفنوني مع أزواج النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم .

لاحظ : الطبقات الكبرى ٨ / ٧٤ .

وروى ابن طيفور ، عن الزبير ـ عن أبيه ـ : ان عائشة لما احتضرت جزعت ، فقيل لها: أ تجزعين يا أُمّ المؤمنين وأنت زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمّ المؤمنين وابنة أبي بكر الصديق ؟! فقالت : إن يوم الجمل معترض في حلقي ! ليتني متُّ قبله أو كنت نسياً منسياً .

راجع : بلاغات النساء ابن طيفور ٩ ـ ٨

وروى الخطيب البغدادي : ما ذكرت عائشة مسيرها [في وقعة الجمل] قطّ إلاّ بكت حتّى تبلّ خمارها ، وتقول : يا ليتني كنت نسياً منسياً .

قال سفيان : النسي المنسي ، الحيضة الملقاة .

و در "مودة القربى" تصنيف سيد على همدانى مذكور است:

عن عروة، عن عائشة... قالت: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «إن الله قد عهد إليّ أنّ من خرج على علي [عليه السلام] فهو كافر في النار، وأجدر بالنار».

قالت: فأُنسيتُ هذا الحديث يوم الجمل حتّى ذكرته بالبصرة، وأنا أستغفر الله، وما عسى أن يكون [1].

حاصل آنكه روايت شده از عروه از عايشه كه گفت: فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله: «خداى تعالى عهد نموده است به سوى من كه كسى كه خروج

راجع: تاريخ بغداد ۹ / ۱۸۵ - ۱۸۴.

وانظر: الاعتقاد والهداية للبيهقي ۲ / ۲۷۳، تفسير الآلوسي ۲۲ / ۱۰ - ۱۱.. وغيرهما.

وبعضهم روى قولتها من دون إشارة إلى حرب الجمل، فلاحظ مثلاً: مسند أحمد ۱ / ۲۷۶، ۳۴۹، صحيح البخاري ۶ / ۱۰، المستدرك للحاكم ۴ / ۶، ۹، المصنف لابن أبي شيبة ۸ / ۱۹۱، المصنف لعبد الرزاق ۱۱ / ۳۰۷، مسند ابن راهويه ۲ / ۴۱ - ۴۰، مسند أبي يعلى ۵ / ۵۸ - ۵۷، صحيح ابن حبان ۱۶ / ۴۲، الطبقات الكبرى ۷۳ - ۷۳، ۷۶، المعجم الكبير ۱۰ / ۳۲۱، تفسير الثعلبي ۶ / ۲۱۱، أسباب النزول للواحدي: ۲۱۹، تاريخ الاسلام للذهبي ۴ / ۲۵۰ - ۲۵۳، سير أعلام النبلاء ۲ / ۱۸۰ - ۱۸۱، الدرّ المنثور ۳۷/۵، تاريخ بغداد ۵ / ۲۵۸، البداية والنهاية ۸ / ۱۰۱، النهاية لابن الأثير ۵ / ۵۱، سبل الهدى والرشاد للصالحي الشامي ۱۱ / ۱۷۰ - ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۱، عمدة القاري ۱۹ / ۸۷، فتح الباري ۸ / ۳۷۲، لسان العرب ۵ / ۳۲۳، تاج العروس ۲۰ / ۲۴۱ .. وغيرها.

۱. مودة القربى، المودّة الثالثة، عنه ينابيع المودة ۲ / ۲۷۵.

نماید بر علی علیه السلام پس او کافر است و در جهنم، و لایق است به آتش دوزخ».

گفت عایشه که: پس فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه یاد کردم آن را در بصره، و من طلب مغفرت می‌کنم از خدا، و قریب نیست که این توبهٔ من مقبول شود. انتهی.

اما آنچه گفته: صحیح اینقدر است که هرگاه که یوم الجمل را یاد می‌فرمود آنقدر می‌گریست که معجر مبارکش تر می‌گشت.

پس ترجمهٔ قول نصرالله کابلی است [1].

و قاضی القضات عبدالجبار معتزلی در کتاب "مغنی" سبب اینقدر گریستن [را] چنین ذکر کرده که:

عایشه به سوی ابوبکره ـ که صحابی بود ـ مردی را فرستاد و گفت: تو چرا نزد من نمی‌آیی؟! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی شنیدی، یا از من بدعتی حادث شده؟ ابوبکره در جواب گفت: نه آن است و نه این است، تو یاد داری روزی را که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هلك الناس حيث أطاعوا النساء»، و سه بار تکرار فرموده، هرگاه که آن مرد به نزد عایشه آمد و این خبر گفت، بکت حتّى بلّت خمارها، یعنی گریست آنقدر که تَر کرد معجر او را [2].

---

۱. الصواقع، ورق: ۲۸۲.

۲. المغنی ۲۰/ ق ۲/ ۹۰.

و قاضی القضات این خبر را برای اثبات توبه عایشه نقل نموده، و توبه دلیل صدور گناه است.

و سید مرتضی علم الهدی به جهت دفعِ جواب قاضی القضات گفته:

فأمّا ما عقّب به ذلك من خبرها مع أبي بكرة وبكائها [حتّى بلّت خمارها] [۱].

فقد بيّنا أنّ البكاء دليل التحسّر والتأسّف [۲]، وأنّه يحتمل غير التوبة كاحتماله لها [۳].

و گریستن عایشه به این مرتبه که معجر او را تَر کند در قصهٔ دیگر نیز منقول است، و آن قصه ـ بنابر آنچه در "صحیح بخاری" مذکور است ـ این است که:

هرگاه که عبدالله بن زبیر گفت: (لتنتهينّ [۴] عائشة أو لأحجرنّ عليها).

عایشه گفت: (أهو قال هذا؟!) گفت: آری، گفت: (لله عليّ نذر أن لا أُكلّم ابن الزبير أبداً).

یعنی برای خدا بر من نذر است که من کلام نکنم ابن زبیر را گاهی [۵]، و

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر: (والتلهف).

۳. الشافي ۴ / ۳۶۱.

۴. در [الف] اشتباهاً: (لتنتهنّ) آمده است.

۵. یعنی: هیچ گاه.

هرگاه که مهاجرت في‌ما بین به طول کشید، ابن زبیر کسی را فرستاد **<269>** که به نزد عایشه شفاعت او کند، عایشه گفت: (لا والله! لا أُشفّع فيه أبداً، ولا أحنث[1] في نذري). چون مدتی نیز بر این معنا بگذشت، ابن زبیر از مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود ـ که هر دو از بنی‌زبیر[2] بودند ـ گفت: قسم می‌دهم شما را به خدا که مرا به نزد عایشه برید، پس آن هر دو رفتند و گفتند: السلام علیک و رحمة‌الله، آیا ما را اذن می‌دهی که ما به نزد تو بیاییم[3]؟ عایشه گفت: بیایید، گفتند: ما همه بیاییم؟ گفت: آری، همه‌ها بیایید، و ندانست که ابن زبیر با ماست، پس آنها به خانه عایشه داخل شدند و ابن زبیر اندرون پرده رفت و به گردن عایشه چسبید و او را قسم می‌داد و می‌گریست، مسور و عبدالرحمن نیز او را قسم می‌دادند: اینکه با ابن زبیر کلام بکنی و می‌گفتند که: به تحقیق تو می‌دانی که پیغمبر خدا نهی کرده از هجرت، و حلال نیست مسلم را که هجرت کند از برادر دینی زیاده از سه شب، بعد از گفتگوی بسیار عایشه گفت که: (إنّي نذرت، والنذر شديد)، تا آنکه به گفته مسور و عبدالرحمن عایشه با ابن زبیر کلام کرد و چهل رقبه به جهت مخالفت نذر آزاد نمود.

---

۱. في المصدر: (أتحنّث).

۲. في المصدر: (بنی زهرة).

۳. در [الف] اشتباهاً: (من به نزد تو بیایم) آمده است، ولی در روایت صحیح بخاری: (أندخل) ذکر شده، با توجه به متن عربی تصحیح شد.

وكانت تذكر نذرها بعد فتبكي حتّى تبلّ دموعها خمارها [۱].

و نورالدين سمهودى صاحب كتاب "تاريخ مدينه" در كتاب "جواهر العقدين" گفته:

وفي الصحيحة [۲] أيضاً: قول عائشة: عليّ نذر أن لا أُكلّم ابن الزبير أبداً.

قال ابن التين [۳]: التقدير: عليّ نذر إن كلّمته. انتهى.

وهو موافق للرواية الأُخرى: لله عليّ نذر إن كلّمته.

فالنذر معلّق على كلامها له لا أنّها نذرت ترك كلامه، وجعلت الترك قربة تلزم بالنذر، وقصّتها في ذلك:

أنها رأت أنّ ابن الزبير قد ارتكب أمراً عظيماً، حيث قال: أما ـ والله! ـ لتنتهينّ [۴] عائشة عن بيع رباعها أو لأحجرنّ عليها، وكانت لا تمسك شيئاً ممّا جاء [۵] من رزق الله، بل تتصدق به، [فرأت] [۶] انّ في قوله ذلك جرأة عليها، وتنقيصاً لقدرها بنسبتها

---

۱. صحيح بخارى ۷ / ۹۰.

۲. في المصدر: (الصحيح).

۳. في المصدر: (ابن عبد البر).

۴. در [الف] اشتباهاً: (لتنهتن) آمده است.

۵. في المصدر: (جاءها).

۶. الزيادة من المصدر.

إلى ارتكاب التبذير الموجب لمنعها من التصرّف مع كونها أُمّ‌المؤمنين، وخالته ـ أُخت أُمّه ـ، ولم يكن أحد عندها في منزلته، فرأت ذلك منه نوع عقوق، فجعلت مجازاته ترك مكالمته.[1] انتهى.

اما آنچه گفته: در کتب صحیحه اهل‌سنت این لفظ از حضرت امیر علیه‌السلام مروی و صحیح است.

پس مرویات اهل‌سنت در مقابله شیعه ذکر کردن خلاف شرطی است که در اول کتاب نموده[2].

هرگاه جناب امیر علیه‌السلام ـ به اعتراف والد **مخاطب** ـ مأمور بود به قتال عایشه ـ کما سبق[3] ـ، پس تأسّف بر آن از افترائات خوارج باشد.

و آنچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مروی است این است:

وددت أنّي متّ قبل اليوم بعشرين سنة[4].

و غرض آن حضرت از این قول ـ بر فرض صحت روایت ـ تأسّف است بر مقتول شدن خاصّان اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب خود مانند:

---

۱. جواهر العقدين ۱ / ۲۱۵ ـ ۲۱۶.

۲. تحفهٔ اثناعشریه: ۲.

۳. در طعن دوم عمر از قرة العینین: ۲۲۶ گذشت، لازم به تذکر است که صاحب تحفه نیز این مطلب را پذیرفته است، مراجعه شود به: تحفهٔ اثناعشریه: ۳۱۹.

۴. المصنف لابن أبي شيبة ۸ / ۷۲۰، الطبقات لابن سعد ۵ / ۵۵.

عمار[بن] ياسر و اويس قرنی و غير ايشان، چنانچه سيد مرتضی علم‌الهدی گفته:

فأمّا أمير المؤمنين [عليه السلام]؛ فمعنى كلامه ـ إن صحّت الرواية ـ أنّه كان محزوناً بقتل شيعته وأصحابه وفقد أنصاره المخلصين في ولايته، وبوقوع الفتنة في الجمهور ودخول الشبهة على كثير من أهل الإسلام[1]. <270>

يعنی اما اميرالمؤمنين عليه السلام، پس اگر روايت منقول از آن حضرت صحيح بوده باشد، معنای كلام آن حضرت اين خواهد بود كه: آن حضرت محزون بود به مقتول شدن شيعيان و اصحاب آن حضرت، و فقدان انصار مخلصين در ولايت او [و] به وقوع فتنه در جمهور، و دخول شبهه بر بسياری از اهل اسلام.

اما آنچه گفته: از كمال انصاف طرفين و رجوع به حق... الی آخر.

پس جوابش آنكه: جناب امير عليه السلام هميشه بر حق بود، و در قتال با عايشه بر صواب، و ممتثل امر پيغمبر خدا صلی الله عليه و آله، رجوع به حق در حق آن جناب معنا ندارد! ليكن از اين قول ناصبی معلوم شد كه عايشه در خروج خود و قتال با جناب امير عليه السلام بر باطل بود، و غرض شيعه هم از نقل قول او همين است كه شناعت و قباحت فعل عايشه آنقدر ظاهر است كه خود او هم به آن اقرار كرد، و گفت: ليتني كنت نسياً منسياً.

---

۱. الشافي ۴ / ۳۶۰.

طعن هشتم

تصرف بی جا در حجره منوره

پیامبر صلی الله علیه و آله

قال: طعن هشتم:

آنکه حجره رسول خدا صلى الله عليه وآله را که مسکن او بود مقبرهٔ پدر خود و دوست پدر خود که عمر بود گردانید.

جواب از این طعن آنکه: در احادیث صحیحه آن حضرت صلی‌الله علیه [وآله]وسلم در کتب اهل‌سنت موجود است که: آن حضرت گاهی صراحتاً و گاهی اشارتاً شیخین را بشارت به جوار خود در دفن داده‌اند، چنانچه حضرت امیر عليه السلام در وقتی که دفن عمر بن الخطاب در آن حجرهٔ متبرکه قرار یافت فرمود:

وإني كنت لأظنّ أن يجعلك الله مع صاحبيك[1]؛ إذ كنت كثيراً أسمع رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم [يقول:] كنت أنا وأبو بكر وعمر[2]، وقمت أنا وأبو بكر وعمر، وانطلقت أنا [و] أبو بكر وعمر.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (صاحبك) آمده است.

٢. در [الف] اشتباهاً جملهٔ آتیه: (وانطلقت أنا وأبو بكر وعمر) اینجا تکرار شده.

و این بشارت با کمال رضا و خشنودی ادلّ است از صریح امر بر جواز دفن اینها.

و اگر صریح امر آن حضرت در کار می‌شد، پس حضرت امام حسن علیه السلام چرا دفن خود در آن حجره می‌خواست که حصول امر شریف در آن وقت از محالات بود بالبداهة.

جواب دیگر: حجرات ازواج مطهرات ـ به تملیک پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم ـ ملک آنها بود موافق حکم فقهی؛ زیرا که نزد فقها ثابت است که چون شخصی خانه بسازد به نام یکی از اولاد خود، یا بخرد، و باز در قبض آن کس بدهد ملک او می‌شود، و دیگر اولاد و وارثان را در او دخل نمی‌ماند، و علی هذا القیاس ازواج و دیگر اقارب را هم همین حکم است.

و بلا شبهه آن جناب هر حجره به نام زوجه [ای] ساخته داده بود و آن زوجه در آن حجره شکست و ترمیم و تضییق و توسیع و بر آوردن دروازه و ناودان و دیگر تصرفات مالکانه به حضور آن حضرت می‌کرد.

و هم بر این منوال حال حجرهٔ حضرت زهرا علیها السلام و خانهٔ اسامة بن زید است که همه مالک مساکن خود بودند و اشارهٔ قرآنی در حق ازواج خود قریب به تصریح انجامیده بود، قوله تعالی: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [1].

و استیذان عمر از عایشه به محضر صحابه و عدم انکار کسی ـ حتّی

---

۱. الأحزاب (۳۳): ۳۳.

حضرت امیر علیه السلام ـ نیز دلیلی قطعی است بر ملکیت عایشه در آن حجره.

و معلوم است که صحابه در ادنی تغییرات ، گریبان خلفا خصوصاً عمر بن الخطاب می‌گرفتند، و او ممنون ایشان می‌شد، بلکه نزد او مقرب‌تر همان کس بود <271> که در انکار ادنی مخالفات شرعیه بر وی و غیر وی شدّت نماید و اصلاً پاس کسی نکند.

پس معلوم شد که نزد جمیع صحابه و تابعین، مالکیت ازواج حجرات خویش را مسلم الثبوت بود، و لهذا هیچ کس در استیذان عمر حرفی نکرد.

و در کتب شیعه نیز ثابت است که حضرت امام حسن علیه السلام نیز از عایشه صدیقه... اذن خواسته است در دفن خود در جوار جدّ اطهر خود علیه [وآله] الصلاةوالسلام لیکن بعد از واقعهٔ آن جناب ، مروان شقی از این قران سعدین مانع آمد ، و حضرت امام حسین علیه السلام با اهالی و موالی خود سلاح پوشیده، مستعدّ مقاتله و پیکار شد و مروان با فوج [کثیر] [1] گرداگرد مسجد مقدس نبوی و حجرهٔ شریفهٔ مصطفوی انبوه نمود ، و معنای «حفّت الجنّة بالمکاره» نمودار گشت، خوف قوی بود که چشم زخم از دست آن اشقیا به حضرت امام و لواحق او برسد، ابوهریره به طور مصالحه در میان آمد و تسکین سورت غضب و جلال حضرت امام علیه السلام نمود ، و مصلحت وقت را در جناب آن پاک‌سرشت عرض نمود.

---

۱. زیاده از مصدر.

پس اگر ملکیت حجره، عایشه را ثابت نبود حضرت امام از وی استیذان چرا فرمود؟!

اگر حجره در ملکیت عایشه نمی‌بود از مروان ـ که حاکم وقت و متصرف بیت‌المال و اوقاف بود ـ بایستی اذن گرفت، حال آنکه با وصف ممانعت او ـ که صیغهٔ حکومت داشت ـ اذن دادن عایشه صدیقه کاری نکرد.

و اگر کسی از شیعه منکر این روایت شود باید که در کتاب خود که "فصول مهمه فی معرفة الائمه" است و دیگر کتب خود ببیند.

و در اینجا جمعی از شیعه به طریق تهمت و افترا بر عایشه ژاژخایی [1] و بهتان‌سرایی آغاز نهند و گویند که: عایشه بعد از اذن دادن به امام حسن [علیه‌السلام] نادم شد و بر اشتری سوار شده، بر در مسجد برآمد و مانع دفن شد و ادعای میراث نمود، و ابن عباس در جواب او این شعر غیر مربوط المعنی والوزن والقافية انشا نموده:

تجمّلتِ تبغّلتِ　　　وإن عشتِ تفيّلتِ

لكِ التسع من الثمنِ　　　وبالكلِ تطمّعتِ

حال آنکه عایشه خود روایت حدیث: (نحن معاشر الأنبياء لا نرث ولا نورّث) نموده، و سایر ازواج را از طلب میراث مانع آمده، چه قسم ادعای میراث می‌نمود؟!

---

۱. ژاژخایی: بیهوده‌گویی، هرزه‌سرائی، یاوه‌سرائی، حرف مفت زنی. رجوع شود به لغت‌نامه دهخدا.

و سوار شده برآمدن را چه حاجت بود؟! مسکن عایشه همان حجرهٔ خاصّ بود، اگر ممانعت منظور داشت، در حجره را بند می‌کرد.

و جواب ابن عباس چه قسم صحیح شود؟ حال آنکه تِسع از ثُمن کل متروکات آن حضرت از حجرات و زمین سکنی و زرعی و دیگر سلاح و اشتران و استرها و اسبان بالیقین زاید بر حجره عایشه بود.

و عایشه را چرا بر خوردن کل میراث طعن می‌کرد؟! که کل میراث آن حضرت بالقطع در دست او نبود، و نه او خورد.

غرض که از پیش و پس و چپ و راست بر این افترا توده توده فضیحت و رسوایی می‌بارد و همین است برهان الهی که کاذبان را به زبان خود رسوا می‌کند[1].

اقول:

علامه حلی علیه الرحمه بعد از عبارتی که در جواب طعن دوم نقل کرده شده ـ گفته:

ثمّ إنها جعلت بیت رسول الله صلی الله علیه وآله مقبرة لأبیها ولعمر، وهما <272> أجنبیان عن النبيّ صلی الله علیه وآله؛ فإن کان هذا البیت میراثاً فکان من الواجب استئذان جمیع الورثة، وإن کان صدقة

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۵ ـ ۳۳۶.

للمسلمين فكان يجب استئذانهم، وإن كان ملكاً لعائشة كذّبهم ما تقدّم من أنها لم يكن لأبيها بيت، ولا مسكن، ولا دار بالمدينة.

وقد روى الحميدي ـ في الجمع بين الصحيحين ـ: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «ما بين بيتي ومنبري روض من رياض الجنة».

وروى الطبري ـ في التاريخ ـ: أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «إذا غسّلتموني وكفّنتموني فضعوني على سريري في بيتي هذا على شفير قبري».[1] انتهى.

و اين ناصبى ترجمهٔ عبارتى كه در بيان وجه طعن است حذف نموده.

اما آنچه گفته: در احاديث صحيحه... الى آخر.

پس مدفوع است به اينكه: اين احاديث از موضوعات پيشوايان اهل‌سنت است، در مقابله شيعيان احتجاج به آن صحيح نباشد.

مع هذا الفاظ احاديثى كه در اين مقام ذكر كرده، دلالت صريحه بر وقوع دفن ابوبكر و عمر به امر آن حضرت نمى‌كند، چه جاى دلالت بر بشارت آن!

اما آنچه گفته: اگر صريح امر آن حضرت در كار مى‌شد پس حضرت امام حسن عليه السلام چرا دفن خود در آن حجره مى‌خواست؟

---

۱. نهج الحق: ۳۶۹.

پس مقدوح است به اینکه: اذن و امر آن حضرت برای اجنبی در کار است نه برای وارث، چون حضرت امام حسن علیه‌السلام به واسطه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام وارث متروکهٔ حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، آن حضرت را حاجت اذن نباشد، به خلاف ابوبکر و عمر که هر دو نسبت به آن حضرت اجنبی محض بودند، چنانچه علامه حلی علیه الرحمه به قول خود: (وهما اجنبیان) [1]، اشاره به همین جواب کرده، و نصرالله کابلی آن را حذف نموده [2] و این ناصبی متابعت او کرده.

اما اگر کسی گوید که: اگر حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را ارث حضرت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسید، عایشه را نیز حصه از میراث می‌رسید.

جواب آن به دو وجه گفته خواهد شد:

اول: آنکه اهل‌سنت به مقتضای حدیث موضوع: (نحن معاشر الأنبیاء لا نرث ولا نورث) قائل به نفی میراث در متروکهٔ پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.

دوم: آنکه در احادیث ائمه اهل بیت وارد است که: ازواج را در اراضی و عقار، حصهٔ میراث نمی‌رسد.

و مع‌هذا اگر عایشه را میراث می‌رسید، از هفتاد [و] دو جزء، یک جزء

---

۱. نهج‌الحق: ۳۶۹.

۲. الصواقع، ورق: ۲۸۲ ـ ۲۸۳.

می‌رسید؛ زیرا که اگر کسی بمیرد و اولاد و ازواج بگذارد، حصهٔ ازواج ثُمن می‌باشد، و حضرت رسول خدا ﷺ یک دختر و نُه زوجه گذاشتند، پس حصهٔ تمام ازواج ثُمن باشد، و ثمن هرگاه که بر نُه ازواج قسمت کرده می‌شد، تِسع الثُمن به عایشه می‌رسید، پس اگر زمین حجره شریفه از روی مساحت هفتاد و دو ذرعه می‌بود، عایشه را یک ذرعه می‌رسید، و اگر کمتر می‌بود کمتر می‌رسید، ولهذا ابن عباس در حق او گفته:

لك التسع من الثمن وفي الكل تطمعت

اما آنچه گفته: حجرات ازواج مطهرات به تملیک پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم ملک آنها بود موافق حکم فقهی؛ زیرا که نزد فقها ثابت است... الی آخر.

پس مردود است به اینکه: در امثال این مقام تمسک و احتجاج به نصّ خدا و رسول ﷺ باید نه <273> به اقوال فقها؛ زیرا که اقوال یکی از فقها اگر قابل اعتماد می‌بود، مجتهد دیگر را ابطال قول او جایز نمی‌بود، و اصحاب ظواهر که متمسک به کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ اویند به نقض و ابطال اقوال ایشان نمی‌پرداختند.

و اگر حجرات ازواج پیغمبر خدا ﷺ ملک آنها می‌بود، می‌بایست که بعد فوت آنها به وارثان آنها انتقال می‌یافت و حال آنکه اعاظم علما[ی] اهل‌سنت به عدم انتقال شهادت داده‌اند، چنانچه ابن حجر عسقلانی در "فتح الباری" شرح صحیح بخاری گفته:

إن ورثتهنّ لم يرثن عنهنّ منازلهنّ، ولو كانت البيوت ملكاً لهنّ لانتقلت إلى ورثتهنّ*.

و ابن ابی الحدید در "شرح نهج البلاغه" گفته:

والذي به تنطق التواريخ أنه لمّا خرج من الغار [1] دخل المدينة، وسكن منزل أبي أيوب، واختط المسجد، واختط حجر نسائه [وبناته] [2]، وهذا يدلّ على أنه كان المالك للمواضع، فأمّا خروجها من [3] ملكه إلى الأزواج [والبنات] [4] فمّا لم أقف عليه. [5] انتهى.

اما آنچه گفته: و اشاره در حق ازواج خود قریب به تصریح انجامیده، قوله تعالی: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾.

پس منقوض است به اینکه اگر اضافهٔ لفظ (بیوت) به طرف ضمیر مؤنثات مفید ملک می‌بود، لازم می‌آمد که خانه‌های جمیع شوهران ملک

---

*. [الف] کتاب الخمس. [فتح الباری ۶ / ۱۴۸].

۱. في المصدر: (قباء و..) وهو الصواب.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. في المصدر: (عن).

۴. الزيادة من المصدر.

۵. شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۲۱۷.

زنان آنها مى‌شد؛ زيرا كه حق تعالى شأنه فرموده: ﴿لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ﴾*.

يعنى زنانى را كه طلاق داديد تا عدّهٔ آنها تمام نشود، آنها را از خانه‌هاى آنها كه براى سكونت ايشان مقرر نموده‌ايد، بيرون مكنيد.

و به اتفاق فريقين مراد از اين بيوت خانه‌هاى شوهران است.

و ابن ابى الحديد در "شرح نهج البلاغه" گفته:

فأمّا احتجاج قاضي القضاة بقوله تعالى: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾، فاعتراض السيد عليه قويّ؛ لأن هذه الإضافة [انّما][1] تقتضي[2] التخصيص فقط لا التمليك، كما قال: ﴿لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ﴾[3].

و نيز حق تعالى شأنه در جاى ديگر همين بيوت را به طرف حضرت رسول‌خدا صلى الله عليه وآله اضافه نموده، چنانچه فرموده: ﴿لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾** يعنى داخل مشويد در خانه‌هاى پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله مگر اينكه اذن داده شود شما را.

---

* . [الف] سى پارهٔ ۲۸، سورهٔ طلاق. (۱۲). [الطلاق (۶۵): ۱].

۱. الزيادة من المصدر.

۲. در [الف] اشتباهاً: (يقتضي) آمده است.

۳. شرح ابن ابى الحديد ۱۷ / ۲۱۸، والآية الشريفة في سورة الطلاق (۶۵): ۱.

** . [الف] شروع سى پارهٔ ۲۲، سورهٔ احزاب. (۱۲) ر. [الأحزاب (۳۳): ۵۳].

و چون اصل ملکیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خانه‌ها ثابت است، پس انتقال آنها از ملک آن حضرت به غیر دلیل قطعی ثابت نمی‌تواند شد.

اما آنچه گفته: **و استیذان عمر از عایشه به محضر صحابه، و عدم انکارکسی حتّی حضرت امیر علیه السلام نیز دلیل قطعی است بر ملکیت عایشه درآن حجره.**

پس مدفوع است به اینکه عدم انکار بعض منکرات، دلیل حسن آن منکر نمی‌تواند شد، چنانچه در مواضع کثیره اثبات نموده شد [1].

اما آنچه گفته: **و در کتب شیعه نیز ثابت است که حضرت امام حسن علیه السلام از عایشه صدیقه اذن خواسته است در [2] دفن خود در جوار جد اطهر خود علیه [وآله] الصلاة والسلام.**

پس کذب محض و بهتان صرف است، آری وصیتْ برای بردن جنازهٔ خود در آن حجره شریفه کرده بود.

ابن حجر در "صواعق محرقه" گفته:

---

۱. در طعن یازدهم عمر (متعة النساء) حدود صفحه: ۴۵۰ به بعد و در طعن‌های سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عمر نیز گذشت.

۲. در [الف] اشتباهاً اینجا به جای (در): (واو) آمده است.

وأوصى الحسن عليه السلام [عليه السلام] أن يدفن معهم ، فمنعه من ذلك مروان وغيره [۱].

و ابن حجر <274>عسقلانی در "فتح الباري" شرح صحيح بخاری گفته:

ذكر ابن سعد من طريق [۲]: أن الحسن بن علي [عليهما السلام] أوصى أخاه أن يدفنه عند جدّه إن لم يقع بذلك فتنة ، فصدّه عن ذلك بنو أُمية ، فدفن بالبقيع . [۳] انتهى .

اما آنچه گفته: اگر کسی از شیعه منکر این روایت شود باید که در کتاب خود که "فصول المهمه فی معرفه الائمه" است و دیگر کتب خود ببینند.

پس مدفوع است به اینکه مصنف کتاب "فصول المهمه فی معرفة الائمه" سنی مالکی مذهب است نه شیعی، و در کتب شیعه از این معنا اثری نیست.

اما آنچه گفته: گویند: عایشه بعد اذن دادن به امام حسن عليه السلام نادم شد، و بر اشتری سوار شده، بر در مسجد آمد و مانع دفن شد.

پس ممانعت کردن عایشه از دفن حضرت امام حسن عليه السلام در جوار قبر اقدس جناب حضرت رسالت‌مآب صلى الله عليه وآله به روایات معتبرهٔ حضرات اهل‌سنت

---

۱. فتح الباری ۱۳ / ۲۵۹.

۲. في المصدر: (طرق).

۳. الصواعق المحرقة ۱ / ۱۰۰.

ثابت و متحقق است، بحمدالله مجال انکار نیست، سبط بن الجوزی ـ که عالم جلیل القدر و مورخ مشهور است و در "تاریخ یافعی" مدایح او مسطور [1] ـ در کتاب "تذکرة خواص الأمة فی معرفة الائمة" روایت کرده:

قال ابن سعد ـ عن الواقدي ـ: لمّا احتضر الحسن عليه السلام قال: «ادفنوني عند أبي» ـ يعني رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فأراد الحسين عليه السلام أن يدفنه في حجرة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقامت بنو أُمية ومروان بن الحكم وسعيد بن العاص ـ وكان والياً على المدينة ـ فمنعوه، وقامت بنو هاشم لتقاتلهم، فقال ابو هريرة: أراهم [2] لو كان مات ابن لموسى عليه السلام أما كان يدفن مع أبيه؟!

قال ابن سعد: قالوا: ومنهم أيضاً عايشه [وقالت:] [3] لا يدفن مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم. [4] انتهى.

پس این ابن سعد ـ از اکابر محدّثین اهل سنت و ثقات علمای ایشان است، و به غایت معتبر و نهایت جلیل القدر است ـ مخاطب اختیار دارد که او را به سبّ و دشنام یاد سازد و فاسق و کافرش خواند و ژاژخواه و مفتری و متهم و

---

۱. مرآة الجنان ۴ / ۱۳۶.

۲. في المصدر: (أرأيتم).

۳. الزيادة من المصدر.

۴. تذكرة الخواص: ۱۹۳.

كاذب و مباهِت فرمايد! ما را در اين باب دخلى نيست شما دانيد و امام شما، ليكن تهمتِ تهمت بر شيعه با وجود روايت كردن آن در كتب خويش چقدر از شأن علما بعيد است! حالا بعض شواهد ديگر نيز بايد شنيد:

پس بدانكه قاضى القضات محب‌الدين ابوالوليد در كتاب "روض المناظر" آورده:

إن الحسن [عليه السلام] كان أوصى أن يدفن عند جدّه ، فمنعت من ذلك عائشة .[1] انتهى .

و صاحب كتاب "مختصر في اخبار البشر" مى‌فرمايد:

كان الحسن [عليه السلام] أوصى أن يدفن عند جدّه رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم فلمّا توفي أرادوا ذلك ، وكان على المدينة مروان بن الحكم من قبل معاوية ، فمنع من ذلك ، وكاد يقع بين بني أُمية وبين بني هاشم بسبب ذلك فتنة ، فقالت عائشة : البيت بيتي ، ولا آذن أن يدفن فيه .. يدفن بالبقيع .[2] انتهى .

و در "روضة الصفا" و "روضة الاحباب" ـ كه آن را **مخاطب** در رساله "اصول حديث" از بهترين سير گفته [3] ـ مسطور است:

---

۱ . روض المناظر ، ورق : ۷۶ ، وقائع سنه ۴۴ .

۲ . المختصر في أخبار البشر ۱ / ۲۵۵ .

۳ . تعريب العجالة النافعة (رسالة اصول حديث) : ۵۵ .

در بعضی روایات آمده است که جهت امام حسن [عليه‌السلام] قبری نزد قبر جناب رسالت‌مآب صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم کنندند <275> و جنازهٔ آن جناب را بر سر قبر نهادند، و قبل از دفن، عایشه از این معنا وقوف یافت و بر استری[1] سوار شده به آن موضع رفت و به منع مشغول گشت، شیعهٔ حضرت امیر عليه‌السلام بنیاد غوغا کردند و گفتند: [که‌ای عایشه!][2] روزی بر اشتر نشسته با حضرت امیر عليه‌السلام محاربه می‌کنی، و روزی بر استر[3] سوار شده بر جنازهٔ نبیرهٔ پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم منازعه آغاز نهی و نگذاری که او را دفن کنند! و چندانکه سعی نمودند مفید نیفتاد، چه مردم به دو فرقه متفرق شدند و به جانب یکدیگر تیر انداختند، چنانچه چند تیر به جنازه رسیده، آنگاه حضرت امام حسین عليه‌السلام ـ بنابر وصیتی که سابقاً مذکور شد ـ جنازه را به گورستان بقیع برد.* انتهی.

و ابن ابی الحدید در "شرح نهج البلاغه" گفته:

قال أبو الفرج: فأمّا يحيى بن الحسن ـ صاحب كتاب النسب ـ

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (اشتری) آمده است.

۲. زیاده از روضة الاحباب.

۳. در [الف] اشتباهاً: (شتر) آمده است.

*. [الف] قوبل علی روضة الصفا، جلد ۳، احوال امام حسن عليه‌السلام. [روضة الصفا ۱۹/۳ (چاپ سنگی: ۷/۳)، روضة الأحباب، ورق: ۱۷۰، میکروفیلم شماره ۲۵۳۵۸ (نسخهٔ سابق فاقد این قسمت است)].

فإنه روى: أن عائشة ركبت ذلك اليوم بغلاً [1]، واستنصرت بنوأمية مروان ومن كان هناك منهم من حشمهم*.

و نصرالله كابلى در "صواقع" گفته:

ذكر بعض أهل الخبر: أن مروان أمر امرأة أن تتنقب وتركب بغلة، وتذهب إلى الحجرة، وتمنعه عن الدفن، وأذاعت راكبة الجمل أنها عائشة، فشاعت ولا غرو [2]؛ فإن ذلك منه ليس ببعيد. [3] انتهى.

يعنى ذكر كرده بعض اهل خبر كه: به درستى كه مروان امر كرد زنى را كه بر روى خود نقاب اندازد و بر اشترى سوار شود و به سوى حجرهٔ عايشه برود و حضرت امام حسين عليه السلام را از دفن كردن امام حسن عليه السلام در آن حجره منع نمايد، و آن زن گفت كه: من عايشه‌ام، اين خبر شايع و ذايع شد، و از مروان اين معنا بعيد نيست.

و ما مى‌گوييم كه: در صورت فرض صحت اين تأويل غير قابل التعويل هرگاه كه عايشه با وجود موجود بودن در آن حجره و ديدن اين واقعهٔ عجيبه، از حجرهٔ خود سر بر نياورده و اين تهمت [را] از خود رفع نساخت، و نگفت

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (لغلبة) آمده است.

* . [الف] جزء ۱۶، ورق: ۵۹۶. [شرح ابن ابى الحديد ۱۶ / ۵۱].

۲. در [الف] اشتباهاً: (ولاعنه) آمده است.

۳. الصواقع، ورق: ۲۸۲ ـ ۲۸۳.

که: عایشه منم، تو کیستی؟ و چرا مرا بدنام می‌کنی، من هرگز منع نمی‌نمایم. معلوم شد که به اذاعه و اشاعه این خبر رضامند بود، پس چنان باشد که خود مرتکب این امر گشته.

اما آنچه گفته: حال آنکه عایشه خود روایت حدیث (نحن معاشر الأنبياء لا نرث ولا نورث) نموده.

پس مردود است به چند وجه:

اول: آنکه اثبات باید کرد که کدام عالم شیعه نسبت دعوی میراث به سوی عایشه نموده؟

و شعر ابن عباس دلالت بر این معنا ندارد، بلکه مفاد آن جز این نیست که: از روی وراثت تو را تِسع ثُمن می‌رسد، و تو در تمام آن طمع داری، و به غصب [1] آن را گرفتن می‌خواهی.

در این کلام نصّ نیست بر اینکه عایشه به دعوی میراث تمام حجره گرفتن می‌خواست، بلکه به هر جهت که می‌خواست جایز نبود.

دوم: آنکه اگر عایشه هم این حدیث را روایت کرده، ادعای اهل‌سنت تفرّد ابی‌بکر را به این حدیث ـ که سابقاً منقول شد ـ چه قسم راست آید؟

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (غضب) آمده است.

سوم: آنکه چه عجب است که عایشه در اول حال به موافقت پدر خود به صحت این حدیث قائل شده، دیگر ازواج آن حضرت را که منکر این حدیث بودند از طلب میراث مانع گردیده باشد؛ و بعد از فوت پدر مغرور و مرور شهور و دهور به دعوی <276> میراث برآمده باشد؛ زیرا که شیعه معتقد عدالت و عصمت عایشه نیستند[1] که صدور تناقض بین الاقوال [را] از او ممتنع دانند.

اما آنچه گفته: حال آنکه تسع از ثمنِ کل متروکات آن حضرت زاید بر حجرهٔ عایشه بود.

پس مردود است:

اول: آنکه به دلیلی شافی اثبات باید کرد که حجره عایشه به نسبت کل متروکات جناب رسالت‌مآب ﷺ زائد بر تِسع ثُمن یا برابر آن بود.

دوم: آنکه هرگاه اول و ثانی تمامی زمین سکنی و زرعی و دیگر سلاح و شتران و اشترها و اسبان را گرفتند و به غصب درآوردند و به ورثهٔ آن جناب ندادند، همین حجرات که در قبض وارثان آن جناب بود، کل متروکهٔ جناب رسالت‌مآب ﷺ ماند که تقسیم آن به جمیع وارثان واجب باشد، نه آنکه عایشه بر تمامی حجره باقی‌مانده به وجه ارث قابض شود، و پدر او به دعوی خلافت، تمامی متروکهٔ آن حضرت بگیرد و باقی ورثه محروم مانند.

---

۱. در [الف] (نه‌اند) آمده است که اصلاح شد.

طعن نهم

اشاره پیامبر صلی الله علیه وآله به آشوب گری عایشه

قال: طعن نهم:

آنکه روزی آن حضرت خطبه خواند و اشاره به مسکن عایشه فرمود وگفت:

«ألا إن الفتنة هاهنا ـ ثلاثاً ـ من حيث تطلع قرن الشيطان».

پس مراد از فتنه عایشه است وقتی که از مدینه به بصره برآمد برای قتال امیرالمؤمنین [علیه السلام] و باعث قتل هزاران کس از مسلمین گردید.

جواب از این طعن آنکه: این معنای باطل از این حدیث فهمیدن تحریف صریح است کلام پیغمبرصلی‌الله علیه [وآله] وسلم را؛ زیرا که این عبارت در مواضع بسیار و جاهای بیشمار فرموده است و اشاره به جهت مشرق نموده، هر جا مسکن [1] عایشه کجا بود؟! [2] اتفاقاً در آن وقت که این خطبه در مسجد می‌خواند و اشاره به مشرق فرموده، به مسکن عایشه واقع شد؛ زیرا که مسکن او در آن سمت بود، و عبارت آینده ـ یعنی «حيث تطلع قرن

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (سکن) آمده است.

۲. یعنی چگونه ممکن است عایشه همه جا مسکن داشته باشد؟

الشیطان» ـ نص ظاهر است در این مراد؛ زیرا که طلوع قرن شیطان بالقطع از مسکن عایشه نمی‌شد.

و روایتی که تصریح به این مراد ـ یعنی سمت مشرق می‌نماید ـ نیز در کتب شیعه موجود است، از راه شرارت و فرط بغض و عناد اغماض نظر از آن نموده، این معنای فاسد را ترویج می‌کنند.

و روایت ابن عباس و دیگر صحابه این قصه را در حلّ این اشتباه بی‌جا کافی است، لفظش این است:

«رأس الکفر هاهنا ـ وأشار نحو المشرق ـ حیث تطلع قرن الشیطان في ربیعة ومضر».

و در این امت مرحومه هر فتنه که برخاسته از همین جانب برخاسته، اول فتنه‌ها خروج مالک اشتر است و اصحاب او بر عثمان از کوفه که مشرق رو به مدینه است، و در حوالی آن مساکن ربیعه و مضر واقعند.

باز فتنه عبیدالله بن زیاد که موجب شهادت امام حسین [علیه السلام] گردید.

باز فتنه مختار ثقفی و دعوی نبوت کردنش.

باز خروج اکثر اهل بدعتها و حدوث عقاید زایغه از همان نواحی [1].

پس معدن روافض قاطبه کوفه است ، و نشو و نمای معتزله از بصره، و سرچشمهٔ ایشان واصل بن عطای بصری است، و قرامطه از سواد کوفه پیدا

---

۱. در [الف] (نواح) آمده است که اصلاح شد.

شده‌اند، و خوارج از نهروان، و دجال از اصفهان، و هر که حجرهٔ عایشه را ـ در آن وقت که عایشه را سفر بصره در پیش آمد ـ محل فتنه <277> گمان برد، بلا شبهه کافر است؛ زیرا کـه مسکـن رأس اهـل ایـمان مـحمد مـصطفی صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم بود که کفر و فتنه از نام او می‌گریزد.

و طرفه آن است که عایشه از آن حجره به ارادهٔ حج به مکه روانه شده بود نه برای فتنه‌گری، اگر عایشه را فتنه‌گر قرار دهند از آن خواهد بود که از مکه به بصره روانه شد، پس بایستی مکه را محلّ فـتنه مـی‌گفتند نـه حـجره عایشه را.

چو کفر از کعبه [1] برخیزد کـجا مـاند مسـلمانی [2]

أقول:

در "صحیح بخاری" مذکور است:

حدّثنا موسی بن إسماعیل، (نا) جویریة، عن نافع، عن عبد الله، قال: قام النبيّ صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم خطیباً، فأشار نحو مسکن عائشة، فقال: «هنا [3] الفتنة ـ ثلاثاً ـ من حیث یطلع

---

۱. در مصدر: (کعبه).

۲. تحفه اثناعشریه: ۳۳۶ ـ ۳۳۷.

۳. في المصدر: (هاهنا).

قرن الشیطان»[1].

و در "صحیح مسلم" مسطور است:

عن ابن عمر... قال: خرج رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم من بیت عائشة، فقال: «رأس الکفر من هاهنا، من حیث یطلع قرن الشیطان».[2] انتهی مختصراً.

اما آنچه گفته که: این عبارت در مواضع بسیار و جاهای بی‌شمار فرموده‌است، و اشاره به جهت مشرق نموده هر جا مسکن عایشه کجا بود... الی آخر.

پس مدفوع است به اینکه تمسک در این کلام به قول عبدالله بن عمر است که گفت: ایستاد پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم برای خطبه خواندن و اشاره به مسکن عایشه نموده گفت: «اینجا است فتنه ـ و سه بار تکرار فرمود ـ از جایي که طالع می‌شود قرن الشیطان».

و بار دیگر گفت: بیرون شد پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم از خانهٔ عایشه و فرمود: «رأس کفر از اینجا است از جایی که طالع می‌شود قرن الشیطان».

و طعن به سوی عایشه به خصوص این هر دو روایت مذکوره متوجه

---

۱. صحیح بخاری ۴ / ۴۶.

۲. صحیح مسلم ۸ / ۱۸۱.

می‌شود، نه به روایات دیگر که آن حضرت در آن فرمود: «رأس الكفر نحو المشرق». و حديث خاص را بر حديث عام حمل نمودن به هیچ وجه جایز نیست.

و بعد آن حضرت فتنه و کفر از مردم بسیار واقع شده، و آن حضرت از وقوع فتنه و کفر علی‌حده علی‌حده اخبار و اعلام فرموده، پس هر حدیث را بر محلّ خود فرود باید آورد.

و چون مقاتله حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام دلیل رجوع به کفر اصلی است، بنابر آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرموده: «لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض [1]».

---

۱. كرّرت هذه الرواية في كتب الفريقين، بل عقد لها باباً في كل من صحيح البخاري والترمذي وابن ماجه في كتاب الفتن، ومسلم في كتاب الايمان، وتجدها في الصحاح الستة وغيرها من الكتب المعتبرة عند القوم في موارد كثيرة جدّاً مع اختلاف يسير: «ويلكم ـ أو: ويحكم ـ لا ترجعن ـ أو: لا ترجعوا ـ بعدي كفاراً ـ أو: ضلّالاً ـ يضرب بعضكم رقاب بعض». وفي رواية للنسائي: «لا أُلفينّكم بعد ما أرى ترجعون بعدي كفاراً، يضرب بعضكم رقاب بعض».

لاحظ: سنن النسائي ۷ / ۱۲۶ ـ ۱۲۸، مسند أحمد ۱ / ۲۳۰، ۴۰۲ و ۲ / ۸۵، ۸۷، ۱۰۴ و ۳۵۱/۴، ۳۵۸، ۳۶۶ و ۳۹/۵، ۴۴ ـ ۴۵ و ۴۹، ۶۸، ۷۳، سنن الدارمي ۲ / ۶۹، صحيح البخاري ۱ / ۳۸ و ۲ / ۱۹۱ ـ ۱۹۲ و ۵ / ۱۲۶ و ۶ / ۲۳۶ و ۷ / ۱۱۲ و ۸ / ۱۶، ۳۶، ۹۱، صحيح مسلم ۱ / ۵۸ و ۵ / ۱۰۸، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۰۰، سنن أبي داود ۲ / ۴۰۹،

و به جهت اینکه عایشه رأس و رئیس مقاتلین آن حضرت بود لهذا به وقت خروج از خانهٔ او فرمود: «رأس الکفر من ههنا»، و از همین قبیل است وجه اطلاق فتنه بر او.

اما آنچه گفته: زیرا که طلوع قرن شیطان بالقطع از مسکن عایشه نمی‌شد.

پس مقدوح است به اینکه مراد از قرن شیطان خود عایشه است به طریق مجاز.

اما آنچه گفته: در کتب شیعه مذکور است.

پس چون نام کتاب نبرده قابل اعتماد نباشد.

اما آنچه گفته: و در این امت هر فتنه که برخاسته، از همین جانب‌برخاسته.

پس حصر برخاستن جمیع فتنه‌ها از جانب مشرق ممنوع و غیر مسلم است.

اما آنچه گفته: اول فتنه‌ها خروج مالک اشتر است، و اصحاب او بر عثمان از کوفه که شرق رو به مدینه است.

پس مدفوع است به اینکه: خروج مالک اشتر و اصحاب او بر عثمان از

⮌ سنن الترمذي ۳ / ۳۲۹، سنن البيهقي ۵ / ۱۴۰ و ۶ / ۹۲، ۹۷ و ۸ / ۲۰، المستدرك ۱/۱۹۱.. وغيرها.

قبیل فتنه نبود بلکه در حقیقت <278>دفع فتنه [ای] بود که از عثمان و عمال او ظاهر می‌گردید، چنانچه در مطاعن عثمان معلوم شد.

و همچنین خروج مختار ثقفی فتنه نبوده بلکه برای دفع فتنه یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر ذی‌الجوشن، و دیگر یزیدیان بوده.

اما آنچه گفته: معدن روافض کوفه است.

پس مخدوش است به اینکه روافض اهل فتنه نیستند، بلکه اهل فتنه پیشوایان اهل‌سنت و جماعت‌اند، چنانچه ولی‌الله در "ازالة الخفا" گفته:

أخرج الحاكم ـ من حديث ابن مسعود ـ رفعه: أُحذّركم سبع فتن تكون من بعدي...

وعدّ أولها فتنة تقبل من المدينة.

قال الراوي [۱]: فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير [۲].

اما آنچه گفته: هر که حجره عایشه را در آن وقت که عایشه را سفر بصره در پیش آمد محل فتنه گمان برد، بلا شبهه کافر است... الی آخر.

پس آنچه از هر دو روایت مستفاد می‌شود همین است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنابر روایت اولی به مسکن عایشه اشاره نموده گفت:

---

۱. في المصدر: (الوليد بن عياش).

۲. ازالة الخفاء ۱ / ۱۲۴، وانظر: ۱ / ۱۵۳.

«الفتنة هاهنا» يعنى در اينجا است فتنه، و بنابر روايت ثانيه اشاره به خانهٔ عايشه نموده، فرمود: «رأس الكفر من هاهنا»، و معلوم است كه در آن وقت در آن خانه عايشه موجود بوده، و چون عايشه در آخر مصدر فتنه و كفر شد، بنابر آن، آن حضرت بر سبيل اخبار از اهل فتنه از قبيل (زيد عدل) اطلاق فتنه و كفر بر او فرموده.

و سكونت حضرت رسول خدا ﷺ در آن مسكن در بعض اوقات موجب سلب فتنه از عايشه نمى‌تواند شد؛ زيرا كه حضرت يوسف ـ على نبيّنا وعليه السلام ـ با دو كافر در يک زندان خانه، مسجون و محبوس بود، و زن حضرت نوح پيغمبر و همچنين زن حضرت لوط پيغمبر، هر دو كافر بودند و با ازواج خودشان [1] در يک مكان مى‌ماندند!

اما آنچه گفته: اگر عايشه [را] فتنه‌گر قرار دهند، از آن خواهد بود كه از مكه به بصره روانه شد، پس بايستى مكه را محل فتنه مى‌گفتند... الى آخر.

پس مردود است به اينكه اهل فتنه هر جا قرار بگيرند به اين اعتبار آنجا را محل فتنه گفتن صحيح است، مكه باشد يا مدينه، و شک نيست در اينكه فتنهٔ ابن زبير در مكه واقع شده.

---

١. در [الف] (خودها) آمده است كه اصلاح شد.

طعن دهم

طعن ساختگی

قال : طعن دهم:

آنکه روایت کنند:

إن عائشة شوقت جارية [1]، وقالت: لعلّنا نصيد بها بعض فتيان قريش [2].

یعنی عایشه یک دختر خانه‌پرور خود را بیاراست و گفت: بعض جوانان قریش را به سبب این دختر آراسته و پیراسته، شکار می‌کنم و او را مشغوف محبت این دخترک می‌سازم که بی‌اختیار خواهان نکاح او شود و در دام انقیاد من در آید.

جواب این طعن آن است که:

---

۱. وزاد في المصنف لابن أبي شيبة: (وطافت بها)، وحذفها في التحفة وحرّف (شوّقت) بـ: (شرّفت).

۲. انظر: المصنف ۳ / ۴۶۱ و ۵ / ۲۸۱، النهاية لابن الأثير ۲ / ۵۰۹، لسان العرب ۹ / ۱۸۵، تاج العروس ۱۲ / ۳۱۴.. وغيرها.

اول : اين روايت به چند وجه مجروح است؛ زيرا كه اين خبر را وكيع بن الجراح، عن عمار بن عمران، عن امرأة من غنم، عن عـائشه...، آورده است و عمار بن عمران مجهول الحال است، و امرأة مـن الغـنم مـجهول الاسـم و المسمى است، فلا يصحّ الاحتجاج بهما.

باز در اين روايت عنعنه است [يعنى روايت به لفظ عن][1] كـه مـحتمل ارسال و انقطاع است [مى‌باشد] ، به اين قسم روايت[2] بـى سـر و بـن در مطاعن امهات المؤمنين تمسک جستن شأن مؤمنين نيست .

و اگر از جهات ديگر با شخصى عداوت مفرط كسى داشته باشد باز هـم <279> به اين قسم واهيات در دين او خلل‌انداز شود، دور از انصاف است، چه جاى آنكه به موجب همين شهيق و نهيق اسباب عداوت پيدا كند.

دوم : [اين مطلب اصلاً] جاى طعن نيست ؛ زيرا كه طلب كفو كريم براى دختر خانه‌پرورده خود چه عار دارد؟! و تزيين و تحلية زنان بـراى تـرغيب مردم در نكاح آنها مسنون و مستحب است، و هميشه رايج و جارى است، در "صحاح" موجود است كه حضرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم در حـق

---

۱ . زياده از مصدر .

۲. در مصدر (روايات) .

متبنی‌زاده خود ـ که اسامة بن زید بود و دمیم‌المنظر [۱] و سیاه پوست ـ می‌فرمود:

لو كان أُسامة جارية لكسوتها وحلّيتها حتّى أنفقها [۲].

یعنی اسامه با وجود دمامت [۳] شکل و سواد لون آنقدر محبوب من است که اگر بالفرض دختر می‌بود او را به پوشاک و زیور زینت می‌دادم و آراسته می‌کردم تا مردان در او رغبت می‌کردند.

و همیشه در شرفا و غیر شرفا قاعدهٔ مستمره است که زنان باکره را هنگام خطبه می‌آرایند و زیور و پوشاک مستعار می‌پوشانند تا زمانی که از طرف خاطب برای دیدن مخطوبه می‌آیند در نظر آنها زشت ننماید.

و اگر حسنی خداداد داشته باشد دو بالا نمودار شود و موجب رغبت ناکح گردد، چیزی که در جمیع طوائف مروّج و معمول [است] [۴] و در شرع هم مسنون و مستحب، چرا محل طعن و ملامت گردد؟! [۵] انتهی.

---

۱. در مصدر (ذمیم‌المنظر).

۲. کنزالعمال ۱۱ / ۶۵۰.

۳. در مصدر (ذمامت).

۴. زیاده از مصدر.

۵. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۷.

أقول :

نصرالله کابلی این طعن را از طرف خود اختراع نموده، به طرف شیعیان نسبت داده ، در جواب آن به تطویل لاطائل پرداخته [۱].

واین ناصبی کلام او را به تقدیم وتاخیر متغیر ... [۲] ساخته، ترجمه نموده، و در هیچ کتابی از کتب شیعیان و سنیان که مقدم بر این و آن بوده‌اند یافت نشده ، بنابر این ما را حاجت به دفع جواب او نباشد .



---

۱. الصواقع ، ورق : ۲۸۳ - ۲۸۴ .

۲. در [الف] اینجا به اندازه چند کلمه سفید است .

فهرست جلد پانزدهم

تشييد المطاعن لكشف الضغائن

مطاعن عايشه